

نشریه علمی تخصصی

# دییلمات

سال هفتم ، شماره چهاردهم  
، زمستان ۱۴۰۳



# د پلمات

صاحب امتیاز: انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

دبیر انجمن: زهرا لطفی

مدیرمسئول: مهشاد خسروی

سر دبیر: زهرا شادکام

ارتباط با ما:

تلگرام: @Psa\_ui

اینستاگرام: @Psa\_ui\_official

ایمیل: Diplomat.psa.ui@gmail.com

نشانی: اصفهان ، خیابان هزارجریب ، دانشگاه

اصفهان ، دانشکده علوم اداری و اقتصاد ، طبقه ی

همکف ، دفتر انجمن علمی علوم سیاسی

«این نشریه تحت حمایت مادی و معنوی اداره ی امور فرهنگی

دانشگاه اصفهان به چاپ می رسد»

# فهرست

---

- 1- سر مقاله.....4
  - 2\_ جایگاه هوش مصنوعی در امر حکمرانی.....5
  - 3\_ نقش طبقات اجتماعی بر سیاست.....11
  - 4- دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه امام خامنه ای  
و سخنان شهید بهشتی ، مطهری ، رجایی.....31
  - 5- نقد ، قطعه گمشده پازل توسعه.....39
  - 6- نقش پان ترکیسم در کشتار ارامنه.....42
- 

دیپلمات

# سرمقاله:

زهرا شادکام سردبیر نشریه  
دیپلمات

در دنیای پیچیده و به سرعت در حال تغییر امروز، ایران به عنوان یک کشور با تاریخ و تمدن غنی، با چالش‌ها و فرصت‌های متعددی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مواجه است. در چنین شرایطی، نیاز به دیپلماسی فعال و موثر که بتواند منافع ملی را حفظ کند و در عین حال از وفاق و همبستگی ملی حمایت نماید، بیش از پیش احساس می‌شود.

در دنیای امروز، هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی به توسعه پایدار دست یابد. دیپلماسی فعال و هوشمندانه، نقش کلیدی در جذب سرمایه‌گذاری خارجی، فناوری و دانش فنی دارد. ایران با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی و منابع طبیعی خود، ظرفیت‌های بالقوه زیادی برای همکاری‌های بین‌المللی دارد. اما بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها، لازم است دیپلماسی کشور به سمت تعادل سازنده و مبتنی بر احترام متقابل سوق یابد.

تعامل بین دیپلماسی و روابط بین‌الملل پیچیده و چندوجهی است. دیپلماسی نه تنها به عنوان ابزاری برای حل و فصل مناقشات عمل می‌کند، بلکه روابط مشارکتی را نیز تقویت می‌کند که برای رسیدگی به چالش‌های جهانی مانند تغییرات آب و هوایی، تروریسم و نابرابری اقتصادی ضروری است. با توجه به اینکه چشم‌انداز بین‌المللی همچنان در حال تحول است، اهمیت دیپلماسی موثر در شکل‌دهی و حفظ روابط بین‌المللی صلح‌آمیز و پربار، بسیار مهم است.

# جایگاه هوش مصنوعی در امر حکمرانی



دکتر علیرضا سمیعی اصفهانی ، عضو  
هیات علمی گروه علوم سیاسی  
دانشگاه اصفهان

مشی ها می شود که به منظور راهبری، مدیریت، کنترل بهینه، توسعه و کاربست فناوری هوش مصنوعی و پیامدهای مرتبط با آن طراحی می شود. نتیجه آن اقداماتی است که هدف آن تضمین ایمنی، عدالت، شفافیت و اخلاق در توسعه، اجرا و استفاده از سیستم ها و فناوری های مبتنی بر هوش مصنوعی است. این اقدامات شامل: تعیین استانداردها و دستورالعمل ها، مدیریت داده ها، حفظ حریم خصوصی، تعیین مسئولیت ها و حقوق، مدیریت و نظارت بر الگوریتم ها و تضمین توسعه مداوم و پایداری استفاده از هوش مصنوعی برای همه سطوح فنی و دانشی جامعه است.

هوش مصنوعی، همچنین به عنوان یک محرک تحول آفرین، پتانسیل بالقوه ای برای ارتقای کیفی تصمیم گیری و سیاستگذاری در سطوح مختلف حکمرانی دارد. هوش مصنوعی همچنین به ابزاری قدرتمند برای مدیریت هوشمندانه بحران ها تبدیل شده است. با بهره گیری از الگوریتم های یادگیری تقویتی، سیستم های مبتنی بر هوش مصنوعی می توانند راهکارهای بهینه ای را برای پیشگیری،

در دنیای امروز، هوش مصنوعی (AI) به یکی از مهمترین پيشران های تحول دیجیتال و توسعه فناوریانه به طور اخص، و دگرگون سازی مناسبات دولت-جامعه به طور کلی تبدیل شده است. در این میان، مساله حکمرانی مبتنی بر هوش مصنوعی، یکی از اساسی ترین تحولاتی است که با سرعت گرفتن پیشرفت این فناوری، مورد توجه بسیاری از متخصصان قرار گرفته است. حکمرانی هوشمند به استفاده از فناوری های نوین، به ویژه هوش مصنوعی، برای بهبود فرآیندهای تصمیم گیری و مدیریت منابع در سطح دولتی و سازمانی اطلاق می شود. متولیان حکمرانی در این شیوه با بهره گیری از کلان داده ها و الگوریتم های پیشرفته، قادر هستند تحلیل های دقیقی از وضعیت موجود ارائه دهند و براساس این تحلیل ها، سیاست ها و تصمیمات کارآمدتری اتخاذ کنند.

حکمرانی هوش مصنوعی به عنوان بستر راهبری توسعه هوش مصنوعی، یک مفهوم پویا و چندوجهی بوده و نقش مهمی در ساخت آینده جوامع مدرن ایفا خواهد کرد. حکمرانی هوش مصنوعی شامل مجموعه ای از فرایندها، استانداردها، قوانین و خط

تشخیص زود هنگام و پاسخگویی موثر به بحران‌ها ارائه دهند. افزون بر این، هوش مصنوعی می‌تواند در حوزه‌های مختلفی مانند سیاستگذاری، مدیریت شهری و خدمات عمومی، با ارائه بینش داده‌محور، تصمیم‌گیری‌ها را دقیق‌تر، شفاف‌تر و کارآمدتر سازد. بنابراین، به‌جرات می‌توان یکی از کاربردهای برجسته هوش مصنوعی در حکمرانی هوشمند را تحلیل داده‌ها و پیش‌بینی روندها دانست. الگوریتم‌های هوش مصنوعی با بررسی کلان‌داده‌ها و شناسایی الگوهای پنهان، روندهای آینده را با ضریب خطایی قابل چشم‌پوشی، پیش‌بینی می‌کنند. این قابلیت به دولت‌ها و سازمان‌ها کمک می‌کند تا تصمیمات راهبردی مناسب و مطلوبی اتخاذ کنند و برنامه‌ریزی بلندمدت بهتری داشته باشند. مفهوم هوش مصنوعی به تلاش‌هایی در توسعه کارکردهایی رایانه‌مبنا جهت تقلید هوش انسانی با بهره‌مندی از توانایی تفسیر و یادگیری از داده‌ها، می‌پردازد. برای نمونه شبکه‌های عصبی مصنوعی برای درک و تقلید از فعالیت نورون‌ها در مغز انسان طراحی شد؛ بعدها شبکه‌های عصبی پیچیده‌تری در اواخر قرن بیستم توسعه یافت و توانمندی‌هایی مانند تشخیص تصویر و گفتار را در این سیستم‌ها ایجاد کرد.

این تلاش‌ها منجر به معرفی مفهوم هوش مصنوعی به‌عنوان برنامه‌های کامپیوتری (یا ماشین‌هایی) شد که می‌توانند وظایف از پیش تعریف شده را با سرعت و دقت بسیار بالاتر انجام دهند. در موج اخیر پیشرفت‌های هوش مصنوعی که با پیشرفت در تجزیه و تحلیل کلان‌داده تسهیل

شده است، قابلیت‌های هوش مصنوعی به برنامه‌های رایانه‌ای که می‌توانند حجم عظیمی از داده‌ها را یاد گرفته و بدون راهنمایی انسان تصمیم بگیرند - که معمولاً به‌عنوان الگوریتم‌های یادگیری ماشینی نامیده می‌شوند -، گسترش یافته است.

برخلاف الگوریتم‌های ابتدایی هوش مصنوعی که بر قوانین از پیش برنامه‌ریزی شده برای اجرای وظایف تکراری تکیه می‌کردند، الگوریتم‌های یادگیری ماشینی با محاسبات آماری و قوانینی درباره نحوه یادگیری از داده‌ها طراحی شده‌اند که شامل «استدلال استنتاجی»، «ادراک»، «طبقه‌بندی» و «بهینه‌سازی» جهت تقلید اعمال انسانی است. این اعمال می‌تواند شامل پیش‌بینی، درک، مواجهه، توصیه و مواردی از این دست که متأثر از هوش انسانی هستند، باشد.

ظرفیت‌های حاصل از فناوری هوش مصنوعی در تحول ابعاد تعامل «حاکمیت‌ها و شهروندان» قابل توجه است. از جمله ظرفیت پیشرفت در پزشکی و بهداشت عمومی، حمل و نقل عمومی، انرژی، آموزش، علم، امنیت، رشد اقتصادی، پایداری محیط زیست و تقویت نهادهای مدنی و NGOs و به طور کلی توانمندسازی شهروندان است. با این حال، خطرات آن نیز قابل توجه هستند و چالش‌های شدیدی را برای حکمرانی ایجاد می‌کنند. با رصد الگوی زمانی مواجهه با فناوری‌های نوین می‌توان پیش‌بینی کرد که احتمالاً در مواجهه به هوش مصنوعی، سیاستمداران، خط‌مشی‌گذاران و سایر ذی‌نفعان عمدتاً بر خطرات و آسیب‌های فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی تمرکز می‌کنند. در

وضع قوانین محکم در زمینه جمع آوری، ذخیره سازی و استفاده از داده هاست.

**\*نوآوری و توسعه پایدار:** قوانین و مقررات نباید به گونه ای باشند که مانع نوآوری و توسعه فناوری شود. بلکه باید چهارچوبی فراهم کنند که در آن همزمان با تضمین امنیت و عدالت، از نوآوری و رشد فناوری نیز حمایت شود.

### جایگاه هوش مصنوعی در حکمرانی کشورهای مختلف

دولت های پیشرفته به طور گسترده از هوش مصنوعی برای بهبود فرآیندهای حکمرانی و ارائه خدمات بهتر به شهروندان استفاده می کنند. در ادامه به چند نمونه از کاربردهای هوش مصنوعی در کشورهای مختلف اشاره می گردد:

اخیرا پژوهشگران دانشگاه ماساچوست آمریکا یکی از نمونه های برجسته کاربرد هوش مصنوعی در حوزه سیاست را معرفی کرده اند. این محققان یک روبات نویسنده را توسعه داده اند که می تواند متن های سخنرانی سیاسی با کیفیت و معتبری تولید کند. این تیم با بهره گیری از فناوری پیشرفته گوگل این گرام (Google N-Gram) و آموزش هوش مصنوعی با تحلیل ۴ هزار سخنرانی ارائه شده در کنگره آمریکا، توانسته اند این دستاورد را محقق سازند. گزارش ها نشان می دهند که در جنگ اوکراین نیز از تحلیل داده های مبتنی بر هوش مصنوعی استفاده شده است. ایالات متحده با تحلیل استراتژی ها و تاکتیک های روسیه از طریق هوش مصنوعی، موفق به پیش بینی برنامه های آتی این کشور شده است. افزون بر این، به نظر می رسد کشورهای متعددی از جمله

مورد تأثیر فناوری های دیجیتال بر جامعه، چالش های مربوط به هوش مصنوعی، سیستم های مستقل و الگوریتم ها، اغلب در قالب فهرستی از موضوعات اساسی که شامل ملاحظات حکمرانی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی است مورد بحث قرار می گیرند.

### اصول حکمرانی هوش مصنوعی

حکمرانی هوش مصنوعی باید بر پایه اصولی استوار باشد که نه تنها حقوق و آزادی های فردی را تضمین کند، بلکه از نوآوری و پیشرفت فناوری نیز حمایت کند. برخی از این اصول کلیدی عبارتند از:

**\*شفافیت:** توسعه دهندگان و کاربران هوش مصنوعی باید به صورت شفاف در مورد نحوه عملکرد و تصمیم گیری الگوریتم ها اطلاعات، کافی ارائه دهند. این شفافیت به کاربران امکان می دهد تا بهتر بتوانند از فناوری های هوشمند استفاده کرده و تصمیم گیری های آنها را درک کنند.

**\*مسئولیت پذیری:** از چالش های اساسی هوش مصنوعی، تعیین مسئولیت در صورت وقوع خطا یا آسیب است. سیستم های هوش مصنوعی باید به گونه ای طراحی شوند که بتوان مسئولیت عملکرد آنها را به طور دقیق تعیین کرد.

**\*نداشتن سوگیری:** الگوریتم های هوش مصنوعی نباید به گونه ای طراحی شوند که باعث تبعیض یا رفتار ناعادلانه علیه گروه های خاصی از افراد شوند. این امر نیازمند نظارت دقیق بر فرآیندهای آموزش و داده های مورد استفاده در این الگوریتم ها است.

**\*حفظ حریم خصوصی:** حفظ حریم خصوصی و امنیت اطلاعات کاربران باید در اولویت قرار گیرد. این امر مستلزم

به سرعت هشدار دهند و اقدامات پیشگیرانه انجام دهند.

شرکت‌هایی مانند Betterment و Wealthfront در ایالات متحده از AI برای ارائه خدمات مشاوره مالی خودکار استفاده می‌کنند. این پلتفرم‌ها با تحلیل پروفایل ریسک مشتریان و شرایط بازار، پیشنهادهای سرمایه‌گذاری شخصی‌سازی شده ارائه می‌دهند. JPMorgan Chase از یک سیستم AI به نام COIN (Contract Intelligence) استفاده می‌کند که با استفاده از پردازش زبان طبیعی، می‌تواند اسناد حقوقی را تحلیل کرده و خطاها و تناقضات را شناسایی کند. این سیستم می‌تواند هزاران سند را در زمان کوتاهی تحلیل کند که به صرفه‌جویی در زمان و هزینه منجر می‌شود. بانک HSBC انگلیس، در برخی شعب خود در آسیا از فناوری تشخیص چهره AI برای احراز هویت مشتریان استفاده می‌کند. این سیستم‌ها می‌توانند به سرعت هویت مشتریان را تایید و از تقلب‌های مرتبط با هویت جلوگیری کنند.

## وضعیت هوش مصنوعی در حکمرانی ایران

در سال‌های اخیر، ایران نیز گام‌هایی در جهت توسعه هوش مصنوعی و استفاده از آن در بخش‌های مختلف برداشته است. برخی از این تلاش‌ها عبارت‌اند از:

\* توسعه سیاست‌ها و برنامه‌های ملی: برنامه‌های توسعه‌ای مانند «سند ملی هوش مصنوعی» و پروژه‌هایی در وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات و معاونت علمی ریاست جمهوری تدوین شده‌اند که بر توسعه و به کارگیری هوش مصنوعی در بخش‌های مختلف تأکید دارند.

روسیه، آمریکا، اتحادیه اروپا، بریتانیا، امارات متحده عربی و قطر هم‌اکنون از هوش مصنوعی در سیاست خارجی خود بهره می‌گیرند. به عنوان مثال، وزارت امور خارجه آمریکا از این فناوری برای تدوین توافق‌نامه‌های بین‌المللی استفاده می‌کند. در برخی شهرها مانند لس‌آنجلس، از هوش مصنوعی، برای پیش‌بینی مناطق با احتمال بالای وقوع جرم استفاده می‌شود. این سیستم‌ها براساس داده‌های تاریخی و الگوریتم‌های یادگیری ماشین، به پلیس کمک می‌کنند تا منابع خود را به‌طور موثرتر تخصیص دهند. سازمان مالیاتی بریتانیا از هوش مصنوعی برای شناسایی و مقابله با تقلب‌های مالیاتی استفاده می‌کند. این سیستم‌ها قادرند الگوهای مشکوک را در داده‌های مالی شناسایی کرده و به کاهش فرار مالیاتی کمک کنند.

سنگاپور به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای جهان در زمینه استفاده از فناوری‌های هوش مصنوعی برای مدیریت شهری هوشمند شناخته می‌شود. این کشور با استفاده از AI و دیگر فناوری‌های نوین، توانسته است بسیاری از جنبه‌های زندگی شهری را بهبود بخشد. دولت استرالیا از AI برای پیش‌بینی و مدیریت حوادث طبیعی مانند آتش‌سوزی‌های جنگلی استفاده می‌کند. این سیستم‌ها با تحلیل داده‌های هواشناسی و محیطی، به بهبود آمادگی و واکنش به این حوادث کمک می‌کنند. بانک‌های بزرگی مانند JPMorgan Chase و Bank of America از AI برای تشخیص تقلب در معاملات استفاده می‌کنند. این سیستم‌ها با تحلیل الگوهای تراکنش‌ها و شناسایی رفتارهای مشکوک، می‌توانند

**\* سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و آموزش:** ایجاد مراکز علمی و پژوهشی مرتبط با هوش مصنوعی در دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی، نظیر دانشگاه تهران و دانشگاه صنعتی شریف، از اقدامات مهم برای ارتقای دانش و تخصص در این زمینه است.

**\* استفاده در سیستم‌های حکومتی:** برخی نهادهای دولتی، به ویژه در زمینه‌های امنیتی، سلامت و امور مالی، شروع به استفاده از فناوری‌های هوش مصنوعی کرده‌اند. به عنوان مثال، در سیستم‌های بهداشت و درمان، از هوش مصنوعی برای تشخیص بیماری‌ها و پیش‌بینی شیوع اپیدمی‌ها استفاده می‌شود.

## **فرصت‌های هوش مصنوعی در حکمرانی ایران**

**\* بهبود خدمات عمومی و افزایش کارآمدی:** هوش مصنوعی می‌تواند ارائه خدمات عمومی مانند خدمات شهرداری‌ها، بهداشت و درمان، و آموزش را بهبود بخشد. استفاده از چت‌بات‌ها و ابزارهای پردازش زبان طبیعی می‌تواند تعاملات دولت با شهروندان را تسهیل کند.

**\* افزایش شفافیت و مقابله با فساد:** هوش مصنوعی قابلیت تجزیه و تحلیل داده‌های کلان را دارد و می‌تواند به تشخیص و جلوگیری از فساد اداری و مالی کمک کند. این امر می‌تواند شفافیت را در سیستم حکمرانی افزایش داده و به اعتمادسازی میان مردم و دولت کمک کند.

**\* پیشگیری و مدیریت بحران:** با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران و مخاطرات طبیعی مانند زلزله، سیل و آلودگی هوا، هوش

مصنوعی می‌تواند در پیش‌بینی، آمادگی و مدیریت بحران‌ها نقش موثری ایفا کند.

**\* ارتقای امنیت ملی:** هوش مصنوعی می‌تواند به دولت کمک کند تا در حوزه امنیت ملی، با تحلیل سریع داده‌ها و شناسایی تهدیدات امنیتی، اقدامات مؤثرتری انجام دهد.

## **چالش‌های هوش مصنوعی در حکمرانی ایران**

**\* نبود زیرساخت‌های فناوری مناسب:** برای بهره‌برداری از ظرفیت‌های هوش مصنوعی، نیاز به زیرساخت‌های قوی و پایدار است. محدودیت‌های پهنای باند، کمبود منابع ذخیره‌سازی و پردازش، و عدم دسترسی به داده‌های با کیفیت بالا از چالش‌های اصلی در این زمینه هستند.

**\* کمبود نیروی انسانی متخصص:** ایران با کمبود نیروی انسانی متخصص در زمینه هوش مصنوعی مواجه است. این مسئله به دلیل نیاز به دانش و تخصص بالا در این حوزه، و همچنین مهاجرت نخبگان فناوری و مهندسی تشدید شده است.

**\* چالش‌های قانونی و اخلاقی:** در استفاده از هوش مصنوعی در حوزه حکمرانی، نگرانی‌هایی درباره حریم خصوصی شهروندان و تبعیض‌های احتمالی الگوریتم‌ها وجود دارد. همچنین، قوانین و مقررات کافی برای استفاده اخلاقی و مسئولانه از این فناوری در ایران تدوین نشده است.

**\* مقاومت فرهنگی و سازمانی:** برخی سازمان‌ها در برابر تغییر و ورود فناوری‌های جدید مقاومت می‌کنند و این می‌تواند روند پیاده‌سازی هوش مصنوعی را کند یا با شکست مواجه کند.

## هوش مصنوعی در کشور فراهم کنند. نتیجه گیری و توصیه‌های سیاستی

هوش مصنوعی به عنوان یکی از پیشرفته‌ترین و تحول‌سازترین فناوری‌های عصر حاضر، در حال ایجاد تغییرات بنیادین در بسیاری از جنبه‌های زندگی بشر است. این فناوری نه تنها می‌تواند بهره‌وری و کارایی را در حوزه‌های مختلف از جمله صنعت، بهداشت، حمل و نقل و آموزش بهبود بخشد، بلکه فرصت‌های جدیدی را برای نوآوری، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی فراهم می‌آورد. با این حال، گسترش هوش مصنوعی چالش‌های پیچیده‌ای را در زمینه‌های اخلاقی، قانونی، فرهنگی و اجتماعی به همراه دارد که نیازمند تدوین و اجرای چارچوب‌های حکمرانی مناسب برای مدیریت و نظارت بر این فناوری است. در این راستا، کشورها باید به طور فعال به طراحی، تدوین و پیاده‌سازی این چارچوب‌ها بپردازند تا بتوانند از مزایای هوش مصنوعی بهره‌برداری کرده و هم‌زمان با مدیریت مخاطرات آن، از اثرات منفی احتمالی آن جلوگیری کنند.

بررسی وضعیت کنونی حکمرانی هوش مصنوعی در جهان نشان می‌دهد که کشورهای مختلف رویکردهای متنوعی را برای پرداخت به این فناوری اتخاذ کرده‌اند. برای مثال، اتحادیه اروپا با تصویب قانون جامع هوش مصنوع (AI Act)، تلاش دارد تا یک چارچوب قانونی منسجم و قابل اجرا برای توسعه و استفاده مسئولانه از سیستم‌های هوش مصنوعی ایجاد کند. این قانون بر اهمیت تضمین ایمنی، شفافیت و احترام به حقوق اساسی افراد تأکید دارد و

**\*تحریم‌ها و محدودیت‌های دسترسی به فناوری:** ایران به دلیل تحریم‌های بین‌المللی با چالش‌هایی در دسترسی به فناوری‌های پیشرفته، تجهیزات محاسباتی، و نرم‌افزارهای هوش مصنوعی مواجه است. **راهکارهایی برای استفاده بهینه از هوش مصنوعی در حکمرانی ایران**

**\*سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها:** تقویت زیرساخت‌های فناوری اطلاعات، شامل افزایش پهنای باند، منابع پردازش ابری، و ذخیره‌سازی داده، برای اجرای موثر برنامه‌های هوش مصنوعی ضروری است.

**\*آموزش و توانمندسازی نیروی انسانی:** افزایش سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی انسانی متخصص در زمینه هوش مصنوعی، همچنین فراهم کردن فرصت‌های آموزشی برای کارمندان دولت می‌تواند به ارتقای دانش و مهارت‌ها کمک کند.

**\*تدوین قوانین و مقررات مناسب:** برای استفاده مسئولانه و اخلاقی از هوش مصنوعی، تدوین قوانین و مقرراتی در زمینه حفظ حریم خصوصی و جلوگیری از تبعیض ضروری است.

**\*همکاری با بخش خصوصی و دانشگاه‌ها:** دولت می‌تواند با همکاری دانشگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی، پروژه‌های تحقیقاتی و کاربردی در حوزه هوش مصنوعی را اجرا کند.

**\*ایجاد مراکز ملی برای توسعه هوش مصنوعی:** مراکز ملی و آزمایشگاه‌های هوش مصنوعی می‌توانند به پرورش نخبگان و ایجاد دانش فنی بومی کمک کنند و بستری برای توسعه فناوری‌های

هدف آن فراهم‌سازی شرایطی برای توسعه پایدار و مسئولانه هوش مصنوعی است. در آمریکا، رویکرد حکمرانی بیشتر بر تقویت تحقیق و توسعه و ایجاد نیروی کار ماهر متمرکز شده است. سند استراتژیک تحقیق و توسعه هوش مصنوعی ملی آمریکا، بر نیاز به تحقیقات بلندمدت و ایجاد اصول و استانداردهایی برای تضمین امنیت سیستم‌های هوش مصنوعی تأکید دارد. این سند، همچنین بر اهمیت آمادگی برای بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی و مقابله با چالش‌های اخلاقی و اجتماعی ناشی از هوش مصنوعی تأکید می‌کند. در آسیا، کشورهایی مانند چین و هند نیز در حال تدوین و اجرای برنامه‌های ملی هوش مصنوعی با تمرکز بر توسعه اقتصادی، اخلاق، حریم خصوصی و تدوین چارچوب‌هایی برای تنظیم‌گری هوش مصنوعی هستند. چین با وضع مقررات ملی الزام‌آور برای هوش مصنوعی، تلاش دارد تا نه تنها کنترل دقیق‌تری بر توسعه داخلی این فناوری داشته باشد، بلکه به‌طور فعال در تدوین استانداردهای جهانی برای حکمرانی هوش مصنوعی مشارکت کند. هند نیز با تأکید بر رویکرد «هوش مصنوعی برای همه»، به دنبال بهره‌گیری از پتانسیل هوش مصنوعی برای رشد فراگیر و توسعه پایدار آن در سطح ملی است. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که حکمرانی هوش مصنوعی یک مسئله جهانی و چندجانبه بوده که نیازمند همکاری و هماهنگی بین‌المللی برای تبادل دانش، تدوین استانداردهای مشترک و تقویت زیرساخت‌های نظارتی است. کشورها باید از تجربیات یکدیگر در زمینه حکمرانی

هوش مصنوعی بهره‌برداری کرده تا بتوانند با چالش‌های مشابه به‌طور مؤثر مقابله کنند.

تدوین مدل‌های حکمرانی مؤثر برای هوش مصنوعی نیازمند توجه به چالش‌های ساختاری و الزامات اساسی در این حوزه است. یکی از چالش‌های اصلی در این زمینه، **عدم تقارن دانشی** میان توسعه‌دهندگان فناوری و سایر ذینفعان از جمله خط‌مشی‌گذاران و مصرف‌کنندگان است. این عدم تقارن می‌تواند منجر به سوءتفاهم‌ها، کاهش اعتماد عمومی و مقاومت در برابر پذیرش فناوری‌های هوش مصنوعی شود. برای حل این مسئله، مدل‌های حکمرانی باید مکانیسم‌هایی را برای بهبود درک عمومی و افزایش آگاهی در مورد هوش مصنوعی و کاربردهای آن ارائه دهند.

چالش دیگر، **یافتن اجماع هنجاری** میان ذینفعان مختلف است. مدل‌های حکمرانی باید فضای لازم را برای تجزیه و تحلیل هزینه-فایده و ایجاد اجماع هنجاری میان ذینفعان فراهم کنند. این مدل‌ها باید بتوانند با تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی سازگاری داشته باشند و قابلیت همکاری بین چارچوب‌ها و رویکردهای مختلف را فراهم کنند.

افزون بر این، **عدم تطابق دولت‌ها** با تغییرات سریع و پیچیدگی‌های فناوری‌های هوش مصنوعی یکی دیگر از موانع مهم است. دولت‌ها باید به‌سرعت بتوانند با تغییرات و نوآوری‌های جدید سازگار شوند و از چارچوب‌های تنظیم‌گری مناسب برای مدیریت این فناوری استفاده کنند. این امر نیازمند ایجاد زیرساخت‌های

قانونی و نهادی است که بتواند با تحولات سریع در حوزه هوش مصنوعی همگام شود و پاسخ‌گوی نیازهای روزافزون جامعه باشد.

با توجه به سرعت پیشرفت و گسترش فناوری‌های هوش مصنوعی و تأثیرات گسترده آن بر جامعه، لزوم ایجاد یک نظام نوآوری فناورانه برای پرداختن به تسهیلگری و تنظیم‌گری مقوله هوش مصنوعی، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی حکمرانی هوش مصنوعی، بیش‌ازپیش احساس می‌شود. تسهیلگری و تنظیم‌گری مناسب می‌تواند به شتاب‌دهی، کنترل و نظارت بر توسعه و کاربردهای هوش مصنوعی کمک کرده و از بروز تخلفات و مخاطرات احتمالی جلوگیری کند. پیشنهاد می‌شود که یک چارچوب تسهیلگر-تنظیم‌گر جامع و چندلایه تدوین شود که شامل تمامی ذی‌نفعان و بازیگران مختلف باشد. این چارچوب باید به‌گونه‌ای طراحی شود که همگام با پیشرفت‌های فناوری، قابل انعطاف و به‌روزرسانی باشد و بتواند نیازهای جامعه را در تمامی سطوح برآورده کند.

با این رویکرد، می‌توان به توسعه پایدار و مسئولانه هوش مصنوعی دست یافت و ایران را به‌عنوان یک کشور پیشرو در زمینه هوش مصنوعی در منطقه و جهان معرفی کرد. تسهیل‌گری و تنظیم‌گری جامع و مدبرانه نه تنها به حفاظت از حقوق شهروندان و جلوگیری از سوءاستفاده از فناوری کمک می‌کند، بلکه می‌تواند بستری مناسب برای نوآوری و رشد اقتصادی پایدار فراهم آورد.



# نقش طبقات اجتماعی بر سیاست



باربد ریسی، دانشجوی کارشناسی  
علوم سیاسی دانشگاه اصفهان؛ هانیه  
خدارحمی محقق هوش مصنوعی

## چکیده

طبقات اجتماعی به عنوان یکی از پایه‌های ساختار جوامع انسانی، همواره نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری سیاست‌ها، جنبش‌ها و نظام‌های حکومتی داشته‌اند. این مقاله با رویکردی میان‌رشته‌ای (جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی) به بررسی تأثیر طبقات اجتماعی بر تحولات سیاسی از دوران باستان تا عصر حاضر می‌پردازد. با استفاده از نظریه‌های کلاسیک (مانند مارکس و وبر)، پژوهش‌های مدرن، نمونه‌های مطالعاتی از پنج قاره، و داده‌های آماری معتبر، استدلال می‌شود که شکاف طبقاتی نه تنها یک پدیده اقتصادی، بلکه نیروی محرکه بی‌ثباتی‌ها، ائتلاف‌ها و تحولات سیاسی است؛ و نیز نشان داده می‌شود که چگونه شکاف‌های طبقاتی به ایجاد ایدئولوژی‌ها، احزاب سیاسی و حتی انقلاب‌ها منجر شده‌اند. همچنین، تأثیر جهانی‌سازی و اقتصاد نئولیبرال بر بازتعریف نقش طبقات در سیاست معاصر تحلیل می‌شود. این مقاله برای متخصصان و عموم مردم قابل استفاده است و می‌کوشد پیچیدگی‌های موضوع را با زبانی روشن و مستند ارائه دهد.

**واژه‌های کلیدی:** طبقات اجتماعی و سیاست، مارکسیسم، نئولیبرالیسم، جنبش‌های اجتماعی، نابرابری اقتصادی، کوید-۱۹.

## مقدمه

سیاست و طبقه اجتماعی دو روی یک سکه‌اند: یکی عرصه توزیع قدرت است و دیگری بازتاب‌دهنده نابرابری در دسترسی به منابع. سیاست به عنوان عرصه توزیع قدرت و منابع همواره تحت تأثیر ساختار طبقاتی جامعه قرار داشته است. از یونان باستان تا انقلاب‌های مدرن، طبقات مختلف اعم از اشراف، بورژوازی، پرولتاریا و طبقه متوسط با منافع متضاد، مسیر تاریخ سیاسی را تغییر داده‌اند. از امپراتوری‌های باستانی تا دموکراسی‌های مدرن، هیچ نظام سیاسی را نمی‌توان خارج از بستر ساختار طبقاتی جامعه تحلیل کرد. این مقاله با پرسش اصلی «طبقات اجتماعی چگونه بر شکل‌گیری و تحول سیاست اثر می‌گذارند؟» سه هدف را دنبال می‌کند:

۱. بررسی نظری رابطه طبقه و سیاست.
۲. تحلیل نمونه‌های تاریخی و معاصر از تأثیر طبقات بر سیاست.

۳. پیش‌بینی روندهای آینده در تعامل این دو حوزه.

همچنین با عبور از مرزهای جغرافیایی و زمانی، می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- مکانیسم‌های مستقیم و غیرمستقیم تأثیرگذاری طبقات بر سیاست چیست؟  
- چگونه جهانی‌سازی، ماهیت سنتی طبقات را دگرگون کرده است؟

- آیا در عصر دیجیتال، طبقه اجتماعی همچنان تعیین‌کننده رفتار سیاسی است؟

## مبانی نظری؛ از مارکس تا فوکو یا ما

درک رابطه بین طبقات اجتماعی و سیاست بدون مرور نظریه‌های کلاسیک و مدرن ممکن نیست. این بخش با معرفی تعاریف جامعه‌شناختی «طبقه» و بررسی مکانیسم‌های تأثیرگذاری آن بر سیاست، چارچوبی مفهومی برای تحلیل نمونه‌های تاریخی و معاصر فراهم می‌کند. از آرای مارکس و وبر به عنوان سنگ‌بنای نظری این بخش استفاده شده است.

### تعریف پویای طبقه اجتماعی

طبقه اجتماعی یکی از مفاهیم محوری در تحلیل رابطه بین ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است. تعاریف مختلفی از این مفهوم ارائه شده که هر کدام بر ابعاد متفاوتی تأکید دارند:

- تعریف جامعه‌شناختی مارکس وبر: وبر طبقه را نه صرفاً بر پایه اقتصاد، بلکه بر اساس سه عنصر اقتصاد اعم از درآمد، ثروت، منزلت اجتماعی اعم از احترام و پرستیژ و قدرت سیاسی تعریف می‌کند. برای مثال، یک پزشک ممکن است درآمد بالایی نداشته باشد، اما از منزلت اجتماعی

بالایی برخوردار باشد و از این طریق بر سیاست‌گذاری سلامت تأثیر بگذارد.

- تعریف اقتصادی کارل مارکس: مارکس طبقه را بر اساس موقعیت در نظام تولید تعریف می‌کند: مالکان ابزار تولید (سرمایه‌داران) و کسانی که نیروی کار خود را می‌فروشند (پرولتاریا). به باور او، تضاد بین این دو طبقه موتور محرکه تغییرات تاریخی و سیاسی است. مثلاً اعتصابات کارگری در قرن نوزدهم اروپا، نمونه‌ای از مبارزه طبقاتی برای کسب حقوق سیاسی بود.

- تعریف فرهنگی-نمادین پیر بوردیو: بوردیو با معرفی مفاهیم «سرمایه فرهنگی» اعم از تحصیلات، سلیقه هنری و «سرمایه اجتماعی» اعم از شبکه ارتباطات، استدلال می‌کند که طبقه تنها به اقتصاد محدود نمی‌شود. برای مثال، سبک زندگی یک روشنفکر با تحصیلات عالی حتی با درآمد متوسط ممکن است دسترسی او به نهادهای سیاسی را افزایش دهد.

- طبقه در عصر اطلاعات مانوئل کاستلز: کاستلز در اقتصاد دانش‌بنیان، ظهور «کارگران دانش» مانند برنامه‌نویسان، پژوهشگران و ... را به عنوان طبقه جدیدی معرفی می‌کند که از طریق کنترل اطلاعات، قدرت چانه‌زنی سیاسی خود را تقویت می‌کنند. نمونه بارز این گروه، نقش فعالان فناوری در جنبش‌هایی مانند Black Lives Matter # است که از شبکه‌های اجتماعی برای بسیج استفاده می‌کنند.

## نظریه‌های کلاسیک در تحلیل طبقه و سیاست

- مارکسیسم: مارکس استدلال می‌کند

## نظریه‌های معاصر در تحلیل رابطه طبقه و سیاست

- **نظریه انتخاب عقلانی آنتونی داونز:** بر اساس این نظریه، افراد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مثل رأی دادن بر اساس محاسبه عقلانی منافع شخصی عمل می‌کنند. طبقات مختلف از احزابی حمایت می‌کنند که وعده بهبود وضعیت اقتصادی آنان را می‌دهند. به عنوان مثال کارگران کارخانه‌ها ممکن است به حزب چپ‌گرایی رأی دهند که قوانین حداقل دستمزد را افزایش می‌دهد، در حالی که سرمایه‌داران از احزاب راست‌گرای طرفدار کاهش مالیات حمایت می‌کنند. این نظریه نقش عواملی مانند ایدئولوژی، هویت یا احساسات را نادیده می‌گیرد.

- **نظریه شکاف‌های چندگانه لیپست و راکان:** لیپست و راکان استدلال می‌کنند که در جوامع مدرن، شکاف‌های اجتماعی جدید مانند محیط زیست، مهاجرت و ... ممکن است جایگزین یا تکمیل‌کننده شکاف سنتی طبقاتی شوند.

- **پستمارکسیسم لا کلائو و موف:** ارنستو لا کلائو و شانتال موف با نقد مارکسیسم کلاسیک، استدلال می‌کنند که طبقه تنها یکی از هویت‌های متقاطع همراه با جنسیت، نژاد، مذهب و ... است که بسیج سیاسی را شکل می‌دهد. به گفته آنان، سیاست معاصر حول «تفاوت» و «خصومت» با ساختارهای قدرت سازمان می‌یابد. به عنوان مثال جنبش «Black Livez Matter» که مبارزه ضد نژادپرستی را با مطالبات اقتصادی مانند عدالت در دستمزد ترکیب می‌کند.

سیاست بازتابی از روابط طبقاتی است. او تضاد بین طبقه حاکم (بورژوازی) و طبقه کارگر (پرولتاریا) را موتور محرکه تغییرات سیاسی می‌داند. مثلاً قوانین کار در قرن نوزدهم، نتیجه مبارزات کارگران برای محدود کردن ساعات کار بود.

- **وبریانیسم:** وبریانیسم یعنی تفکیک سه بُعدی «طبقه، منزلت، حزب» و نقش نخبگان در سیاست. مارکس وبر بر چندلایه بودن قدرت تأکید دارد. برای مثال، یک سیاستمدار ممکن است همزمان از پایگاه اقتصادی مانند ثروت، منزلت مانند مقام دولتی و شبکه‌های حزبی برای تأثیرگذاری استفاده کند.

- **پسا ساختارگرایی میشل فوکو:** فوکو قدرت را نه در دست طبقه حاکم، بلکه در شبکه‌های پراکنده و گفتمان‌های روزمره مثلاً رسانه‌ها جستجو می‌کند. مثلاً گفتمان «امنیت ملی» ممکن است برای توجیه نظارت بر طبقات فرودست استفاده شود.

- **گرامشی و هژمونی فرهنگی:** آنتونیو گرامشی، نظریه‌پرداز مارکسیست، مفهوم «هژمونی فرهنگی» را مطرح کرد که بر اساس آن، طبقه حاکم نه تنها از طریق زور مثل پلیس یا قوانین، بلکه با تحمیل ارزش‌ها، باورها و هنجارهای خود به عنوان «امر طبیعی» بر جامعه، سلطه خود را تداوم می‌بخشد. به عنوان مثال سیستم آموزشی که تاریخ را از منظر نخبگان روایت می‌کند یا رسانه‌هایی که مصرف‌گرایی را به عنوان سبک زندگی مطلوب تبلیغ می‌کنند. شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک با الگوریتم‌های خود، گفتمان‌های غالب را تقویت می‌کنند و هژمونی سرمایه‌داری نتولیرال را باز تولید می‌کنند.

## تکثرگرایی در تحلیل طبقه و سیاست

این نظریه‌ها نشان می‌دهند رابطه بین طبقه و سیاست را نمی‌توان به یک الگوی واحد تقلیل داد. در حالی که مارکسیسم بر اقتصاد تمرکز دارد، پستمارکسیسم و نظریه شکاف‌های چندگانه، پیچیدگی‌های هویتی و فرهنگی جوامع مدرن را برجسته می‌کنند. نظریه انتخاب عقلانی نیز رفتار سیاسی را به محاسبات فردی مرتبط می‌سازد. آینده تحلیل سیاسی در گروی ترکیب این چارچوب‌ها برای درک بهتر تعامل قدرت، فرهنگ و اقتصاد است.

## مکانیسم‌های تأثیرگذاری طبقات بر سیاست

- **شکل‌گیری ایدئولوژی‌ها:** هر طبقه می‌کوشد با تبلیغ ایدئولوژی خاصی مانند لیبرالیسم برای بورژوازی یا سوسیالیسم برای کارگران، هژمونی خود را تحمیل کند.

- **تشکیل احزاب و جنبش‌ها:** تشکیل احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی به عنوان ابزار اصلی بیان منافع طبقاتی در عرصه سیاست عمل می‌کنند. احزاب مانند احزاب سوسیال دموکرات در اروپا غالباً با سازماندهی ساختاریافته و ایدئولوژی مشخص، خواسته‌های طبقات خاص کارگران، سرمایه‌داران، یا طبقه متوسط را به قوانین و سیاست‌ها تبدیل می‌کنند. در مقابل، جنبش‌ها مانند جنبش «ضد ریاضت اقتصادی» در یونان یا اعتراضات کشاورزان هند، معمولاً خودجوش، غیرمتمرکز و متکی بر بسیج توده‌ای هستند که به دنبال تغییرات فوری در توازن قدرت می‌باشند.

این نهادها، چه در قالب رسمی و چه غیررسمی، بازتابی از تضادها و ائتلاف‌های طبقاتی در جامعه هستند و موفقیت آنها به عوامل مانند حمایت مالی، رهبری کارزماتیک، و بستر سیاسی-فرهنگی بستگی دارد.

نمونه‌های تاریخی شامل حزب کارگر بریتانیا نماینده طبقه کارگر یا احزاب محافظه کار حامی سرمایه‌داران می‌باشد.

- **لابی‌گری و نفوذ اقتصادی:** طبقات مرفه مثلاً سرمایه‌داران صنعت نفت از طریق لابی‌گری، تأمین مالی احزاب، حمایت مالی از رسانه‌ها یا سیاستمداران، سیاست‌های انرژی یا مالیاتی را به نفع خود شکل می‌دهند.

- **قدرت فرهنگی:** نخبگان فرهنگی مانند اساتید دانشگاه با تولید گفتمان‌های غالب مثلاً درباره عدالت اجتماعی، جهت‌گیری سیاست‌های آموزشی را تعیین می‌کنند.

- **سرمایه اجتماعی:** شبکه‌های ارتباطی مثلاً انجمن‌های صنفی به طبقات متوسط امکان می‌دهند تا با اتحاد، خواسته‌های خود را به قانون تبدیل کنند مانند قانون حداقل دستمزد.

## طبقه به مثابه لنز تحلیل سیاسی

درک رابطه طبقه و سیاست بدون توجه به تعامل پیچیده اقتصاد، فرهنگ و قدرت ناممکن است. در حالی که مارکس بر تضادهای اقتصادی تمرکز دارد، وبر و بورديو ابعاد نمادین و اجتماعی قدرت را برجسته می‌کنند. امروزه، در عصر اطلاعات، طبقات جدیدی مانند کارگران دانش ظهور کرده‌اند که ابزارهای نوینی مثل فناوری برای تأثیرگذاری سیاسی در اختیار دارند. این چارچوب‌های نظری به

ما کمک می کنند تا پویایی های قدرت در جوامع معاصر، از جنبش های عدالت خواهانه تا نفوذ لابی های اقتصادی، را تحلیل کنیم.

## تحلیل تاریخی؛ درس هایی از پنج هزاره

تاریخ بشریت شاهد نبردهای پیوسته ای بین طبقات اجتماعی برای تسلط بر قدرت سیاسی بوده است. در این بخش، با بررسی سه دوره کلیدی (باستان، انقلاب های بورژوازی، و قرن بیستم)، نشان داده می شود که چگونه شکاف های طبقاتی به تغییر نظام های حکومتی، انقلاب ها و جنگ های ایدئولوژیک انجامیده اند.

## تمدن های باستانی؛ نخبگان، بردگان و شوراه

– **مصر باستان:** در مصر باستان، ساختار اجتماعی به شکل هرمی و متمرکز حول محور فرعون به عنوان رهبر سیاسی و مذهبی سازماندهی می شد. فرعون، با اتکا به جایگاه الهی خود و همکاری کاهنان و اشراف، سیاست گذاری های متمرکز را مدیریت می کرد. کاهنان با کنترل معابد و آیین ها، مشروعیت نظام را تقویت و اقتصاد را از طریق جمع آوری مالیات و ذخیره سازی منابع اداره می نمودند. در پایین این هرم، کشاورزان (اکثریت جامعه) و بردگان (اغلب اسیران جنگی) قرار داشتند که با کار طاقت فرسا در زمین ها یا پروژه های عمرانی، چرخه اقتصاد را می چرخاندند، اما فاقد کوچک ترین حق سیاسی بودند و تحت سخت ترین شرایط زندگی می کردند. این نظام سلسله مراتبی، با ترکیب قدرت مذهبی و سیاسی، سلطه طبقه حاکم را تثبیت و هرگونه اعتراض را سرکوب می کرد.

– **دموکراسی آتن:** دموکراسی آتن در قرن پنجم پیش از میلاد، اگرچه به عنوان نخستین الگوی حکومت مردمی شناخته می شود، مبتنی بر شهروندی محدود و انحصاری بود. تنها مردان آزاد آتنی حدود ۱۰ الی ۲۰ درصد جمعیت، از حق مشارکت در نهادهای سیاسی مانند اکلیزیا (مجلس عمومی) و هلیه (دادگاه مردمی) برخوردار بودند. **این نظام، گروه های بزرگی را به حاشیه راند:**

\* زنان حتی از خانواده های اشرافی، از حقوق مالکیت، تحصیل و حضور در عرصه عمومی محروم بودند.

\* بردگان ۳۰-۴۰٪ جمعیت به عنوان «ابزار سخنگو» در نظر گرفته می شدند و در معادن، خانه ها یا مزارع کار می کردند.

\* متیک ها یا همان خارجی های مقیم آتن با وجود پرداخت مالیات، حق شهروندی نداشتند.

این سیستم با وجود پیشرو بودن در مشارکت مستقیم مردان آزاد، مبتنی بر حذف ساختاری اکثریت جامعه بود و تضادهای طبقاتی و جنسیتی را بازتاب می داد.

– **امپراتوری روم:** امپراتوری روم با نظام اجتماعی سلسله مراتبی خود، قدرت را در دست اشراف (پاتریسین ها) متمرکز کرده بود. سنا، نهادی متشکل از اشراف زادگان، قوانین را به نفع منافع خود تصویب می کرد و بر منابع اقتصادی و سیاسی تسلط داشت. در مقابل، طبقه متوسط و فقیر (پلین ها) و بردگان از حقوق سیاسی محروم بودند و تحت استثمار شدید اقتصادی قرار داشتند. پلین ها با تشکیل مجالس تریبونی

و سازماندهی اعتراضات مانند «شورش سسیون»، موفق به کسب حقوقی مانند قوانین دوازده لوحه، نخستین قوانین مکتوب برای محدود کردن خودسری اشراف، و دسترسی به مناصب سیاسی شدند. با این حال، نابرابری تا پایان امپراتوری ادامه یافت، به طوری که شورش‌های گسترده مانند قیام اسپارتاکوس توسط بردگان، هرگز نتوانست نظام برده‌داری را براندازد. این تنش‌های طبقاتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در فروپاشی تدریجی جمهوری و ظهور امپراتوری متمرکز داشت.

### قرون وسطی؛ فئودالیسم و کلیسا

– ساختار فئودالی و نقش کلیسا در قرون وسطی: در اروپای قرون وسطی، نظام فئودالیسم بر پایه سلسله مراتب زمین محور شکل گرفته بود. پادشاه زمین را به اشراف می‌بخشید، اربابان نیز زمین را بین شوالیه‌ها تقسیم می‌کردند و رعیت‌ها مجبور به کار روی زمین و پرداخت مالیات (نقدی یا محصولی) بودند. کلیسا به عنوان نهاد مقتدر مذهبی-سیاسی، با در اختیار داشتن یک سوم زمین‌های اروپا، هم پیمان اربابان فئودال بود و از طریق دریافت عشریه (یک دهم درآمد مردم) و اعمال نفوذ معنوی، مشروعیت نظام فئودالی را تقویت می‌کرد.

### – همکاری اربابان و کلیسا در حکمرانی:

\* کنترل قضایی: کلیسا با ایجاد دادگاه‌های دینی، جرائم اخلاقی مانند کفرگویی را پیگیری می‌کرد، درحالی که اربابان بر جرایم مدنی حکم می‌راندند.

\* آموزش و فرهنگ: کلیسا انحصار سوادآموزی را در دست داشت و با تربیت کشیشان، ایدئولوژی فئودالی مانند «نظریه سه طبقه»، اشراف جنگجو، روحانیون

نیاشگر، رعیت کارگر را ترویج می‌کرد. \*سرکوب اعتراضات: شورش‌های رعیت‌ها مانند شورش ژاکری در فرانسه، ۱۳۵۸ با اتحاد اربابان و کلیسا سرکوب می‌شد. کلیسا این اعتراضات را «نافرمانی از اراده الهی» تفسیر می‌کرد.

این نظام با وجود ظاهر مذهبی، در خدمت حفظ سلطه اقتصادی-سیاسی اشراف و کلیسا بود و تا ظهور شهرهای مستقل و افول فئودالیسم در قرن ۱۵ ادامه یافت.

– ظهور شهرهای تجاری: در اواخر قرون وسطی، رشد تجارت بین‌المللی و بانکداری، شهرهایی مانند ونیز و فلورانس را به کانون‌های ثروت و نوآوری تبدیل کرد. بازرگانان با تشکیل گیلدها و انباشت سرمایه، استقلال مالی و سیاسی شهرها را از اربابان فئودال تقویت کردند. این شهرها با ایجاد جمهوری‌های تجاری مانند نظام انتخاباتی ونیز و تدوین قوانین مستقل، قدرت سنتی فئودال‌ها و کلیسا را به چالش کشیدند. خانواده‌هایی مانند مدیچی در فلورانس، با کنترل اقتصاد و حمایت از هنررسانس، نه تنها اولیگارشی تجاری را شکل دادند، بلکه پایه‌های فرهنگی و سیاسی فئودالیسم را تضعیف کردند. این تحولات، با جایگزینی قدرت اقتصادی بازرگانان به جای زمین‌داری اشراف، نقش تعیین‌کننده‌ای در گذار به دوران مدرن و افول نظام فئودالی داشت.

### انقلاب‌های مدرن؛ از بورژوازی تا پروتاریا

– انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) و پیروزی بورژوازی بر اشرافیت: انقلاب فرانسه نماد برجسته مبارزه طبقه بورژوازی (بازرگانان، صنعتگران و روشنفکران) برای سرنگونی

نظام فئودالی و سلطه اشراف بود. بورژواها که از نظر اقتصادی قدرتمند اما فاقد حقوق سیاسی بودند، با شعار «آزادی، برابری، برادری» خواستار لغو امتیازات اشرافی (معافیت مالیاتی، انحصار مناصب دولتی) و ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر قانون اساسی شدند. رویدادهایی مانند تصرف باستیل، تشکیل مجلس ملی، و تصویب اعلامیه حقوق بشر و شهروند پایه‌های نظام فئودالی را فرو ریخت و حاکمیت سیاسی را از انحصار اشراف و کلیسا خارج کرد. این انقلاب با مصادره زمین‌های اشراف و کلیسا، الغای نظام صنفی، و ایجاد قوانین مدنی جدید مثل آزادی تجارت، راه را برای تحقق جامعه بورژوایی مبتنی بر مالکیت خصوصی، رقابت اقتصادی، و برابری حقوقی هموار کرد. اگرچه انقلاب فرانسه با افراطی‌گری‌هایی مانند دوره وحشت همراه بود، اما به عنوان نقطه عطفی در گذار از جامعه اشرافی به نظام سرمایه‌داری مدرن شناخته می‌شود که در آن جایگاه اجتماعی نه بر پایه تولد، بلکه بر اساس ثروت و توانمندی تعیین می‌شد.

**- انقلاب صنعتی انگلیس:** انقلاب صنعتی در انگلیس با مکانیزه شدن تولید و ظهور کارخانه‌ها، کارگران روستایی را به پرولتاریای شهری تبدیل کرد که در شرایط سخت کاری، ساعات طولانی، دستمزد ناچیز و محیط‌های خطرناک زندگی می‌کردند. این بی‌عدالتی، زمینه‌ساز تشکیل اتحادیه‌های کارگری اولیه مانند «اتحادیه کارگران صنعت نساجی» شد که برای بهبود دستمزدها، کاهش ساعات کار و حق اعتصاب مبارزه می‌کردند. این جنبش‌ها پایه‌های حقوق کارگری مدرن

مانند قانون کارخانه‌ها در ۱۸۳۳ و نقش پرولتاریا به عنوان نیروی محرکه تغییرات اجتماعی-اقتصادی را شکل دادند.

**- کمون پاریس (۱۸۷۱):** کمون پاریس نخستین حکومت کارگری جهان بود که پس از شکست فرانسه در جنگ با پروس و شورش علیه دولت محافظه کار، به رهبری کارگران و سوسیالیست‌ها شکل گرفت. در ۷۲ روز حیات خود، اصلاحاتی مانند ملی کردن کارخانه‌ها، آموزش رایگان، برابری دستمزد زن و مرد و کاهش ساعت کار را اجرا کرد. دولت فرانسه با حمایت پروس، کمون را در «هفته خونین» سرکوب و هزاران نفر را اعدام یا تبعید کرد. این تجربه کوتاه اما رادیکال، الهام‌بخش جنبش‌های سوسیالیستی و انقلابی مانند انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شد و به نماد مبارزه برای عدالت و حکومت مردمی تبدیل گردید.

**- استقلال آمریکا:** انقلاب آمریکا (۱۷۷۵-۱۷۸۳) عمدتاً توسط بازرگانان شمالی و زمین‌داران جنوبی مانند جورج واشنگتن و توماس جفرسون رهبری شد که خواهان کاهش کنترل اقتصادی بریتانیا بر مستعمرات بودند. این گروه‌ها با اعتراض به قوانین مالیاتی سخت‌گیرانه بریتانیا مانند قانون تمبر ۱۷۶۵ و قانون چای ۱۷۷۳ و محدودیت‌های تجاری مثل ممنوعیت تولید صنعتی در مستعمرات، خواستار خودمختاری اقتصادی و حذف انحصار شرکت‌های بریتانیایی شدند. اگرچه شعارهای انقلاب بر «حقوق طبیعی» و «نمایندگی سیاسی» متمرکز بود، اما منافع طبقاتی رهبران در تدوین قانون اساسی جدید (۱۷۸۷) نیز آشکار بود؛ نظامی که مالکیت خصوصی و قدرت اقتصادی نخبگان را تضمین می‌کرد. این انقلاب

- عصر نئولیبرالیسم؛ ریگان، تاچر و بازگشت سرمایه‌داری افسارگسیخته:

در دهه ۱۹۸۰، سیاستمدارانی مانند مارگارت تاچر (بریتانیا) و رونالد ریگان (آمریکا) با شعار «کاهش دولت»، سیاست‌های نئولیبرالی را اجرا کردند:

۱. کاهش مالیات بر ثروتمندان (از ۷۰٪ به ۲۸٪ در آمریکا) ۲. خصوصی‌سازی صنایع دولتی مانند معادن و راه‌آهن بریتانیا ۳. تضعیف اتحادیه‌های کارگری مانند سرکوب اعتصاب معدنچیان بریتانیا در ۱۹۸۴ این سیاست‌ها به افزایش شدید نابرابری و کاهش خدمات عمومی انجامید.

### جنگ سرد به مثابه جنگ ایدئولوژی‌های طبقاتی

رقابت بلوک شرق و غرب نه تنها ژئوپلیتیک، بلکه نبردی بین دو مدل اقتصادی بود:

- شرق: ادعای عدالت طبقاتی هرچند توخالی، اما در عمل، بوروکراسی فاسد.  
- غرب: دولت رفاه به عنوان «سپر اجتماعی» علیه کمونیسم، و سپس نئولیبرالیسم به عنوان ابزار سلطه سرمایه جهانی.

این تقابل، شکل‌گیری جهان معاصر و بحران‌های کنونی اعم از نابرابری، تغییرات اقلیمی، فروپاشی خدمات عمومی و ... را رقم زد.

### جهان معاصر و تحولات جدید؛ طبقات در عصر نئولیبرالیسم و شبکه‌های اجتماعی

جهانی‌سازی و اقتصاد نئولیبرال، نقش طبقات اجتماعی در سیاست را به شکلی بی‌سابقه پیچیده کرده‌اند. این بخش به تحلیل پدیده‌هایی مانند ظهور طبقه فراملی، رشد طبقه متوسط جدید، و افزایش

اگرچه به استقلال سیاسی منجر شد، اما مسائلی مانند برده‌داری یا حقوق زنان را نادیده گرفت، که بعدها به چالش‌های اصلی جامعه آمریکا تبدیل شدند.

### قرن بیستم؛ جنگ سرد و دولت رفاه و نئولیبرالیسم

- بلوک شرق؛ دیکتاتوری پرولتاریا یا بوروکراسی حزبی؟

در بلوک شرق، حاکمیت حزب کمونیست مانند اتحاد جماهیر شوروی، چین مائوئیستی، کوبای فیدل کاسترو با شعار «دیکتاتوری پرولتاریا» آغاز شد، اما در عمل، نخبگان حزبی به طبقه جدیدی تبدیل شدند که با انحصار قدرت سیاسی و اقتصادی، از امتیازات ویژه مسکن لوکس، دسترسی به کالاهای نایاب، سفرهای خارجی برخوردار بودند. این شکاف بین ایدئولوژی و واقعیت، به سرخوردگی طبقه کارگر و سرکوب اعتراضات مانند قیام مجارستان ۱۹۵۶ و بهار پراگ ۱۹۶۸ انجامید.

- بلوک غرب: دولت رفاه و کاهش شکاف طبقاتی:

در واکنش به فشارهای جنبش‌های کارگری و ترس از گسترش کمونیسم، کشورهای مانند سوئد، نروژ و آلمان غربی مدل دولت رفاه را اجرا کردند. این مدل با سیاست‌هایی چون:

\* مالیات تصاعدی (اخذ مالیات بیشتر از ثروتمندان)

\* خدمات رایگان بهداشت و آموزش

\* بیمه بیکاری و بازنشستگی؛ شکاف طبقاتی را کاهش داد و ثبات اجتماعی را تقویت کرد. با این حال، بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ مانند شوک نفتی و فشار شرکت‌ها، زمینه را برای تغییر جهت فراهم کرد.

انتقال تولید به کشورهای با دستمزد پایین مانند ویتنام یا بنگلادش، کارگران را در شرایط ناامن و با حداقل دستمزد به کار می گیرند.

### - پیامدهای سلطه طبقه فراملی:

\* کاهش حاکمیت ملی: دولت ها برای جلب سرمایه گذاری، قوانین محیط زیستی، مالیاتی و کارگری را تضعیف می کنند.

\* افزایش نابرابری: ۱٪ ثروتمند جهان مالک ۴۵٪ ثروت جهانی هستند، در حالی که ۵۰٪ فقیر تنها ۱٪ ثروت دارند.

\* تخریب محیط زیست: شرکت های نفتی و معدنی با بهره برداری بی رویه از منابع، بحران اقلیمی را تشدید می کنند.

### - نقش آمازون در بازتعریف بازار کار:

آمازون با استفاده از موقعیت انحصاری خود، دستمزدها را پایین نگه می دارد، اتحادیه های کارگری را سرکوب می کند و با فشار بر دولت ها، قوانین ضد انحصار را خنثی می سازد. این شرکت همزمان با نفوذ در نهادهای بین المللی مانند سازمان تجارت جهانی، قواعد تجارت الکترونیک را به نفع خود تغییر می دهد.

جهانی سازی با ایجاد «طبقه فراملی» ثروتمند، قدرت سنتی دولت-ملت ها را تضعیف کرده و دموکراسی را به چالش کشیده است. این پدیده نیازمند همکاری بین المللی برای تنظیم مقررات سختگیرانه تر بر شرکت ها، مالیات بر ثروت جهانی، و تقویت نهادهای نظارتی است تا مانع از تبدیل اقتصاد جهانی به بازیگر دست شرکت های چندملیتی شود.

### ظهور طبقه متوسط جدید و تحولات سیاسی

- رشد سریع طبقه متوسط شهری در

نابرابری اقتصادی می پردازد که سیاست امروز را شکل می دهند. داده های آماری و نمونه های عینی به درک بهتر این تحولات کمک می کنند.

### جهانی سازی و طبقه فراملی

در عصر جهانی سازی، شرکت های چندملیتی مانند اپل، آمازون، شل، و شورو با ثروتی فراتر از تولید ناخالص بسیاری از کشورها، به بازیگران اصلی سیاست جهانی تبدیل شده اند. این شرکت ها و نخبگان اقتصادی وابسته به آنها مانند مدیران عامل و سهامداران کلان با تشکیل شبکه های فراملی، قوانین ملی و بین المللی را به نفع منافع خود شکل می دهند.

- مکانیسم های نفوذ:

### \* لابی گری و تأمین مالی احزاب:

شرکت های نفتی مانند اکسانموویل و شل با هزینه های کلان لابی گری، توافقنامه های زیست محیطی مانند توافق پاریس را تضعیف یا اجرای آنها را به تأخیر می اندازند.

در آمریکا، لابی های شرکت های فناوری مثل فیسبوک و گوگل قوانین حریم خصوصی و انحصارطلبی را تحت تأثیر قرار می دهند.

### \* فرار مالیاتی و بهره برداری از قوانین ضعیف:

شرکت هایی مانند اپل و آمازون با ثبت دفتر مرکزی در بهشت های مالیاتی مثل ایرلند یا جزایر کیمن، سالانه میلیاردها دلار از پرداخت مالیات شانه خالی می کنند.

استارباکس در اروپا با استفاده از شکاف های قانونی، تنها ۰.۰۵٪ از سود خود را مالیات می دهد.

### \* تضعیف قوانین کارگری:

شرکت هایی مانند شیائومی و نایک با

## - تناقضات و چالش‌ها:

\* شکنندگی طبقه متوسط: در اقتصادهای نوظهور، بحران‌هایی مانند تورم مثلاً در ترکیه یا همه‌گیری کووید-۱۹ می‌تواند این طبقه را به سرعت به فقر سوق دهد.

\* تعارض منافع: در هند، حمایت طبقه متوسط از سیاست‌های نئولیبرالی مانند کاهش مالیات بر شرکت‌ها ممکن است با مطالبات عدالت اجتماعی در تضاد باشد.

\* انشقاق در جنبش‌ها: در BLM، تنش بین رهبران محلی (خواستار تغییرات رادیکال) و جریان‌های اصلاح طلب (متمرکز بر تغییرات قانونی) وجود دارد.

- ظهور طبقه متوسط جدید و اتحادهای فرامرزی مانند BLM نشان می‌دهد که تحولات طبقاتی در عصر جهانی‌سازی، دیگر محدود به مرزهای ملی نیست. این گروه‌ها با استفاده از فناوری و شبکه‌های اجتماعی، گفتمان سیاسی را به سمت عدالت، پاسخگویی و مشارکت گسترده‌تر سوق می‌دهند. با این حال، پایداری این تغییرات نیازمند مقابله با نابرابری ساختاری و تبدیل مطالبات به اصلاحات ماندگار است.

## نئولیبرالیسم و افزایش نابرابری؛ داده‌ها و پیامدها

- بر اساس گزارشات بانک جهانی و آکسفام، از ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰، سهم ثروتمندترین از ثروت جهانی از ۱۶٪ به ۴۵٪ افزایش یافته است، در حالی که سهم فقیر جامعه به کمتر از ۱٪ کاهش یافته است. سیاست‌های نئولیبرالی مانند کاهش مالیات بر شرکت‌ها و ثروتمندان، خصوصی‌سازی خدمات عمومی، و تضعیف اتحادیه‌های کارگری، نقش اصلی را در این نابرابری

کشورهای در حال توسعه مانند هند، برزیل و آفریقای جنوبی، یکی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی-اقتصادی قرن ۲۱ است. این طبقه که عمدتاً متشکل از کارمندان، متخصصان فناوری و صاحبان کسب و کارهای کوچک است، با دسترسی به آموزش عالی، اینترنت و مصرف‌گرایی، خواسته‌های سیاسی جدیدی را مطرح کرده است:

\* تقاضا برای خدمات عمومی باکیفیت: در هند، جنبش‌هایی مانند ضد فساد آنا و اعتراضات علیه تجاوزات جنسی (۲۰۱۲)، نشان‌دهنده مطالبه شفافیت، امنیت و بهبود خدمات بهداشتی-آموزشی توسط طبقه متوسط بود.

\* فشار برای حکومت قانون: در برزیل، طبقه متوسط با حمایت از عملیات لاوا جاتو (۲۰۱۴) که فساد نخبگان سیاسی را افشا کرد، نقش کلیدی در برکناری رئیس‌جمهور دیلما روسف و زندانی شدن لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا ایفا نمود.

- جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» (BLM) و اتحاد فرامرزی: این جنبش که در ۲۰۱۳ آغاز شد و پس از قتل جورج فلوید (۲۰۲۰) اوج گرفت، تنها محدود به سیاه‌پوستان آمریکا نماند. BLM با ایجاد اتحاد بین طبقات فرودست، اقلیت‌های نژادی و بخشی از طبقه متوسط سفیدپوست، خواستار پایان سیستمیک نژاد پرستی، اصلاحات پلیسی و توزیع عادلانه منابع شد. حمایت شرکت‌های بزرگ مانند نایک و اپل و رسانه‌ها از BLM، نشانگر نفوذ این جنبش در جریان اصلی سیاست بود، هرچند منتقدان آن را به «عملکرد نمایی شرکتی» متهم می‌کنند.

بی سابقه داشته‌اند.

\* در آمریکا، مالیات بر درآمد ثروتمندان از ۷۰٪ در دهه ۱۹۷۰ به ۳۷٪ در ۲۰۲۳ کاهش یافت.

\* ثروت ۱۰ میلیارد برتر جهان طی همه‌گیری کووید-۱۹ (۲۰۲۰ - ۲۰۲۳) دو برابر شد، در حالی که درآمد ۹۹٪ جمعیت جهانی کاهش یافت.

- پیامدهای سیاسی و اجتماعی:

\* جنبش اشغال والاستریت (۲۰۱۱):

با شعار «ما ۹۹٪ هستیم»، نظام مالی جهانی و نفوذ شرکت‌های چندملیتی را به چالش کشید.

این جنبش الهام‌بخش موجی از اعتراضات ضد نئولیبرالیسم در اروپا و آمریکای لاتین شد.

\* ظهور پوپولیسم راست و چپ:

پوپولیسم چپ مانند برنی سندرز در آمریکا و جرمی کوربین در بریتانیا، خواستار باز توزیع ثروت، مالیات بر ثروت کلان و گسترش خدمات رفاهی شد.

پوپولیسم راست مانند دونالد ترامپ و بولسونارو در برزیل، با سوءاستفاده از خشم طبقه کارگر سفید پوست، مهاجران و نخبگان را مقصر مشکلات اقتصادی معرفی کرد.

\* ناآرامی‌های جهانی:

اعتراضات شیلی (۲۰۱۹) علیه افزایش قیمت مترو و نابرابری ساختاری.

جنبش جلیقه زردها در فرانسه (۲۰۱۸) که با اعتراض به مالیات سوخت و کاهش قدرت خرید آغاز شد.

- نئولیبرالیسم با تبدیل اقتصاد به بازی برد-باخت برای ثروتمندان، نه تنها جوامع را قطبی کرده، بلکه مشروعیت نظام‌های

دموکراتیک را تضعیف نموده است. پاسخ به این بحران، چه از طریق جنبش‌های عدالت‌خواهانه یا پوپولیسم، نشان می‌دهد که «مسئله طبقاتی» همچنان قلب تحولات سیاسی قرن ۲۱ است.

## شکاف شهری-روستایی در چین و هند؛ چالش عدالت و مقاومت

- چین؛ رشد شهری و نابرابری ساختاری: رشد سریع اقتصادی چین در چهار دهه اخیر، طبقه متوسط شهری را تقویت کرده، اما ۶۰۰ میلیون روستایی (۴۰٪ جمعیت) با فقر مزمن دست و پنجه نرم می‌کنند.

سیاست‌های نابرابر شامل:

دسترسی ناعادلانه به خدمات عمومی: هزینه درمان در روستاها ۳ برابر درآمد سالانه خانوارهاست.

سلب مالکیت زمین‌های کشاورزی: دولت با مصادره زمین‌ها برای پروژه‌های شهری، روستاییان را به حاشیه رانده است. سالانه ۴ میلیون نفر به دلیل این سیاست‌ها آواره می‌شوند.

مهاجرت اجباری نیروی کار: ۲۹۰ میلیون کارگر مهاجر روستایی (معادل جمعیت آمریکا) در شهرها با دستمزد پایین و بدون بیمه کار می‌کنند.

پیامدها:

اعتراضات پراکنده روستاییان مانند تظاهرات علیه آلودگی صنعتی.

افزایش فشار بر دولت برای باز توزیع منابع.

- هند؛ اعتراضات کشاورزان و مقاومت علیه نئولیبرالیسم: کشاورزان خرده‌پا (۶۰٪ جمعیت هند) با قوانین کشاورزی ۲۰۲۰، مخالفت کردند که فروش محصولات را به شرکت‌های خصوصی آزاد می‌کرد

و حمایت دولتی مانند قیمت تضمینی را حذف می‌نمود.

بزرگترین ترین اعتراضات تاریخ هند: بیش از ۲۵۰ میلیون نفر در اعتصابات سراسری شرکت کردند. کشاورزان دهلی را محاصره و دولت را مجبور به لغو قوانین (۲۰۲۱) کردند.

\* شکاف درآمدی: درآمد متوسط شهری ۳ برابر درآمد روستایی است.

\* خودکشی کشاورزان: سالانه حدود ۱۰۰۰۰ کشاورز به دلیل بدهی و نابودی محصول خودکشی می‌کنند.

- شکاف شهری-روستایی در هر دو کشور، نه تنها ناشی از سیاست‌های اقتصادی، بلکه بازتاب بی‌عدالتی ساختاری است. در چین، این شکاف به بی‌ثباتی اجتماعی و در هند، به بسیج گسترده مردمی انجامیده است. پاسخ به این چالش‌ها نیازمند بازتعریف الگوی توسعه برای کاهش نابرابری و احیای حقوق جوامع روستایی است.

## دیجیتالی شدن و طبقه مجازی؛ اقتصاد پلتفرمی و قدرت نوین

- دیجیتالی شدن با ایجاد «اقتصاد گیگ» و شبکه‌های اجتماعی، طبقات اجتماعی جدیدی را شکل داده است:

\* کارگران پلتفرمی: پرولتاریای عصر دیجیتال

رانندگان اوبر، پیک‌های اسنپ، و کارگران فریلنس، پلتفرم‌هایی مانند آپورک، با شرایط کاری ناامن اعم از نداشتن بیمه، حقوق ثابت، یا حمایت قانونی مواجه‌اند. با این حال، همین گروه‌ها با استفاده از ابزارهای دیجیتال برای بسیج اعتراضات استفاده می‌کنند.

در ۲۰۲۰، رانندگان اوبر در انگلیس با

تشکیل کمپین‌های توئیتری و تغییر هشتگ #Uberstrike موفق شدند دادگاه عالی این کشور را مجبور به شناسایی آنها به عنوان «کارگر» و نه پیمانکار مستقل کنند. در هند، پیک‌های اسنپ با ایجاد گروه‌های واتس‌اپی، اعتصابات هماهنگ را برای افزایش دستمزدها سازماندهی کردند.

\* اینفلوئنسرها؛ بورژوازی مجازی: اینفلوئنسرها با کنترل سرمایه توجه و سرمایه فرهنگی، به بازیگران سیاسی-اقتصادی نوینی تبدیل شده‌اند.

گرتا تونبرگ با کمپین اقلیمی خود در توئیترو اینستاگرام، سیاستمداران را تحت فشار قرار داد.

اینفلوئنسرهای انتخاباتی مانند گروه‌های طرفدار بایدن یا ترامپ در تیک‌تاک با تولید ممی محتوا، رأی جوانان را هدف گرفتند.

شرکت‌ها با پرداخت میلیون‌ها دلار به اینفلوئنسرها مانند کیم کارداشیان، الگوهای مصرف را تغییر می‌دهند.

- تناقض ذاتی طبقه مجازی: از یک سو، دیجیتالی شدن به حاشیه‌نشینان مانند کارگران پلتفرمی، ابزار مقاومت داده است. از سوی دیگر، الگوریتم‌های پلتفرم‌ها مانند فیسبوک و آمازون، به تقویت نابرابری و انحصار شرکتی کمک می‌کنند. اینفلوئنسرهای برتر، ۹۰٪ درآمد صنعت را به خود اختصاص می‌دهند، در حالی که اکثر سازندگان محتوا در فقر دیجیتال به سر می‌برند.

این تحولات نشان می‌دهد که طبقه‌بندی‌های سنتی (کارگر/سرمایه‌دار) در حال باز تعریف است، اما سلطه الگوریتم‌ها و شرکت‌های فناوری، چالش

عدالت در عصر دیجیتال را پیچیده تر کرده است.

## همه گیری کووید-۱۹ و تشدید نابرابری؛ دوگانگی شوک اقتصادی

همه گیری کووید-۱۹ نه تنها یک بحران بهداشتی، بلکه شتاب دهنده نابرابری در سراسر جهان بود. این بحران، شکاف بین ثروتمندان و فقرا را عمیق تر کرد.

- ثروتمندان: سوداوری در بحران

\* رشد بازارهای مالی: شاخص S ۵۰۰ P در طول همه گیری ۸۰٪ رشد کرد. ثروت میلیاردیهای جهانی از ۸ تریلیون دلار در مارس ۲۰۲۰ به ۱۳.۱ تریلیون دلار در نوامبر ۲۰۲۱ رسید.

\* انحصار فناوری: شرکت هایی مانند آمازون، افزایش ۲۲۰ درصدی سود خالص در ۲۰۲۰؛ و زوم، رشد ۳۲۶ درصدی درآمد، از قرنطینه سود کلانی بردند.

\* فرار مالیاتی: ثروتمندان با استفاده از ابزارهای پیچیده مالیاتی، ۸.۶ تریلیون دلار را در بهشت های مالی پنهان کردند.

- کارگران غیررسمی: قربانیان بی صدا

\* از دست دادن شغل: سازمان بین المللی کار (ILO) تخمین می زند ۲۵۵ میلیون شغل تمام وقت در ۲۰۲۰ از بین رفت. بخش غیررسمی (۶۰٪ نیروی کار جهانی) بیشترین آسیب را دید.

\* فقدان حمایت اجتماعی: ۴ میلیارد نفر (۵۳٪ جمعیت جهان) فاقد هرگونه بیمه بیکاری یا درمانی بودند. در هند، ۷۵٪ کارگران غیررسمی درآمد خود را از دست دادند.

\* مرگ و میر بالاتر: در برزیل، نرخ

مرگ و میر کووید در مناطق فقیرنشین ۳۰٪ بیشتر از مناطق ثروتمند بود.

## - پیامدهای سیاسی-اجتماعی:

\* اعتراضات گسترده: در آمریکا، اعتصابات کارگران آمازون برای ایمنی محل کار و در هند، تظاهرات کارگران مهاجر برای بازگشت به خانه، شکل گرفت.

\* فشار بر دولت ها: کشورهایی مانند آلمان و کانادا با پرداخت کمک های نقدی مستقیم، از فقر مطلق جلوگیری کردند، اما بسیاری از کشورهای فقیر مانند یمن در تأمین واکسن و خدمات درمانی شکست خوردند.

- همه گیری نشان داد که نابرابری، خود یک «بیماری همه گیر» است. پاسخ به آن نیازمند باز تعریف سیاست های جهانی، از مالیات بر ثروت کلان تا سرمایه گذاری در خدمات عمومی است تا جوامع در برابر شوک های آینده مقاوم تر شوند.

## مطالعه موردی: خاورمیانه و آمریکای لاتین

برای درک عملی رابطه طبقات و سیاست، بررسی نمونه های منطقه ای ضروری است. این بخش نشان می دهد که چگونه ترکیب منافع طبقاتی و نارضایتی های اقتصادی می تواند به تحولات سیاسی گسترده بینجامد. این مطالعات موردی، تعمیم پذیری نظریه های کلاسیک را در بافت های غیرغربی می سنجند.

## خاورمیانه و خلیج فارس؛ طبقات اجتماعی در کشمکش با سیاست

- خاورمیانه؛ نفت، قبیله و طبقه متوسط

\* انقلاب ۱۳۵۷: ائتلافی از روحانیون به رهبری امام خمینی (ره)، بازاریان سنتی

می‌شود تا وفاداری قبایل و شهروندان را خریداری کنند.

**\* سرمایه‌داران خارجی:** شرکت‌های چندملیتی مانند شورون و توتال، با انعقاد قراردادهای کلان انرژی، فناوری و گردشگری مثلاً پروژه نیوم در عربستان، به تحکیم قدرت نخبگان محلی کمک می‌کنند.

**\* شهروندان درجه دو:** کارگران مهاجر (۳۵٪ جمعیت امارات) که ۹۰٪ نیروی کار خصوصی را تشکیل می‌دهند، فاقد حقوق سیاسی و اجتماعی هستند و تحت سیستم کفالت به استثمار کشیده می‌شوند.

- خاورمیانه صحنه تقابل سه نیروست:

۱. قدرت سنتی شامل خاندان‌های حاکم، روحانیون، قبایل، که با اتکا به نفت و ایدئولوژی، سلطه خود را حفظ می‌کنند.  
۲. طبقه متوسط مدرن که خواهان دموکراسی، شفافیت و مشارکت است.  
۳. کارگران حاشیه‌نشین مانند مهاجران و غیر رسمی‌ها، که قربانیان اصلی نابرابری‌اند.

آینده منطقه به توانایی این نیروها در باز تعریف قرارداد اجتماعی وابسته است.

**آمریکای لاتین؛ نئولیبرالیسم و جنبش‌های چپ‌گرا**

- ونزوئلا: سیاست‌های چاوز برای کاهش شکاف طبقاتی و واکنش خشونت‌آمیز طبقه سرمایه‌دار.

- شیلی: اعتراضات ۲۰۱۹ علیه نابرابری که به بازنویسی قانون اساسی انجامید.

**آینده طبقات و سیاست؛ پنج سناریو**

سیاست و طبقات اجتماعی همواره در چرخه‌ای پیچیده و متقابل، سرنوشت جوامع را شکل داده‌اند. از انقلاب‌های صنعتی

(قدرت اقتصادی بازار تهران)، کارگران (اعتراض به نابرابری درآمدی) و دانشجویان چپ‌گرا (خواستار عدالت اجتماعی)، نظام پادشاهی را سرنگون کرد. هر گروه با انگیزه‌های متفاوت در این انقلاب شرکت کردند؛ به عنوان مثال، روحانیون برای احیای اسلام سیاسی، بازاریان برای لغو مدرنیزاسیون پهلوی، و کارگران برای ملی شدن صنایع.

**\* جنبش سبز ۱۳۸۸:** طبقه متوسط شهری تحصیل کرده با شعار «رأی من کو؟»، نظام را به چالش کشیدند. این جنبش، نتیجه رشد شهرنشینی (۷۵٪ جمعیت ایران شهرنشین) و شکاف بین ارزش‌های مدرن (آزادی بیان، حقوق زنان) و ساختار سنتی قدرت بود.

**\* بهار عربی در تونس و مصر:** طبقه متوسط جوان تحصیل کرده که از فساد دولتی حسنی مبارک و بن علی و انحصار اقتصادی نخبگان حاکم خسته شده بودند، با استفاده از شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک و تویتر، اعتراضات را سازماندهی کردند. در تونس، حادثه خودسوزی محمد بوعزیزی دستفروش تحصیل کرده، جرقه انقلاب شد.

**پیامد:** اگرچه این جنبش‌ها دیکتاتورها را سرنگون کردند، اما ناتوانی در ایجاد نهادهای دموکراتیک پایدار و باز تولید نظامیان در مصر با کودتای السیسی، امیدها را به یأس تبدیل کرد.

**- خلیج فارس: ائتلاف نفت، قبیله و سرمایه جهانی**

**\* ساختار رانتی:** در عربستان، امارات و قطر، درآمدهای نفتی مستقیماً توسط خاندان‌های حاکم (آل سعود، آل نهيان، آل ثانی) توزیع

تا جنبش‌های عدالت‌خواهانه معاصر، جایگاه طبقات مختلف از کارگران تا نخبگان، تعیین‌کننده ماهیت قدرت، توزیع منابع، و جهت‌گیری‌های کلان سیاسی بوده است. اما در آستانه قرن ۲۱، جهان با تحولاتی بی‌سابقه روبه‌روست؛ ظهور فناوری‌های پیشرفته مانند هوش مصنوعی، تشدید نابرابری‌های اقتصادی، فروپاشی زیست‌بوم‌ها، و بازتعریف هویت‌های جمعی، بنیان‌های سنتی «طبقه» و «سیاست» را به چالش کشیده‌اند.

پرسش کلیدی اینجاست؛ آینده رابطه بین طبقات اجتماعی و نظام‌های سیاسی چگونه خواهد بود؟ آیا شاهد تشدید شکاف‌های طبقاتی و فروپاشی دموکراسی‌ها خواهیم بود؟ یا ظهور جنبش‌های فراگیر، نظم عادلانه‌تری خلق می‌کند؟ در ادامه با ارائه پنج سناریوی محتمل، مسیرهای ممکن پیش‌روی جوامع را بررسی می‌کنیم:

**سناریوی قطبی‌سازی شدید، دیکتاتوری‌های تکنوکراتیک و افول طبقه کارگر سنتی**

- اتوماسیون و رباتیک شدن مشاغل، اتحادیه‌های کارگری را تضعیف می‌کند؛ پیشرفت فناوری‌هایی مانند اتوماسیون و هوش مصنوعی مشاغل سنتی صنعتی و خدماتی را نابود کرده و اتحادیه‌های کارگری را با کاهش عضویت و قدرت چانه‌زنی مواجه ساخته است.

- ظهور دیکتاتوری‌های تکنوکراتیک، سلطه الیگارشی‌های داده‌محور و حذف تدریجی طبقه متوسط:

\* **تمرکز قدرت در دست شرکت‌های فناوری:** غول‌هایی مانند متا (فیسبوک)، آلفابت (گوگل)، و آمازون با کنترل

داده‌های کلان از رفتار کاربران تا الگوهای خرید، نه تنها بازارها را انحصاری می‌کنند، بلکه با تأثیرگذاری بر افکار عمومی مثلاً از طریق الگوریتم‌های پیشنهاد محتوا، سیاست‌های دولتی را نیز جهت‌دهی می‌نمایند.

\* **حکومت نخبگان سیلیکون‌ولی:** مدیران ارشد فناوری مانند ایلان ماسک یا مارک زاکربرگ با ادغام قدرت اقتصادی و اطلاعاتی، به بازیگرانی فراملی تبدیل شده‌اند که گاه از دولت‌ها نیز فراتر می‌روند. برای مثال، استارلینک با ارائه اینترنت ماهواره‌ای، در درگیری‌هایی مانند جنگ اوکراین نقش ژئوپلیتیک ایفا کرده است.

\* **نظارت فراگیر:** سیستم‌های تشخیص چهره، پلتفرم‌های اعتبار اجتماعی مثل سیستم چینی، و ردیابی دیجیتال، آزادی‌های فردی را تهدید می‌کنند. به عنوان مثال چین با پیاده‌سازی سیستم اعتبار اجتماعی، رفتار شهروندان از پرداخت قبوض تا فعالیت‌های آنلاین را رتبه‌بندی می‌کند. این سیستم که با استفاده از هوش مصنوعی و داده‌های کلان کار می‌کند، نمونه بارزی از حکومت تکنوکراتیک است که «امنیت ملی» را بهانه نظارت همه‌جانبه و سرکوب مخالفان می‌کند.

- این تحولات به حذف تدریجی طبقه متوسط با مشاغل ثابت و دستمزد مناسب و قطبی‌سازی جامعه به دو قشر محدود «ثروتمندان فناوری‌محور» و «کارگران حاشیه‌ای بدون امنیت شغلی» منجر شده است. برای مثال، در آمریکا، سهم درآمد طبقه متوسط از ۶۲٪ در ۱۹۷۰ به ۴۳٪ در ۲۰۲۳ کاهش یافته، در حالی که سهم ثروتمندترین

از ۹٪ به ۲۷٪ رسیده است. این روند، علاوه بر تضعیف دموکراسی با تمرکز قدرت در دست الیگارشی‌ها، بحران‌هایی مانند اعتراضات ضد نئولیبرالیسم و ظهور پوپولیسم را دامن زده است. آینده این سناریو، وابسته به تنظیم مقررات فناوری، تقویت آموزش مهارت‌های نوین و باز تعریف حقوق کار در عصر دیجیتال است.

### سناریوی انقلاب دیجیتال

گذار به اقتصاد مشارکتی و کمرنگ شدن مرزهای طبقاتی:

اقتصاد اشتراکی مانند پلتفرم‌های اجاره خودرو یا مسکن با کاهش هزینه‌های دسترسی به منابع، فرصت‌های اقتصادی را برای گروه‌های بیشتری فراهم می‌کند. فناوری بلاکچین و DAO (سازمان‌های خودگردان غیرمتمرکز) امکان مشارکت مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی-سیاسی را افزایش می‌دهند. دسترسی به آموزش دیجیتال مثل دوره‌های آنلاین رایگان و ابزارهای کار از راه دور، به جوامع محروم امکان رشد می‌دهد و سبب کاهش نابرابری می‌شود.

### سناریوی بازگشت به ملی‌گرایی؛ احیای طبقه کارگر یا توهم محافظه کارانه؟

جنبش‌های ملیگرایانه در دهه اخیر مانند ترامپیسیم در آمریکا، برگزیت در بریتانیا، و احزاب راست افراطی در اروپا، با شعارهای محافظه کارانه و وعده احیای مشاغل صنعتی از دست رفته، حمایت بخشی از طبقه کارگر سنتی را جلب کرده‌اند. این سناریو بر چند محور استوار است:

#### ۱. ملیگرایی اقتصادی و حمایت از صنایع

بومی

\* تعرفه‌های تجاری: افزایش مالیات بر کالاهای وارداتی مثلاً تعرفه‌های ترامپ بر فولاد چینی با هدف حفظ مشاغل تولیدی. \* محدودیت مهاجرت: سیاست‌هایی مانند خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت) برای کنترل ورود نیروی کار ارزان.

\* سرمایه‌گذاری در بخش‌های سنتی: تبلیغ بازگشت به معادن زغال‌سنگ یا صنایع فولاد، نمادین برای جلب حمایت کارگران.

۲. گفتمان محافظه کارانه و بازسازی هویت ملی

\* تأکید بر ارزش‌های سنتی: مخالفت با تغییرات فرهنگی مانند حقوق LGBTQ+ یا چندفرهنگ‌گرایی به بهانه حفظ «هویت ملی».

\* تبیین دشمن خارجی: مقصر دانستن چین، مهاجران یا نهادهای بین‌المللی (مانند WHO) برای مشکلات اقتصادی.

#### - پیامدهای متناقض:

\* موفقیت‌های کوتاه‌مدت: در آمریکا، برخی مشاغل تولیدی مثلاً در صنعت فولاد موقتاً احیا شدند، اما افزایش قیمت کالاها به مصرف‌کنندگان ضربه زد.

\* شکست بلندمدت: بسیاری از صنایع مانند زغال‌سنگ در غرب ویرجینیا به دلیل رقابت ناپذیری و پیشرفت فناوری هرگز باز نگشتند.

\* تشدید شکاف اجتماعی: سیاست‌های ضد مهاجرت، کمبود نیروی کار در بخش‌هایی مانند کشاورزی و بهداشت را بدتر کرد.

- برگزیت و وعده‌های پوپولیستی پس از برگزیت، وعده‌های «بازپس‌گیری

آمریکا با شعار «Green New Deal»، خواستار ایجاد میلیون‌ها شغل سبز مانند انرژی تجدیدپذیر و کاهش فقر از طریق بازتوزیع ثروت شد.

\* در هند، جنبش کشاورزان علیه قوانین نئولیبرالی همزمان با مخالفت با خصوصی‌سازی، بر حفاظت از منابع آب و خاک تأکید کرد.

## ۲. ائتلاف فراطبقاتی حول مسائل مشترک

\* هم‌پیمانی گروه‌های متنوع: زنان، جوانان، کارگران، جوامع بومی، و اقلیت‌های نژادی حول محورهایی مانند حقوق زنان، عدالت اقلیمی، و دموکراسی مشارکتی متحد می‌شوند.

\* جنبش زنان برای آب و هوا: در آمریکای لاتین، زنان بومی با ترکیب مبارزه برای حقوق جنسیتی و حفاظت از جنگل‌ها، الگویی از مقاومت اکوفمینیستی ارائه کرده‌اند.

\* اعتصابات دانشجویی اقلیمی (Fridays for Future): جوانان در سراسر جهان با شعار «سیاره‌مان را نجات دهید، آینده‌مان را نجات دهید»، دولت‌ها را به اقدام فوری وادار می‌کنند.

### - فرصت‌ها:

\* همبستگی جهانی: شبکه‌هایی مانند ۴۰ Initiative Justice در آمریکا، ۴۰٪ منابع زیست‌محیطی را به جوامع محروم اختصاص می‌دهند.

\* نوآوری سیاسی: احزاب سبز در اروپا مانند آلمان با کسب کرسی‌های پارلمانی، سیاست‌های اقلیمی-اجتماعی را پیش می‌برند.

کنترل» از اتحادیه اروپا به کاهش رشد اقتصادی بریتانیا (۲.۵٪ کمتر از پیش‌بینی‌ها) و از دست رفتن ۲۰۰۰۰۰ شغل در بخش مالی انجامید. کارگرانی که به امید احیای صنایع رأی دادند، اکنون با تورم ۱۱٪ و کمبود نیروی کار در بخش‌های حیاتی مواجهند.

- توهم یا راه نجات؟

بازگشت به ملی‌گرایی اقتصادی، اگرچه در کوتاه‌مدت احساسات طبقه کارگر را هدف می‌گیرد، اما راهکار واقعی برای چالش‌های ساختاری اتوماسیون، جهانی‌سازی، تغییرات اقلیمی نیست. احیای پایدار مشاغل نیازمند سرمایه‌گذاری در فناوری‌های سبز، آموزش مهارت‌های نوین و بازتوزیع عادلانه ثروت است، نه تکیه بر نوستالژی صنایع رو به زوال. این سناریو بیش از آنکه راه حل باشد، بازتابی از یأس جوامع در برابر نابرابری‌های جهانی است.

## سناریوی اکولوژی-سوسیالیسم و جنبش‌های فراطبقاتی؛ همبستگی برای آینده پایدار

جنبش‌های اکولوژی-سوسیالیستی با پیوند مبارزه طبقاتی و عدالت زیست‌محیطی، الگویی نوین برای مقابله با بحران‌های جهانی ارائه می‌دهند. این سناریو بر دو محور استوار است:

### ۱. ادغام مبارزه طبقاتی و زیست‌محیطی

\* نقد سیستمیک: این جنبش استدلال می‌کند که بحران اقلیمی و نابرابری اقتصادی ریشه در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال دارند که منابع طبیعی و نیروی کار را برای سود خصوصی استثمار می‌کند.

\* جنبش Sunrise Movement در

## - چالش‌ها:

\* **تعارض منافع:** ممکن است اتحاد بین گروه‌های مختلف مثلاً کارگران معدن زغال‌سنگ و فعالان اقلیمی به دلیل وابستگی اقتصادی به صنایع آلاینده دشوار باشد.

\* **نفوذ شرکت‌ها:** شرکت‌های سوخت فسیلی با لابی‌گری، قوانین زیست‌محیطی را تضعیف می‌کنند.

- اکولوژی-سوسیالیسم نه یک آرمانشهر، بلکه ضرورتی برای بقاست. موفقیت آن در گروی ایجاد ائتلاف‌های فراگیر، آموزش سیاسی، و فشار مردمی برای تغییر قوانین است. این جنبش نشان می‌دهد که نبرد برای آینده‌ای عادلانه و پایدار، تنها با همکاری طبقات، نژادها، و جنسیت‌ها ممکن است.

## سناریوی ظهور طبقه خلاق (ریچارد فلوریدا)

ریچارد فلوریدا، نظریه‌پرداز شهری، در کتاب «طلوع طبقه خلاق» استدلال می‌کند که در اقتصاد دانش بنیان، طبقه خلاق شامل هنرمندان، دانشمندان، مهندسان، طراحان و کارآفرینان دیجیتال، به موتور محرکه رشد اقتصادی و تحولات اجتماعی تبدیل شده‌اند. این طبقه با تکیه بر خلاقیت، دانش و نوآوری، نه تنها الگوهای اقتصادی، بلکه سیاست را نیز بازتعریف می‌کند.

## - ویژگی‌های طبقه خلاق و نقش آن در سیاست:

### ۱. اقتصاد دانش بنیان به مثابه پایه قدرت:

این طبقه با ایجاد استارت‌آپ‌ها مانند اوبر، اسپیس ایکس، و صنایع فرهنگی مثل نتفلیکس، ثروت و نفوذ خود را افزایش

می‌دهد.

در آمریکا، درآمد متوسط خانوارهای متعلق به طبقه خلاق ۲.۵ برابر متوسط ملی است.

### ۲. تغییر اولویت‌های سیاسی:

مطالباتی مانند آزادی بیان، حقوق دیجیتال، محیط زیست، و تنوع فرهنگی جایگزین مسائل سنتی مانند امنیت شغلی صنعتی می‌شود. به عنوان مثال حمایت گسترده طبقه خلاق از جنبش‌هایی مانند Black Lives Matter یا حقوق LGBTQ+ در پلتفرم‌هایی مانند توئیتر و ردیت.

### ۳. شکل‌گیری شهرهای خلاق:

شهرهایی مانند آستین، برلین و بانگالور با جذب این طبقه، به قطب‌های نوآوری تبدیل شده‌اند. سیاست‌مداران محلی برای جلب نظر آنها، قوانین لیبرال‌تری در حوزه‌هایی مانند کار از راه دور یا حمل و نقل سبز تصویب می‌کنند.

### ۴. نفوذ در حکومت:

مدیران فناوری مانند ایلان ماسک (تسلا) و جف بزوس (آمازون) با لابی‌گری، قوانین مالیاتی و انرژی را به نفع شرکت‌های خود تغییر می‌دهند.

در استونی، برنامه e-Residency (اقامت دیجیتال) به رهبری کارآفران فناوری، دولت را به آزمایشگاهی برای دموکراسی دیجیتال تبدیل کرده است.

## - چالش‌ها و تناقض‌های طبقه خلاق:

### \* شکاف طبقاتی درون خود طبقه:

مهندسان سیلیکون ولی با درآمدهای میلیونی در مقابل هنرمندان فریلنسری که در فقر نسبی زندگی می‌کنند.

در هند، مهاجران دیجیتال (کارگران فناوری) با وجود درآمد بالا، از حقوق

اجتماعی محدود رنج می‌برند.

### \* تهدید دموکراسی:

تمرکز قدرت در دست شرکت‌های فناوری مانند گوگل و فیسبوک که با داده‌های کاربران، انتخابات را تحت تأثیر قرار می‌دهند. به عنوان مثال رسوایی کمبریج آنالیتیکا در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا.

### \* تضاد با طبقه کارگر سنتی:

سیاست‌های لیبرال طبقه خلاق مانند حمایت از مهاجرت آزاد ممکن است با خواسته‌های کارگران بومی (رقابت شغلی) در تضاد باشد.

### - آینده سیاست در دستان طبقه خلاق:

طبقه خلاق با ترکیب نوآوری، ثروت و دسترسی به فناوری، به بازیگری بی‌سابقه در عرصه سیاست تبدیل شده است. این طبقه می‌تواند:

\* **فرصت‌ها:** دموکراسی را با ابزارهای دیجیتال تقویت کند مثل رأی‌گیری آنلاین، اقتصاد سبز را پیش ببرد، و شفافیت را افزایش دهد.

\* **تهدیدها:** به الیگارشی فناورانه تبدیل شود که با انحصار داده‌ها، آزادی‌های مدنی را تهدید می‌کند.

- در تایوان، ائتلافی از هکرها، کارآفران و جامعه مدنی مانند جنبش گل آفتابگردان ۲۰۱۴ با استفاده از فناوری‌های دیجیتال، دولت را به پذیرش نظام شفاف‌تر وادار کردند.

- آینده سیاسی جهان به چگونگی تعامل طبقه خلاق با سایر گروه‌ها (کارگران، جوامع حاشیه‌ای) وابسته است. اگر این طبقه بتواند مسئولیت اجتماعی خود را بپذیرد و به جای انحصارطلبی، به دنبال

همبستگی فرابین‌گانه باشد، می‌تواند نقشی کلیدی در ساختن آینده‌ای عادلانه‌تر ایفا کند.

این سناریوها نه پیش‌بینی، بلکه چارچوبی برای درک تنش‌های امروز هستند؛ از اعتراضات علیه نئولیبرالیسم تا ظهور پوپولیسم راست‌گرا. تحلیل این مسیرها، با ترکیبی از داده‌های اقتصادی، نظریه‌های جامعه‌شناختی، و نمونه‌های تاریخی مانند جنبش «والاستریت را اشغال کنید» یا سیاست‌های سبز اتحادیه اروپا، انجام شده است. هدف نهایی، ترسیم نقشه‌ای است که به سیاست‌گذاران، کنشگران، و شهروندان کمک کند تا در گرداب تغییرات شتابان قرن حاضر، آگاهانه‌تر گام بردارند.

### نتیجه‌گیری

طبقات اجتماعی در طول تاریخ، هم قربانی سیاست بوده‌اند و هم سازنده آن. تأثیر طبقات اجتماعی بر سیاست، پدیده‌های پیچیده و چندلایه است که هم از رقابت اقتصادی و هم از کشمکش‌های هویتی سرچشمه می‌گیرد. در عصر حاضر، با وجود تحولات فناوری و جهانی‌سازی، طبقات سنتی در حال بازتعریف هستند، اما شکاف بین ثروتمندان و فقرا همچنان به عنوان عامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی عمل می‌کند. برای ساختن آینده‌ای عادلانه‌تر، سیاست‌گذاران باید مکانیسم‌هایی طراحی کنند که صدای طبقات فرودست را به مراکز قدرت منتقل کند.

در پایان، جمع‌بندی یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که تعامل طبقات اجتماعی و سیاست، علیرغم تحولات تاریخی، همچنان یکی از نیروهای محرکه تغییر در جوامع انسانی است. همچنین در عصر حاضر، با

\*ofNeoliberalism  
Life as Politics.\*. Bayat, A. ۱۲  
How Ordinary People Change the  
\*Middle East

وجود پیچیدگی‌های ناشی از جهانی‌سازی  
و فناوری، هنوز هم سیاست بدون طبقه  
بی‌معناست. این بخش با مرور نکات  
کلیدی، چشم‌اندازی برای پژوهش‌های  
آینده و الزامات سیاست‌گذاری ارائه  
می‌دهد.

### منابع

۱. Marx, K. & Engels, F. (۱۸۴۸). The  
\*Communist Manifesto  
۲. Weber, M. (۱۹۲۲). Economy and  
\*Society  
۳. Piketty, T. (۲۰۱۴). Capital in the  
Twenty-First Century\*. Harvard  
University Press  
۴. World Inequality Report. (۲۰۲۲).  
\*.wid.world. <https://wir۲۰۲۲>  
۵. Skocpol, T. (۱۹۷۹). States and  
Social Revolutions: A Comparative  
Analysis of France, Russia and  
\*China  
۶. Bayat, A. (۲۰۱۷). Revolution\*  
without Revolutionaries: Making  
Sense of the Arab Spring\*. Stanford  
University Press  
۷. Piketty, T. (۲۰۲۰). Capital and  
Ideology\*. Harvard University  
Press  
۸. Milanovic, B. (۲۰۱۶). Global\*  
Inequality: A New Approach for  
\*the Age of Globalization  
۹. Standing, G. (۲۰۱۴). The Precariat\*.  
\*The New Dangerous Class  
۱۰. OECD Report. (۲۰۲۳). Income\*  
\*Inequality Update  
۱۱. Harvey, D. (۲۰۰۵). A Brief History\*



## دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در دیدگاه امام خامنه ای (مدظله العالی) و سخنان شهید بهشتی ، مطهری ، رجایی

محمد ایمانی ، کارشناسی حقوق

### چکیده:

با قدرت‌های شرقی مانند چین و روسیه، راهبرد اصلی ایران شده است. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های دیپلماسی ایران در دوران معاصر، توافق هسته‌ای برجام بود که نشان داد ایران از ابزارهای مذاکره برای کاهش تنش‌ها بهره می‌گیرد، هرچند خروج آمریکا از برجام چالش‌های جدیدی را به همراه داشت. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر تعامل با کشورهای همسایه و قدرت‌های جهانی، همواره بر حمایت از گروه‌های مقاومت در منطقه تأکید داشته است. حمایت از فلسطین، نقش‌آفرینی در تحولات سوریه، عراق و یمن، و مقابله با گروه‌های تروریستی از جمله راهبردهای منطقه‌ای ایران بوده‌اند. در مجموع، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران با وجود چالش‌های تحریم‌ها، فشارهای بین‌المللی و تهدیدات نظامی، همواره تلاش کرده است با تکیه بر اصول انقلاب اسلامی، استقلال کشور را حفظ کرده و در راستای تحقق عدالت و حمایت از مظلومین در سطح جهانی گام بردارد. آینده سیاست خارجی ایران وابسته به توانایی آن در برقراری توازن میان اصول انقلابی و واقعیت‌های نظام بین‌الملل خواهد بود.

### کلیدواژه‌ها:

دیپلماسی جمهوری اسلامی، سیاست

دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران، متأثر از مبانی انقلاب اسلامی و آموزه‌های امام خمینی (ره) و رهبران بعدی، بر اصول استقلال، عدالت، حمایت از مستضعفین و مقابله با نظام سلطه استوار است. این سیاست خارجی، که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تعریف شده است، همواره بر حفظ منافع ملی، تقویت روابط با کشورهای همسایه و حمایت از ملت‌های مظلوم تأکید داشته است. اصول اساسی دیپلماسی ایران شامل استقلال و خودمختاری در برابر قدرت‌های جهانی، حمایت از حقوق بشر و عدالت اجتماعی، مقاومت در برابر تهدیدات خارجی و تعامل سازنده با کشورهای منطقه و جهان است. رهبران جمهوری اسلامی ایران، از جمله شهیدان مطهری، بهشتی، رجایی و مقام معظم رهبری، همواره بر استفاده از دیپلماسی به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف اسلامی و انسانی تأکید داشته‌اند. دیپلماسی ایران در مقاطع مختلف دچار تغییرات بوده است؛ از دوران امام خمینی (ره) که سیاست «نه شرقی، نه غربی» پایه‌گذاری شد، تا دوران اصلاحات که تعامل با غرب در دستور کار قرار گرفت، و در نهایت، در سال‌های اخیر، تأکید بر اقتصاد مقاومتی و توسعه روابط

خارجی ایران، استقلال، مقاومت، حقوق بشر، برجام، روابط بین‌الملل **مقدمه** دیپلماسی به‌عنوان ابزار اصلی برای مدیریت روابط بین‌المللی، نقشی اساسی در تعاملات میان کشورها دارد. جمهوری اسلامی ایران با توجه به مبانی فکری انقلاب اسلامی، آموزه‌های حضرت آیت‌الله خمینی (ره) و شخصیت‌های برجسته‌ای چون شهید آیت‌الله بهشتی، شهید مطهری، شهید رجایی و مقام معظم رهبری (آیت‌الله امام خامنه‌ای) در عرصه دیپلماسی، رویکردی خاص و منحصر به فرد اتخاذ کرده است. این رویکرد که در راستای استقلال، عدالت و حمایت از مستضعفین قرار دارد، نه تنها به دنبال حفظ منافع ملی ایران است، بلکه با توجه به اصول اسلامی، انسانی و قوانین بین‌المللی، در پی تحقق اهداف جهانی است. ایران در سیاست خارجی خود بر تقویت همکاری‌های منطقه‌ای و تعامل با کشورهای مستقل تأکید دارد. عضویت در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری‌های شانگهای، اتحادیه اقتصادی اوراسیا و گسترش روابط با کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا نمونه‌هایی از این سیاست هستند (میلانی، ۱۳۹۰). دیپلماسی ایران همواره از سیاست مقاومت برای مقابله با فشارهای بین‌المللی استفاده کرده است. در مواجهه با تحریم‌های اقتصادی، تهدیدات نظامی و فشارهای سیاسی، ایران تلاش کرده است تا ضمن حفظ استقلال خود، از ابزارهای مختلف دیپلماتیک و اقتصادی برای مقابله با این فشارها بهره‌برد (چوبین، ۱۳۸۸). جمهوری اسلامی ایران علاوه بر ابزارهای دیپلماسی سنتی، از دیپلماسی نرم نیز بهره‌برده است. تقویت روابط فرهنگی، ایجاد شبکه‌های رسانه‌ای بین‌المللی مانند پرس تی‌وی و العالم، و استفاده از ظرفیت‌های علمی و دانشگاهی از جمله راهبردهای ایران در این حوزه

محسوب می‌شوند (ظریف، ۱۳۹۴). یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاست خارجی ایران، تحریم‌های اقتصادی تحمیلی از سوی ایالات متحده و برخی کشورهای غربی است. این تحریم‌ها بر بخش‌های مختلف اقتصادی از جمله نفت، تجارت و بانکداری تأثیر گذاشته و نقش مهمی در روابط بین‌المللی ایران ایفا کرده است (پولاک، ۱۳۹۳). تحولات ژئوپلیتیکی، از جمله رقابت‌های آمریکا و چین، تغییرات در روابط اتحادیه اروپا و سیاست‌های جدید کشورهای عربی، چالش‌هایی را برای دیپلماسی ایران ایجاد کرده است. این تغییرات، نیاز به اتخاذ راهبردهای جدید در سیاست خارجی ایران را بیش از پیش ضروری کرده است (چوبین، ۱۳۸۸).

## ۱.۲. هدف مقاله:

هدف این مقاله بررسی و تحلیل اصول، راهبردها و چالش‌های دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران است. سؤالات کلیدی این پژوهش شامل موارد زیر است:

- چه اصولی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران را از سایر مدل‌های دیپلماسی متمایز می‌کند؟
- دیپلماسی ایران چگونه در حفظ استقلال و تأمین امنیت ملی نقش داشته است؟
- جایگاه ایران در عرصه بین‌المللی چگونه تعریف می‌شود و چه چالش‌هایی در مسیر دیپلماسی کشور وجود دارد؟
- قوانین بین‌المللی چه تأثیری بر سیاست خارجی ایران داشته‌اند و چگونه ایران از آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برد؟

## ۱.۳. روش تحقیق

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-

در دیپلماسی خود از هیچ قدرتی تابع نباید باشیم، و به جای آن، باید از اصول انسانی و اسلامی پیروی کنیم» (خمینی، ۱۳۵۷). از این رو، جمهوری اسلامی ایران سیاست «نه شرقی، نه غربی» را به عنوان اصول اساسی خود در عرصه دیپلماسی اعلام کرد و بر قطع وابستگی به کشورهای شرق و غرب تأکید دارد و تلاش می کند تا ایران را به عنوان یک قدرت مستقل در نظام بین المللی مطرح کند (خمینی، ۱۳۶۸).

### ۳. سخنان شهید بهشتی در مورد دیپلماسی

شهید آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور و یکی از بنیان گذاران جمهوری اسلامی ایران، تأکید داشت که دیپلماسی ایران باید در راستای عدالت، حقوق بشر و حمایت از مستضعفین و ملت های تحت ظلم باشد. در این زمینه، ایشان در یکی از سخنرانی های خود در سال ۱۳۵۹ بیان داشتند: «دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران باید به عنوان ابزاری برای تحقق عدالت و دفاع از حقوق انسان ها و ملت های مظلوم در جهان باشد» (بهشتی، ۱۳۵۹). شهید بهشتی همچنین بر این نکته تأکید کردند که دیپلماسی نباید از منافع گروهی یا حزبی پیروی کند بلکه باید مبتنی بر اصول دینی و انسانی باشد.

### ۴. سخنان شهید مطهری در مورد دیپلماسی

شهید مرتضی مطهری، یکی از اندیشمندان برجسته انقلاب اسلامی و متفکر دینی، در مورد دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز دیدگاه های خاصی داشتند. ایشان در سخنرانی های خود بر این نکته تأکید می کردند که دیپلماسی باید بر اساس اصول اخلاقی و انسانی باشد و از هر گونه وابستگی به قدرت های

تحلیلی به بررسی دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته است. در این راستا، داده ها و اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعه اسنادی و کتابخانه ای جمع آوری شده اند. منابع مورد استفاده شامل کتب، مقالات علمی، سخنرانی های رهبران جمهوری اسلامی، اسناد قانونی مانند قانون اساسی ایران، و گزارش های بین المللی است.

برای تحلیل داده ها، از روش کیفی استفاده شده است که به بررسی ماهیت دیپلماسی ایران و اصول آن در سیاست خارجی می پردازد. همچنین، جهت درک بهتر تغییرات سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره های مختلف، تحلیل تاریخی-مقایسه ای به کار گرفته شده است. در این بخش، روند سیاست های دیپلماتیک ایران در مقاطع مختلف، از انقلاب اسلامی تا کنون، مورد بررسی قرار گرفته و تحولات مهمی همچون برجام و روابط منطقه ای تحلیل شده اند. علاوه بر این، برای افزایش دقت و اعتبار پژوهش، مستندات رسمی بین المللی مانند منشور سازمان ملل متحد و معاهدات بین المللی مرتبط با دیپلماسی ایران نیز بررسی شده اند. این پژوهش تلاش کرده است با استفاده از این روش ها، تصویری جامع از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه داده و چالش ها و فرصت های آن را تحلیل کند.

### ۲. دیدگاه رهبران ایران در مورد دیپلماسی

حضرت آیت الله خمینی (ره)، بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، همواره بر این تأکید داشتند که دیپلماسی کشور باید مبتنی بر اصول اسلامی و در راستای منافع ملت ایران و مستضعفین باشد. ایشان در سخنرانی های مختلف خود به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)، بر استقلال کشور تأکید می کردند و می فرمودند: «ما

جهانی پرهیز کند. شهید مطهری در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۵۹ اظهار داشت: «دیپلماسی ایران باید بر اساس منافع ملت ایران و همچنین بر پایه اصول انسانی و اسلامی عمل کند. این دیپلماسی نباید به عنوان ابزاری برای خدمت به قدرت‌های خارجی باشد، بلکه باید بر اساس اصول استقلال و آزادی عمل کند» (مطهری، ۱۳۵۹). به گفته ایشان، دیپلماسی اسلامی باید به دنبال تحقق مصالح عمومی بشریت باشد و بر عدالت و اخلاق تأکید کند.

## ۵. سخنان شهید رجایی در مورد دیپلماسی

شهید محمدعلی رجایی، رئیس‌جمهور ایران در دوران انقلاب اسلامی، نیز در خصوص دیپلماسی و سیاست خارجی کشور دیدگاه‌های مهمی داشت. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۵۹ گفت: «دیپلماسی جمهوری اسلامی باید به طور فعالانه و قاطعانه در جهت حمایت از استقلال و منافع ملی کشور باشد، اما در عین حال باید از روابط برادرانه با کشورهای اسلامی و ملت‌های مستضعف نیز حمایت کند. دیپلماسی باید به عنوان ابزاری برای ترویج وحدت و همکاری‌های منطقه‌ای استفاده شود» (رجایی، ۱۳۵۹). شهید رجایی معتقد بود که دیپلماسی ایران باید در راستای توسعه همکاری‌ها با کشورهای اسلامی و همچنین حمایت از انقلاب‌های آزادی‌خواهانه در کشورهای مختلف عمل کند.

## ۶. دیدگاه امام خامنه‌ای در مورد دیپلماسی

امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، رهبر معظم انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران، در طول سال‌ها مسئولیت رهبری کشور،

دیدگاه‌های خود را در خصوص دیپلماسی و سیاست خارجی بیان کرده‌اند. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود در سال ۱۳۸۳ اشاره کردند: «دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران باید بر اساس عزت، حکمت و مصلحت باشد. عزت یعنی اینکه ایران باید در سیاست‌های جهانی با اقتدار و بر اساس اصول استقلال عمل کند. حکمت یعنی اینکه ما در روابط بین‌المللی باید با دقت و تدبیر حرکت کنیم و مصلحت یعنی اینکه منافع ملی و مصالح اسلام باید در رأس توجهات قرار داشته باشد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳).

رهبر معظم انقلاب همچنین در سخنرانی‌های مختلف خود بر این نکته تأکید کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران در تعاملات بین‌المللی باید همواره به دنبال توازن و تعادل باشد و نباید تحت تأثیر فشارهای خارجی قرار گیرد. ایشان در زمینه سیاست خارجی نیز تأکید دارند که باید از دیپلماسی فعال استفاده شود تا جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با تهدیدات جهانی، همیشه در موضع اقتدار قرار داشته باشد (خامنه‌ای، ۱۳۹۰).

## ۷. ویژگی‌های دیپلماسی ایران:

### ۱، ۷ استقلال و خودمختاری:

دیپلماسی ایران همواره بر اصل استقلال تأکید دارد. این اصل از همان ابتدا در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شکل گرفت. امام خمینی (ره) در سخنان خود همواره بر این نکته تأکید داشتند که ایران باید از هر گونه وابستگی به قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا اجتناب کند. در نتیجه، سیاست خارجی ایران همواره بر اساس این اصل مهم استوار بوده که باید با قدرت‌های جهانی به‌ویژه غربی‌ها مستقل

عمل کند.

## ۷,۲ عدالت و حمایت از حقوق بشر:

یکی از ارکان دیپلماسی ایران حمایت از حقوق مستضعفین و مظلومین در سطح جهانی است. ایران بر اساس اصول انسانی و اسلامی همواره در مسائلی چون فلسطین، یمن، و سوریه به حمایت از ملت‌های مظلوم پرداخته و سیاست خارجی خود را بر مبنای عدالت اجتماعی، حقوق بشر و حمایت از گروه‌های مقاومت تنظیم کرده است. جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در دوران پس از انقلاب، خود را به عنوان حامی حقوق بشر و مبارز با ظلم و استکبار معرفی کرده است. دیپلماسی ایران بر پایه حمایت از ملت‌های تحت ظلم و مقابله با نظام سلطه جهانی بنا شده است. امام خمینی (ره) همواره بر لزوم حمایت از مستضعفین و مبارزه با استکبار جهانی تأکید داشتند. این سیاست در حمایت ایران از فلسطین، نقش‌آفرینی در تحولات منطقه‌ای و تلاش برای ایجاد یک نظم عادلانه‌تر در عرصه بین‌المللی نمود پیدا کرده است (خمینی، ۱۳۶۸).

## ۷,۳ مقاومت در برابر تهدیدات خارجی:

دیپلماسی ایران همواره بر مبنای مقاومت در برابر تهدیدات خارجی، تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی قرار دارد. جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با تحریم‌ها و تهدیدات نظامی از ابزار دیپلماسی به‌عنوان وسیله‌ای برای مقابله با این تهدیدات استفاده کرده است. این مقاومت به‌ویژه در برابر تلاش‌های ایالات متحده برای انزوای ایران و اعمال فشارهای اقتصادی و نظامی نمایان است.

## ۷,۴ دوران‌های تغییر در دیپلماسی ایران:

در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر ایران، دیپلماسی کشور دچار تغییراتی شده است. از دوران امام خمینی (ره) و تأسیس جمهوری اسلامی ایران گرفته تا دوران رهبری امام خامنه‌ای، سیاست‌های خارجی ایران تحت تأثیر شرایط بین‌المللی، تحولات منطقه‌ای و داخلی قرار داشته است. برای مثال، دوران اصلاحات و ریاست‌جمهوری محمد خاتمی به‌عنوان یک دوره خاص در دیپلماسی ایران شناخته می‌شود که تلاش‌هایی برای تعامل بیشتر با غرب و کشورهای اروپایی در راستای اصلاحات داخلی و بهبود روابط خارجی صورت گرفت.

## ۷,۵ برجام و دیپلماسی مذاکره:

یکی از مهم‌ترین نمونه‌های دیپلماسی ایران در عصر معاصر، توافق هسته‌ای ایران با کشورهای ۵+۱ (آلمان و پنج کشور دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد) بود که در سال ۲۰۱۵ به‌امضا رسید. این توافق به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما در ایالات متحده بر مبنای دیپلماسی و مذاکره شکل گرفت. دیپلماسی ایران در این راستا نه تنها به دنبال کاهش تنش‌ها و تحریم‌ها بود، بلکه به‌عنوان نمادی از استفاده موفق از ابزار دیپلماتیک در حل مسائل پیچیده جهانی ظاهر شد.

## ۷,۶ سیاست همسایگی و منطقه‌ای:

دیپلماسی ایران در عرصه منطقه‌ای نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ایران همواره در راستای تقویت روابط خود با کشورهای همسایه و حفظ ثبات منطقه‌ای گام برداشته است. از این رو، ایران در مسائلی چون بحران سوریه، یمن، عراق و لبنان نقش فعالی ایفا کرده است و به‌ویژه در حمایت از گروه‌های مقاوم در منطقه و مبارزه با تروریسم تأکید داشته است. روابط ایران با کشورهای همسایه و جهان

اسلام بخش مهمی از دیپلماسی منطقه‌ای این کشور محسوب می‌شود.

## ۷.۷ روابط با قدرت‌های جهانی:

یکی از ویژگی‌های بارز دیپلماسی ایران در دهه‌های اخیر، تلاش برای حفظ و توسعه روابط با قدرت‌های جهانی است. ایران با کشورهای مختلف همچون چین، روسیه و حتی کشورهای اروپایی تلاش کرده است روابط خود را گسترش دهد. این روابط نه تنها به دلیل تأمین منافع اقتصادی و تجاری است، بلکه به دنبال تقویت جایگاه ایران در عرصه بین‌المللی و مقابله با تهدیدات احتمالی است.

## ۸. قوانین ایران و اصول دیپلماسی

در جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی نقش محوری در تعیین اصول سیاست خارجی و دیپلماسی کشور دارد. بر اساس اصل ۱۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی کشور باید بر اساس موازین اسلامی، استقلال، عدم وابستگی به قدرت‌های خارجی و حمایت از مستضعفین و ملت‌های مظلوم در سطح جهانی قرار داشته باشد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸). این اصل، گواه بر رویکرد دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران است که همواره بر حفظ منافع ملی و جهانی تأکید دارد.

## ۹. قوانین بین‌المللی و دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران

در عرصه بین‌المللی، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران باید با احترام به قوانین و اصول بین‌المللی تنظیم شود. قوانین بین‌المللی که بر روابط میان کشورها حاکم است، شامل توافقات و معاهدات متعدد جهانی مانند منشور سازمان ملل متحد، کنوانسیون‌های ژنو و معاهدات حقوق بشر

است که جمهوری اسلامی ایران نیز به آنها ملحق شده است. طبق ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، تمامی کشورهای عضو باید از تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دیگر کشورها خودداری کنند (منشور سازمان ملل متحد، ۱۹۴۵). جمهوری اسلامی ایران همواره بر پایبندی به این اصول تأکید داشته است و به‌ویژه در راستای حقوق بشر و عدالت جهانی از قوانین بین‌المللی حمایت کرده است. به‌ویژه در مسئله حقوق بشر، جمهوری اسلامی ایران همواره بر احترام به حقوق بشر و ممانعت از نقض آن در سطح جهانی تأکید داشته است. یکی از اصول اساسی ایران در این زمینه، حمایت از حقوق ملت‌های تحت ظلم و حمایت از فلسطین به‌عنوان یکی از مسائل مهم جهانی است (سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ۲۰۱۰).

## نتیجه‌گیری

دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، همواره بر اصولی استوار بوده است که ریشه در آموزه‌های اسلامی و ارزش‌های انسانی دارد. این دیپلماسی نه تنها به دنبال تأمین منافع ملی ایران است، بلکه هدف آن تحقق عدالت، استقلال و حقوق بشر در سطح جهانی است. اصولی که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اعمال می‌شوند، نتیجه آموزه‌های حضرت امام خمینی (ره)، رهنمودهای مقام معظم رهبری، شهیدان بهشتی، مطهری و رجایی هستند و در مسیر پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی قرار دارند. اولین و شاید مهم‌ترین اصل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، حفظ استقلال کشور است. امام خمینی (ره) در بسیاری از سخنرانی‌های خود بر این موضوع تأکید داشتند که ایران باید

از هر گونه وابستگی به قدرت‌های جهانی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، پرهیز کند. ایشان در مسیر انقلاب اسلامی و پس از آن، به‌طور مداوم بر ضرورت استقلال سیاسی و اقتصادی ایران تأکید می‌کردند و سیاست‌های خارجی ایران را بر اساس این اصل تنظیم می‌کردند. این استقلال به‌ویژه در مواجهه با قدرت‌های استکباری همچون آمریکا و کشورهای غربی نمایان شد که همواره در سیاست‌های ایران به‌عنوان اصلی کلیدی و جدی محسوب می‌شود.

دیگر اصول بنیادین دیپلماسی ایران، بر پایه عدالت اجتماعی و حمایت از حقوق بشر استوار است. امام خمینی (ره) در دیدگاه‌های خود بارها بر ضرورت دفاع از حقوق مستضعفین و مظلومین در سطح جهانی تأکید داشتند و این موضوع همچنان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پیگیری می‌شود. در این راستا، ایران در عرصه‌های مختلف بین‌المللی همچون مسئله فلسطین، حمایت از انقلاب‌های اسلامی در کشورهای مختلف و نیز پشتیبانی از حقوق مردم مظلوم جهان ایستاده است. این حمایت‌ها نه تنها برای تقویت منافع ملی ایران، بلکه برای ترویج اصول انسانی و اسلامی در سطح جهانی صورت می‌گیرد.

شهید بهشتی و شهید مطهری نیز به‌عنوان دو شخصیت برجسته در جمهوری اسلامی ایران، نقش مهمی در شکل‌دهی به دیپلماسی کشور داشته‌اند. شهید بهشتی بر لزوم استفاده از ابزارهای معنوی و اخلاقی در سیاست خارجی تأکید داشت و معتقد بود که روابط بین‌المللی ایران باید بر اساس احترام متقابل و اصول انسانی شکل بگیرد. شهید مطهری نیز از جمله افرادی بود که همواره بر لزوم تقویت دیپلماسی ایران با استفاده از اصول اسلامی و جلوگیری از وابستگی به قدرت‌های غربی

تأکید می‌کرد. از نظر ایشان، ایران باید در روابط بین‌المللی خود بر مبنای استقلال و کرامت انسانی عمل کند و به هیچ‌عنوان به‌دنبال جلب نظر قدرت‌های خارجی نباشد. رهنمودهای مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز همواره در جهت تحقق این اصول بوده است. ایشان در بسیاری از سخنان خود بر این نکته تأکید دارند که دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران باید بر مبنای مقاومت در برابر تهدیدات خارجی و حفظ حقوق ملت ایران شکل بگیرد. در این راستا، ایران همواره از ظرفیت دیپلماسی برای مقابله با تحریم‌ها، فشارهای بین‌المللی و توطئه‌های خارجی استفاده کرده است. مقام معظم رهبری به‌طور خاص بر اصول سیاست خارجی ایران تأکید دارند که باید از یک سو، روابط با کشورهای همسایه و سایر کشورهای مستقل را تقویت کرده و از سوی دیگر، در برابر قدرت‌های استکباری ایستادگی کند. همچنین، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در حوزه مسائل جهانی همچون بحران فلسطین و حمایت از حقوق بشر، همواره تأکید دارد. ایران نه تنها در سطح داخلی، بلکه در عرصه بین‌المللی نیز بر حفظ حقوق ملت‌های مستضعف و دفاع از اصول انسانی تأکید کرده است. حمایت از مردم فلسطین، مخالفت با ظلم و استکبار و پشتیبانی از انقلاب‌های اسلامی در کشورهای منطقه، نمونه‌هایی از اقدامات دیپلماتیک ایران در راستای تحقق این اهداف هستند.

در نهایت، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران همواره بر استفاده از ابزارهای معنوی و اخلاقی در روابط بین‌المللی تأکید دارد. این دیپلماسی، علی‌رغم مواجهه با چالش‌ها و تحریم‌های گسترده، همواره در راستای اصول انقلاب اسلامی و ارزش‌های اسلامی

حرکت کرده است. جمهوری اسلامی ایران نه تنها به دنبال تأمین منافع ملی خود است، بلکه با توجه به آموزه‌های امام خمینی (ره) و رهنمودهای مقام معظم رهبری، تلاش می‌کند تا در سطح جهانی به تحقق عدالت، استقلال و حقوق بشر کمک کند. در این مسیر، دیپلماسی ایران به عنوان ابزاری مؤثر در مقابله با تهدیدات جهانی و در راستای تأمین امنیت و صلح جهانی نقش اساسی ایفا می‌کند. در مجموع، دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران با تأسیس بر اصول انقلاب اسلامی، همواره در راستای تحقق استقلال، عدالت و حقوق بشر در سطح جهانی تلاش کرده و در برابر چالش‌ها و فشارهای جهانی ایستادگی کرده است. این دیپلماسی به عنوان ابزاری برای مقابله با تهدیدات خارجی و تقویت موقعیت جهانی ایران، همواره در مسیر تحقق اهداف ملی و بین‌المللی این کشور قرار داشته است..

### منابع:

- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۷). سخنرانی‌ها و پیام‌ها.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۰). پیام‌های امام خمینی به مناسبت‌های مختلف.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۳). گفتارهایی در باب سیاست خارجی.
- بهشتی، محمدحسین. (۱۳۵۹). سخنرانی‌های شهید بهشتی در عرصه سیاست خارجی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۹). سخنرانی‌های شهید مطهری در مورد سیاست خارجی.
- رجایی، محمدعلی. (۱۳۵۹). سخنرانی‌های شهید رجایی در سیاست خارجی.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۳).

- سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در سیاست خارجی. خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۰). گزارش‌های رهبری در زمینه سیاست‌های خارجی جمهوری اسلامی ایران.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۵۸). اصول سیاست خارجی و قوانین جمهوری اسلامی ایران.
- منشور سازمان ملل متحد. (۱۹۴۵). مواد ۲ و ۵۴ منشور سازمان ملل.
- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. (۲۰۱۰). سیاست خارجی ایران در قرن ۲۱.
- چوبین، شاهرخ. (۱۳۸۸). سیاست خارجی ایران: عمل‌گرایی و منافع ملی. مؤسسه بروکینگز
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۸). نوشته‌های سیاسی امام خمینی. انتشارات جمهوری اسلامی ایران
- میلانی، محسن. (۱۳۹۰). معمای ایران: درگیری‌ها و تحولات سیاست خارجی ایران. مؤسسه بروکینگز.
- پولاک، کنت. (۱۳۹۳). معمای فارسی: تضاد بین ایران و ایالات متحده. انتشارات رندوم هاوس.
- ظریف، محمدجواد. (۱۳۹۴). توافق هسته‌ای ایران: یک موفقیت دیپلماتیک فارنافرز.



علیرضا حسینی ، کارشناسی ارشد روابط  
بین الملل دانشگاه شهید بهشتی تهران

ورود خروج انگاره‌ها و هنجارهای جدید  
شود به تدریج و با گذر زمان عقاید و  
باورهای های آن جامعه به صورت انباشتی  
باعث ایجاد دو جریان اصلی می‌شود.

هرچند که جریان‌های مختلف دیگری  
نیز وجود دارد اما یک طیف را تدریجاً  
در جهت وضع موجود که در بیشتر اوقات  
اکثریت کارگزاران آن ساختار را شکل می  
دهند ، و طیف دوم که غالباً جوانان جامعه  
را تشکیل می‌دهند خواستار باز بودن حلقه  
گفتمانی ارزش‌ها و هنجارها هستند تا در  
تعامل با گفتمان‌های فرهنگی سیاسی  
اجتماعی دیگر به یک سنتزی دست یابند  
تا جامعه و کشور در نتیجه برخورد با  
دیگران و تعامل و مبادرت با آنها از تجربه  
و دریافت خارج از محیط پیرامونی خود  
قرار بگیرد.

اگر خوانشی رادیکالی داشته باشیم معمولاً  
خروجی و ماحصل گفتمان‌های بسته  
گروه‌های تندرو همچون طالبان القاعده  
و داعش خواهد بود . که بر دو گانه‌هایی  
همچون حق و باطل، درست و غلط  
دارالاسلام و دارالکفر و غیره تاکید داشته  
و اساساً نگاهی صفر و یک به موضوعات  
و دارند و گویی بخش خاکستری را  
فراموش کرده‌اند و یا دیدن این بخش را  
نیاموخته‌اند که بخواهد به آن توجه کنند.  
فضای بین صفر و یک وجود دارد قسمتی  
میان سفید و سیاه، نگاه‌یست میانه، رویکردی

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد ای  
بساً خرقة که مستوجب آتش باشد  
از قدیم گفتند یک سوزان به خود بزن  
یک جوالدوز به بقیه ما قلم به نقد  
برمی‌داریم که نه خود مبرا از نقد و نه  
بی‌عیب و خطاییم بلکه هدف از نقد گذار  
از وضع موجود و رسیدن به مطلوبیتی  
پویاست لاکن خدا هم مصون از نقد  
نیست تا این امر دستاویزی باشد برای  
درک و شناختی بهتر از خالق خود ، هر  
زمان در هر جامعه و ساختاری، جایگاهی  
یا امری، فعلی و یا شخصی و طرز تفکری  
مبرا از نقد شد و کارگزاران به آن تقدس  
بخشیدند آن جامعه و ساختار دچار جمود  
فکری و دگم اندیشی شده و با معضلات و  
چالش‌های منفی روبرو میشود .

از جمله ایجاد مشکل در ارتباط، چه در  
سطح خرد که ارتباط افراد با یکدیگر را  
شامل می‌شود. نمود عینی آن در جامعه  
ما را عدم توانایی ارتباط بین نسل سنتی  
با نسل مدرن که همان فرزندان نسل قبل  
هستند در نظر گرفت و در سطح کلان که  
موجب انزوای بین‌المللی برای کشور ایران  
در پی سیاست خارجی ایدئولوژیک محور  
شده است.

پیامد منفی دیگر، ممانعت از یادگیری و  
رشد و توسعه است زمانی که یک ساختار  
ارزش‌ها و انگاره‌های ذهنی نهادینه شده‌ای  
داشته و به دور آن خط قرمزی کشیده و مانع

است متعادل، خاکستری یعنی دیدن فرصت از دل بحران‌ها، بخش خاکستری یعنی نه خوب مطلق و نه بد ازلی، در سیاست به آن توانایی هجینگ کردن می‌گویند.

در صورتی که عقاید و اندیشه‌های کهنه و ثابت می‌تواند منجر به ایدئولوژیک زدگی و در پی آن باعث خود حق‌پنداری مطلق نگری و خودبرتری بینی چه در سطح تحلیل خرد فردی و چه در سطح کلان بین‌المللی شود، که یکایک این دال‌ها در کنار هم مانع از تعامل با دیگری و یادگیری و بهره‌برداری از تجربه بشری می‌شود. از دیگر نتایج منفی دوگم‌اندیشی و جمود فکری ناتوانی در حل مسئله است.

این نوع جوامع و ساختارها خلاقیت را در افراد و کارگزاران از بین می‌برد افراد اجازه ندارند خارج از چهارچوب‌های تقدس‌بخشیده شده بیندیشند. مسائل فقط با دال‌های گفتمانی حاکم باید حل شود، افراد اجازه استقلال فردی در ارائه آراء و نظرات ندارند در این جوامع افراد یا تحت تاثیر فرد یا حلقه نخبگانی در راس هرم است که این نخبگان دارای جایگاهی مقدس و والا و عاری از هرگونه خطا و عیب هستند و یا تحت تاثیر گفتمان عقاید و هنجارهای معاند و بیگانه.

ساختار ایجاد شده تحمل خلق و حضور ایده‌ها و آرای جدید و نو چه از داخل و چه از خارج را ندارد دائم در تلاش برای برچسب زنی به افرادی که جرات ظهور و بروز عقاید و آراء خود را داشته‌اند است، در این جوامع نوعی اقتدارگرایی حکم فرماست هویت‌ها در خلل اقتدار حاکمه شکل می‌گیرد کسی اجازه نقد کردن و یا گرفتن انگشت اشاره به سمت آن یا مطرح

کردن چرایی در مقابل آن طرز تفکر، جایگاه تقدس‌بخشیده شده و فعل و حتی شخصیت مقدس را ندارند. همین مسبب سوء استفاده و سوء برداشت‌ها در ساختار اتفاق بیفتد که موجب فساد سیستماتیک در قالب و کاور ارزش‌ها و هنجارهای موجود می‌شود.

و همین فساد سیستماتیک که در سایه‌ی مصونیت‌های کاذب و تقدس‌بخشی به اشخاص و نهادها رشد می‌کند، منجر به تضعیف سرمایه اجتماعی و کاهش اعتماد عمومی می‌شود. در چنین جوامعی، شهروندان به تدریج احساس می‌کنند که اراده و مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و تغییرات بی‌اثر است. این احساس بیگانگی و سرخوردگی در نهایت می‌تواند به شکاف عمیق میان مردم و حاکمیت بینجامد که بازسازی آن به‌سختی ممکن است.

از دیگر پیامدهای این وضعیت، کاهش کارآمدی و ناکارایی در مدیریت منابع و حل بحران‌هاست. در جوامعی که نقد سازنده به حاشیه رانده شده و هرگونه پرسش‌گری به عنوان تهدید تلقی می‌شود، مدیریت بحران‌ها اغلب به راه‌حل‌های مقطعی و غیرساختاری محدود می‌گردد. زیرا افراد و نهادها بیشتر به حفظ موقعیت و قدرت خود مشغول‌اند تا جست‌وجوی راهکارهای پایدار. در چنین شرایطی، نه تنها مشکلات حل نمی‌شوند، بلکه اغلب تشدید می‌شوند و به معضلات پیچیده‌تری تبدیل می‌گردند.

همچنین، این نوع ساختارها فضای علمی و فکری جامعه را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهند. دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی که می‌بایست مهد آزادی اندیشه و نوآوری

باشند، به نهادهایی بی‌روح و محدود تبدیل می‌شوند که مأموریت اصلی‌شان توجیه وضع موجود است. این وضعیت، به مرور زمان، جامعه را از دستیابی به فناوری‌ها، روش‌ها و دیدگاه‌های نوین باز می‌دارد و آن را در مسیر وابستگی به دیگران قرار می‌دهد.

اگر جوامع بخواهند از چرخه‌های تکراری جمود فکری، فساد سیستماتیک و ناکارآمدی خارج شوند، باید در ساختارهای ارزشی و گفتمانی خود بازنگری کرده و زمینه‌ی رشد و شکوفایی خلاقیت، تعامل و گفت‌وگو را فراهم سازند. در نهایت، آینده‌ی بهتر برای هر جامعه‌ای، تنها با پذیرش پویایی، تغییر و تعامل با دیگران محقق خواهد شد. به امید جامعه‌ای پرسشگر، پویا و عقلایی و آزاد در ایران...



# نقش پان ترکیسم در کشتار ارامنه

دیاکو بهرامی ، دانشجوی کارشناسی  
ارشد جامعه شناسی دانشگاه تهران

کشی،ایدئولوژی،دولت ترک های جوان

## مقدمه:

تشکیل جوامع و میل به همزیستی مسالمت آمیز اگرچه به نظر می رسد که مدت مدیدی است،مورد توجه انسان قرار گرفته اما در حوزه عمل و بعد تر،حکمرانی نتوانسته تحقیقی راستین یابد چرا که خودخواهی انسان ها و استفاده ابزاری از دیگری،به رقابت و درگیری بین ملت ها و بعد تر حکومت ها مبدل شده و بقای خویش را منوط به سقوط دیگری و غلبه خویش بر بقیه می دانستند و کماکان می دانند.تاریخ سراسر از نمونه هایی این چنین پوشیده شده است که گویا فجیع ترین آن نسل کشی ارامنه در سده بیستم است. ارامنه به سبب موقعیت سرزمینی خود توان همگرایی با دولت عثمانی را نداشتند و این امری متقابل بود لیکن در دوره سلطان عبدالحمید معادلاتی جدید جای گرفت و پس از آن با کودتای ترک های جوان،مسئله سد ارمنی به منصفه ظهور رسید که ترک های جوان را از برپایی توران نوین و امی داشت لذا راه حل آنها،حل مسئله ارامنه یک بار برای همیشه بود،علی الخصوص که پدیده ای تاریخمند بوده و برخوردار از ریشه هایی دیرین.

در آستانه ی جنگ جهانی اول،علاوه بر طی نمودن مسیر ترک سازی اجباری توسط ترک های جوان،پان ترکیسم و پان

## چکیده:

هدف نویسنده از این پژوهش سنجش میزان نقش پان ترکیسم و واکاوی آن نقش در نسل کشی ارامنه است.پرسش محوری بدین صورت است که در وهله اول آیا پان ترکیسم در کشتار ارامنه نقش داشته به عنوان یک عامل و دیگر اینکه در صورت اثبات آن،نقش ایفا شده برخوردار از چه میزانی بود.فرضیه ای که در پاسخ به دو پرسش محوری قبل الذکر مطرح است،اشعار می دارد که پان ترکیسم در نسل کشی ارامنه نقش مستقیم و بی بدیل داشته و متعاقبا بایستی نوشت میزان نقش آفرینی پان ترکیسم در اعلاء حد خود برآورد می شود.ارامنه در دوره های معینی متوجه سرکوب،غارت و نیز کشتار بوده اند،به طور مشخص در دوره سلطنت سلطان عبدالحمید دوم لیکن در دولت ترک های جوان برخوردار از ایدئولوژی پان ترکیسم بود که نسل کشی در معنای اصیل آن رقم خورد.پان ترکیسم با ماهیت الحاق گرایانه خود،ارامنه را سخت ترین سدی می دانست که مانع تحقق آرمان اتحاد حداکثر ترک زبان های مسلمان شده بود بنابراین تلاش دولت ترک های جوان و ایفای نقش پر رنگ طلعت پاشا در نسل کشی ارامنه،در پان ترکیسم آبخور داشت.

واژگان کلیدی: پان ترکیسم،نسل

تورانيسم مويد توجه واقعي شد كه هدف از آن يكي شدن همه ملت هاي ترك بود ليكن اين مهم بدون شكست امپراتوري روسيه راه به جايي نمي برد؛ لذا پان تركيسم بدون حمايت يك قدرت بزرگ تر از عثماني نمي توانست به واقعيت نزديك شود كه ظاهرا اين دولت مقتدر نمي توانست به جز آلمان باشد. همگام با جنگ، سرآمدان دولت ترك هاي جوان فرصتي غير منتظره پيش روي خودديدند كه توانايي برپايي توران نوين را به آنها مي داد اما ارامنه سدي بودند كه بايستي شكسته مي شد؛ «زيرا با موقعيت جغرافيايي خويش تركان را از پسر عموهاي توراني ساكن سرزمين هاي تاريخي ايران يعني اران كه به صورت خود خوانده آذربايجان ناميده مي شد، جدا کرده بودند» (يونانسيان، ۱۳۹۷؛ ۱۴). بر بنياد چنين صبغه اي مي بايست ارامنه مانع نباشند و جهت نيل به اين غايت، نسل كشي و مهاجرت اجباري براي آن تدارك ديده شد. عظيمنت اين كشتار و نسل كشي به حدي است كه آن مهم ترين نسل كشي سده بيستم شناسانده اند و ارقام بازمانده از آن دوره گوياي اين واقعيت مي باشد.

جديت و مهم تر از آن وخامت وضعيت ارامنه غير قابل انكار بود چرا كه مصطفی كمال آتاتورك يكم اوت ۱۹۲۶ در مصاحبه با لوس آنجلس اگزمينر چنين اظهار داشته است: «آنچه از حزب سابق به ترك هاي جوان به ارث رسيد اين بود كه مي بايستي مسئل زندگي مليون ها نفر از مسيحيان كشور باشند اما آن ها را ظالمانه و يكباره از هستي ساقط کرده و از خانه و كاشانه خود راندند و بي رحمانه به قتل رساندند و اين تحت حكومت سرکش جمهوري صورت گرفته است. آن ها با غارت، چپاول و تاراج و دزدی و كلاه برداری زندگي کرده اند كه با هر عقیده، ایده يا

هر گفتاري سازگاري ندارد و در تضاد با هر اندیشه اي است، ارامنه با عرق جبين و كارگري زندگي شرافتمندانه اي داشته اند». و نگاه مايم سفير آلمان در امپراتوري عثماني در گزارشي كه فوريه ۱۹۱۳ به صدر اعظم كشور متبوع خويش نوشت، ارامنه را «يهوديان شرقي» معرفي مي كند كه مهر تاييدي است بر آنچه رقم خورد.

صابر زيان بدر الدين، نظريه پرداز پان تركيسم در تعريف خود مي نويسد كه پان تركيسم به مفهوم عام خود جنبشي ايدئولوژيك، سياسي و تا حدي فرهنگي است كه مي خواهد وحدت بيشتر مردمان ترك تبار جهان را شايد به شكل اسقرار يك كنفدراسيون از كشورهاي ترك و حتي يك فدراسيون تركي، به ارمغان آورد. بر اين مبنای، بديهي خواهد بود كه كليۀ موانعي كه وجود داشت، بايستي برچيده مي شد چرا كه ارامنه از يک سو جمعيتي قابل توجه در قلمرو امپراتوري عثماني بودند و به لحاظ سرزميني سکونت گاه آنان استراتژيك بود و نيز از ديگر سو، ارامنه نمي توانستند بي مهابا خويشتن را در خدمت پان تركيشم و آرمان نشأت گرفته از آن قرار بدهند لذا به نظر مي رسيد كه راه حلي مورد توافق نمي توانست وجود داشته باشد و اين مهم بستري را فراهم ساخت كه خشونت عريان و سازمان يافته عليه ارامنه صورت بندي شود.

در ابتدای امر سعی نویسنده بر این است كه زمينه فهم عميقي از پان تركيسم را فراهم آورد، متعاقبا ويژگي هاي آن را بر شمرده و پس از آن ريشه هاي شكل گيري پان تركيسم، پاگيري پان تركيسم به واسطه روشنفكران عثماني و تاريخچه اي از قدرتيابي آن ارائه شود. در مرتبه بعد، به رغم روايت هاي متناقض، جا يگاه زيست اجتماعي، سياسي و البته اقتصادي

ارامنه با زوایه دیدی تاریخی بدست داده خواهد شد در قالب بعد داخلی. سپس در با پرداختن به تاثیر پیمان سن استفانو و کنفرانس برلین بر وضعیت ارامنه و متعاقبا توجه به نقش ویژه عواملی خارجی در شکل دهی به معادلات، بعد خارجی آنچه رقم خورد، مورد واکاوی قرار می گیرد. لغایت الامر اینکه اهتمام به اثبات نقش پان ترکیسم در نسل کشی ارامنه بر اساس شواهد موجود داشته و اینکه دلایلی که می تواند عقلانیت این امر را مورد بررسی قرار دهد، ذکر خواهد شد.

### ۱) پان ترکیسم:

پان ترکیسم به مثابه یک ایدئولوژی فراگیر و البته ملی گرا که قلبیت ایجاد جنبشی سیاسی و فرهنگی را داشته باشد، مخلوق روشنفکران عثمانی در سده نوزده نبوده اما تحت تاثیر ناسیونالیسم غربی بود که خواستار متحد شدگی ترک زبان های مسلمان به گونه ای ذیل ملتی واحد قابل شناسایی باشند، شدند. پان ترکیسم ایدئولوژی فراگیر و توسعه طلبانه ای است که خواستار یکپارچگی کلیه مردمان ترک زبان بوده و نیز باید ذیل دولتی واحد متحد شوند و «هدف این است که در فرجام، تاریخ یکپارچه و یکدستی برای ترکان نه به مثابه گروه ها و قبیله های پراکنده و رنگارنگ بلکه همچون ملتی واحد در طول تاریخ ساخته شود» (برزویی، ۱۳۹۶؛ ۳۳). بنابه به روایت های مذبور «پان ترکیسم اولین بار در میان تاتار ها با الهام از پان اسلاویسم روس ها گسترش یافت زیرا تاتار های مسلمان تحت فشار مسیحی شدن و اسلاو شدن روس ها قرار داشتند» (امامی خویی، ۱۳۹۵؛ ۲۳۹) لذا به واقع پان ترکیسم یکی از مهم ترین ایدئولوژی در دسترس مردمان خاور نزدیک و البته میانه بوده است که تأمیت آن مختص به ترکیه نمی

تواند باشد لذا آگاهی ملی شکل یافته در میان ترک تبار های روسیه در وهله اول است که عامل تعیین کننده در ظهور پان ترکیسم در دوره پایانی امپراطوری عثمانی به شمار رفته و مهم تر از آن، اینکه توجه افکار عمومی در جمهوری ترکیه عمدتاً توسط ترک های آسیای مرکزی به این سو متمایل گشت. صابر زیان بدر الدین، تئورسین پان ترکیسم در تعریف آن اذعان می دارد که پان ترکیسم به مفهوم عام خود جنبشی ایدئولوژیک، سیاسی و تا حدی فرهنگی است که می خواهد وحد بیشتر مردمان ترک تبار جهان را شاید به شکل استقرار یک کنفدراسیون از کشور های ترک و حتی فدراسیون ترکی، به ارمغان آورد.

بدیت وصف «گرچه پان ترکیسم مفهومی اصیل می نمود، اما بسیاری از تاکتیک ها - و حتی برخی اصلاحات آن - بیشتر از پان اسلاویسم به عاریه گرفته شده بود. بنابراین کاملاً قابل درک است که چرا اولین رهبران آغاز کننده تبلیغ پان ترکیسم تاتار ها بودند یعنی همان گروهی که مدت های طولانی تحت حاکمیت روسیه به سر بردند» (لاندو، ۱۳۸۶؛ ۳۱). همگام با این تحولات بود که «در سده نوزدهم میلادی انقلابی گسترده در زمینه شناسایی زبان ها، نژاد ها، اقوام، ملت ها و فرهنگ ها در غرب رخ داد. این تحول گسترده ریشه در دو چیز داشت: نخست پیشرفت و تکامل همه سویه در زمینه علوم انسانی و رشته های گوناگون آن همچون تاریخ، باستان شناسی، جامعه شناسی و غیره که خود تابعی از پیشرفت همه جانبه تمدن غرب به شمار می رفت و دوم نیاز کشور های استعمارگر اروپایی همچون انگلستان، فرانسه، اسپانیا، هلند و ... به شناسایی فرهنگ، تاریخ، زبان و شؤونات کشور های

هدف که همان مستعمرات احتمالی آینده باشد» (برزویی، ۱۳۹۶؛ ۱۱۶) می‌شود گفت که دو گونه شرق‌شناسی در راستای هم پدید آمدند که یکی طبیعی و برخاسته از حس دانش پژوهی تمدن غرب با هدف شناخت جهان شرق بود و گونه دوم آن از سوی سرمایه‌داران و استعمارگران بود به منظور شناسایی نقاط ضعف و توانایی کشورهای که برای آن‌ها برنامه‌ریزی شده است. پان‌ترکیسم ریشه در تلاش‌های فکری و شناختی گروه دوم دارد یعنی عمده گروه دوم بیشتر یهودیانی اروپایی هستند که تاریخ ترک‌ها را تقریباً در متن جوامع کاملاً ترکی و بیرون از فضای تمدن اسلام جستجو می‌کنند لذا به دنبال ترسیم تصویری موهبت‌آمیز با هدف آفرینش هویتی تازه برای ترک زبان‌های امروز هستند. مع الوصف بدیهی آن است که «پان‌ترکیسم نیز همانند بسیاری دیگر از ایدئولوژی پان در زمره ناسیونالیسم رمانتیک قرار می‌گیرد که در جوامع گوناگون از طرف گروه کوچکی از جریان‌های سیاسی دنبال می‌شود» (احمدی، ۱۳۸۸؛ ۱۹) البته این در دوره کنونی رمق یافته و گویی به دوره اوج خود نزدیک تر شده است آن هم در ترکیه. پان‌ترکیسم دارای ویژگی‌هایی به شرح ذیل است:

۱) پان‌ترکیسم بیشتر به عنوان یک جنبش ضد پان‌اسلاویسم کار خویش را آغاز نمود و بعداً به سلاحی در دست عثمانی علیه دشمن دیرینه اش روسیه بدل شد.

۲) پان‌ترکیسم ماهیتی الحاق‌گرا داشت و این مهم همان عنصری است که آن را از ناسیونالیسم ترک مد نظر آتاتورک، مجزا می‌ساخت.

۳) پان‌ترکیسم در روسیه تزاری ظهور کرد اما در امپراتوری عثمانی به پان‌اسلامیسم رقابت داشت.

۴) پان‌ترکیسم بر یافتن با ایجاد یک زبان مشترک برای همه گروه‌های ترک تبار، به حداقل رساندن تفاوت‌ها و به حداکثر رساندن شباهت‌ها تأکید داشت که افراطی‌ترین حالت آن، سیاست ترک‌های جوان برای ترک‌سازی اجباری عناصر غیر ترک عثمانی و مشخصاً نسل کشی ارمنه و کوچ و قتل‌کرها بود.

۵) پان‌ترکیسم یک جنبش روشنفکری و نخبه‌گرا بود که دانشجویان و برخی شهرنشینان طبقه متوسط از آن حمایت می‌کردند.

جایگاه و قامت ترکیه در پان‌ترکیسم حائز توجهی جدی است زیرا که هر چه جنبه رمانتیک پان‌ترکیسم بیشتر هویدا شد و رویای تاسیس توران نوین بیشتر باری آرمانی یافت، ترکیه بیشتر هویت و زیست ژئوپلیتیکی خویش را با آن تعریف نمود لذا ترکیه کنونی از حیث ژئوپلیتیک در جنوب شرقی اروپا قرار گرفته که متعاقب فروپاشی شوروی و تشکیل جمهوری‌های نوپدید آسیای مرکزی و نیز قفقاز، خود را حلقه پیوند دهنده میان اروپا و آسیا تلقی می‌نماید لذا بدیهی بود که مطابق چنین دیدگاهی، ترکیه تلاش داشته تا پان‌ترکیسم را اشاعه دهد. لیکن بایستی اظهار نمود که همگرایی حول زبان مشترک ترکی امری قابل تحقق نیست چرا که پراکندگی جغرافیایی و گوناگونی زبان ترکی اجازه پشت سر گذاشتن این محدودیت را نمی‌دهند. «با این حال، پیگیری سیاست همگرایی در قفقاز و آسیای مرکزی شکل و محتوا پیدا می‌کند و به نحوی عمل می‌شود که گویا مقدر است که ترکیه ارتباط بین آسیای مرکزی و قفقاز را به اروپا فراهم سازد. در عمل ترکیه از فورمول امپراطوری عثمانی در مورد تابعیت سریع پیروی می‌کند. به این نحو که بر هر پناهنده دارای

خون ترکی که از آسیای مرکزی، روسیه و چین یا قفقاز آمده باشد امکان اقامت سریع در ترکیه داده می شود» (روشندل، ۱۳۷۵؛ ۷۵).

## ۲) پان ترکیسم و ریشه های آن:

«اسمعیل غصپیرینسکی (۱۸۵۱ - ۱۹۱۴) معلم و ادیب تاتار را باید بنیان گذار پان ترکیسم دانست» (زاره وند، ۱۳۹۹؛ ۱۳) که خواهان اتحاد وحدت تمام ترک های موجود در امپراطوری روسیه بود و در آغاز دولت عثمانی التفاتی بدان نداشت لذا «ظهور پان ترکیسم در دهه های آخر امپراطوری عثمانی از یک سو ناشی از شرایط مساعد خاص بود و از سوی دیگر ناشی از تاثیر روشنفکران داخل خود امپراطوری و رده های ترک های بیرون» (لاندو، ۱۳۸۶؛ ۶۳). در نیمه دوم سده نوزدهم در سرزمین عثمانی به واسطه پویایی های اجتماعی موجود ذهن روشنفکران متمایل به جهت گیری های سکولار گرا شد و به تدریج این گونه بروز یافت که اسلام به عنوان عامل پیوند دهنده ساکنین امپراطوری نمی تواند کافی باشد. این در حالی بود که پان اسلامیسم توسط سلطان عبدالحمید دنبال می شد و حتی قبل از وی نیز جایگاه یافته بود. در پس سقوط سلطان عبدالحمید که پان اسلامیسم را روا می داشت و نیز دشواری فعالیت در روسیه، پان ترکیست هایی که در روسیه به سر می بردند، راهی استانبول شدند و از جمله آنها اسماعیل گاسپیرالی بود لذا مرکز ثقل نهضت پان ترکیسم از روسیه به ترکیه منتقل شد. بدین واسطه «ایده اتحاد ترک زبانان جهان زیر یک پرچم به گرمی مورد استقبال ملی گرایان و محافل حاکمه ترکیه قرار گرفت، به طوری که در آستانه جنگ جهانی اول پان ترکیسم به صورت ایدئولوژی دولتی امپراتوری عثمانی درآمد» (استپانیان، ۱۳۸۴؛ ۴۰).

ناسیونالیسم عثمانی گرا و ترک گرا الگو

های بدیلی بودند که میان روشنفکران و تحصیل کردگان قابلیت اندیشیدن و انتشار داشتند. با چنین آبخوری است که روشنفکران عثمانی سعی در بخشیدن اعتباری جدید به مفهوم ترک داشتند که در گسترده ترین حالت خود فقط می توانست ترک های داخل امپراطوری را مشتمل گردد؛ از این جهت ترک گرایی از پان ترکیسم یعنی ایدئولوژی در حال تکامل میان ترک های بیرونی در همان زمان، متفاوت قلمداد می شد» (لاندو، ۱۳۸۶؛ ۶۴). به موازات جنگ جهانی اول و دوره بعد از آن، ترکیسم و پان ترکیسم قرابت یافته لیکن از نظر وسعت و حوزه شمول تفاوت های بارزی میان این دو وجود داشت. لاندو می نویسد که رهیافت اصلی بسیاری از ترک گرایان این بود که پان ترکیسم تنها یکی از عناصر دیگر رهیافت کلی آنها نسبت به ناسیونالیسم بود، در حالی که پان ترکیست ها معمولاً ترک گرایی را سنگ بنای ایمان خود در تفسیر یک عقیده ناسیونالیستی فراگیر تر در نظر می گرفتند. از سوی دیگر، هم ترک گرایان و هم پان ترکیست ها نقاط مشترک زیادی داشتند که دیدگاه های آنان به ویژه نسبت به گذشته و خوش بینی آنها نسبت به آینده را شامل می شود.

در نیمه دوم قرن نوزدهم گذشته از دولتمردان عثمانی، روشنفکرانی پا گرفتند که نقش درخور توجهی در اصلاحات موجود داشتند که «این افراد در واقع نخبگان و از توده مردم بودند. چند جوان روشنفکر به نام های ابراهیم شناسی، نامق کمال، ضیاء پاشا و احمد مدحت پاشا» (زمانی و دیگران، ۱۳۸۹؛ ۱۴۵) که از تحصیل کردگان در اروپا بوده و «انجمن وطن خواهان را با نام عثمانیان نو تشکیل دادند» (همان). آنها خواهان ایجاد ارتباط و هم سنخیت مابین نهاد های غرب و اندیشه های اسلامی

بودند که البته ناکام مانده و نتوانستند سازگاری مورد هدف را ایجاد نمایند. ذکر آن رفت که گروهی از روشنفکران عثمانی قرن نوزده از جمله نخستین افرادی بودند که مواجهه ای با ناسیونالیسم غربی و البته سکولار داشتند که «عثمانی های جوان» نام گرفته و اولین محفل ناسیونالستی را به وجود آوردند و «معتقد بودند که ناسیونالیسم خواهد توانست روحی تازه در کالبد جامعه ترک بدمد و معضلات آن را حل کند. این گروه مشوق اصلاحات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بود. این اصلاحات که در فاصله سال های ۱۸۳۸ الی ۱۸۸۶ صورت پذیرفت به «تنظیمات» معروف شد» (روحی، ۱۸۳۱؛ ۱۵۹). در اواخر همین قرن و آغاز سده بیستم، گروهی دیگر از روشنفکران دولت عثمانی، راه عثمانی های جوان را دنبال نموده و در تلاش برای حاکمیت ترکان بر کشور های اسلامی بودند لذا در این راستا پان اسلامیسم را در خدمت پان ترکیسم قرار دادند که تحت عنوان «ترک های جوان» شهرت یافتند. در خدمت قرار دادن پان اسلامیسم برای پان ترکیسم از آن رهگذر بود که پان اسلامیسم به عنوان عامل وحدت بخش در سرزمین عثمانی دنبال می شد لکن در دوران ضعف امپراتوری، پان ترکیسم قوت یافته و اتحاد ترک زبان های مسلمان را الگوی سرمشق قرار دادند.

عثمانیان نو معتقد به عثمانیسیم بودند یعنی ملیت های گوناگون [اعراب، ارمنه، کرد ها و ...] در امپراتوری دارای یک وطن عثمانی بوده و همگی ذیل ملت عثمانی موجودیت می یابند. عثمانیان نو در سال ۱۸۷۶ موفق به مستقر نمودن نخستین دولت مشروطه و تصویب نخستین قانون اساسی شدند لیکن عبدالحمید، دو سال بعد مجلس را منحل کرده و استبداد خود را جایگزین آن نمود

لذا عثمانیسیم جای خود را به ناسیونالیسم افراطی ترکی داد که توسط عبدالحمید مورد منع و نیز سرکوب قرار گرفت. ملی گرایان ترک همچنین به راه خود ادامه داده که ترک های جوان نوک پیکان آن بوده و کمیته جمعیت اتحاد و ترقی موثر ترین سازوکار ترک های جوان در راستای تحقق بخشیدن به اهداف شان ارزیابی می شود. پس از مدت زمانی اندک، جمعیت «وطن حریت» به رهبری کمال آتاتورک که در ۱۹۰۶ تاسیس شده بود، به کمیته اتحاد و ترقی پیوست. در سال ۱۹۰۸ کودتایی صورت داده و مشروطه دوم برگزار گشت اما «ترک های جوان پس از سپری کردن یکی دو سالی با اصلاحات نیم بند و مشتی وعده و شعار، به بن بست رسیده و در سر و سامان دادن به مشکلات مبرم کشور عاجز ماندند. مسئله ملی همچنان لاینحل مانده و کماکان به صورت حاد ترین مسئله امپراتوری مطرح بود» (استپانیان، ۱۳۸۴؛ ۴۵). در واقع هدف آنان ترک کردن کلیت امپراتوری عثمانی و نیز اضمحلال دیگر هویت ها بود به گونه ای جمال پاشا [از مقامات دولت ترک های جوان] عنوان داشت که «عثمانیسیم به معنی ترک سازی عناصر غیر ترک امپراتوری عثمانی است». در خارج از مرز ها نیز سیاست های خویش را بر محور پان ترکیسم به پیش بردند و تلاش های توسعه طلبانه خود را محاق فراموشی نسپردند. به موازات این مهم، پان ترک های روسی خواهان مداخله عثمانی در آزاد سازی ترک های روسیه و نهایتاً وحدت سیاسی کلیه ترک زبانان بودند که برای دستیابی به این هدف راه چاره را در نفوذ و رخنه به حزب حاکم و دیوان امپراتوری دیدند لذا افرادی نظیر گاسپیرالی و آقچورا وارد لایه بالایی جمعیت اتحاد و ترقی شدند لذا می بایست «آنچه قبلاً عثمانی بود، اینک ترک

به دنبال شکست عثمانی از ایتالیا در جنگ تریپولی (۱۹۱۱)، بی کفایتی ترک های جوان در اداره امور و دیگر نابسامانی های اقتصادی و سیاسی، حزب حریت و ائتلاف به عنوان جناح مخالف قدرت را در ژوئیه ۱۹۱۲ به دست گرفت که به سرعت خود را در جنگ بالکان دیدند و به سبب فشار های موجود از جبهه غرب، قوای خود را از ایران عقب کشاند. ترک های جوان از آن بهره کافی را بسته و دولت ائتلافی منزوی شد تا اینکه در ۱۹۱۳ ترک های جوان کودتا کرده و پان ترکیست هایی چون انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا در رأس هیأت حاکمه قرار گرفتند. تحت تاثیر جنگ بالکان» شکست ترکیه تاثیر مشخصی در رویگردانی ترک های جوان از وطن عثمانی و جستجوی یک وطن ترکی خالص، یک وطن تورانی داشته است» (استپانیان، ۱۳۸۴؛ ۶۰) لذا به موازات فراهم آمدن بستر جنگ جهانی اول، ترک های جوان پان ترکیسم مناسب تر بن مشی عقیدتی و ایدئولوژی برای خود یافتند. مهم تر از آن ترکیه عثمانی باید نقش پروس را برای آلمان ایفا نمی نمود یعنی چشم ترک های خارج به عثمانی بود که به واسطه ضرورت سیاسی و متحد شدن ملل ترک نشین، بایستی از بالکان تا آسیای مرکزی پرچم کشور توران باد می خورد. با چنین دیدگاه الحاق گرایانه ای بود که عثمانی به استقبال جنگ جهانی اول رفته تا آرمان کشور خویش را محقق گردانند.

«در نوامبر ۱۹۱۴ قوای ترکیه به فرماندهی انور پاشا از مرز امپراتوری روسیه گذشت و اخل قفقاز شد. همزمان با آن، واحدهای دیگری از قشون ترکیه وارد ایران شده و تبریز را اشغال نمودند اما در اوائل ۱۹۱۵ روس ها موفق به عقب راندن ترک ها از

قفقاز و ایران شدند. انور پاشا تنها در نبرد صاری قمیش ۷۵ هزار تن از قشون از ۹۵ هزار نفری عثمانی را از دست داده و خود به استامبول بازگشت» (استپانیان، ۱۳۸۴؛ ۶۹) لذا نخستین گام ترک های جوان برای تاسیس توران به شکست ختم گشت. در داخل آنها سیاستی قهر جویانه را اتخاذ نموده یعنی پاکسازی ترکیه از عناصر غیر موجود در سرزمینی بازمانده از عثمانی که بیشتر از همه متوجه ارامنه و بعدا کرد ها شد. تبلیغات و پروپاگاندا علیه افراد غیر ترک در دستور کار قرار گرفت. شدت این امر در مرتبه ای بود که طلعت پاشا در گفتگو با اعضای سفارت آلمان در استامبول گفته بود که «ما ترک ها وظیفه داریم و می خواهیم از این جنگ استفاده کرده و حساب خود را با دشمنان داخلی به طور کامل تصفیه نماییم» (گیراگوسیان، ۱۹۶۷؛ ۲۶۱). شکست به جمعیت غیر ترک نسبت داده شد و در نخستین گام سربازان ارمنی از ارتش اخراج، بعد به نیروگاه کار اجباری فرستاده شدند و سر به نیست شدند. انور پاشا اینگونه شکست خویش را توجیه می نمود که «در نبرد صاری قمیش ما ضاهرا شکست خوردیم اما در واقع پیروزیم زیرا در طول راه هایی که از جنگل های صاری قمیش تا ارزروم امتداد دارند، اجساد ده ها هزار جوان کرد را به جا گذاشتیم» (ساسونی، ۱۹۶۹؛ ۲۲۲). ترک های جوان نگاه ویژه ای به شرق عثمانی داشتند چرا که از زاویه دید پان ترکی آنها به وجود آمدن ارمنستان یا کردستان می توانست راه توران سد کند لیکن ارامنه خطری بیشتر حائز توجه بود لذا بنابه اولویت آن بود که ترکان جوان نخست با همراه نمودن کرد ها با خود علیه ارامنه با توسل قرار دادن دو گانه کفار ارمنی - اتحاد اسلامی، نتوانستند به پیش رفته و بعدا خود کرد ها هدف قرار داده شدند. بنابراین

در سال ۱۹۱۵ دولت ترکیه به ریشه کن ارامنه پرداخت که اکنون در عرصه بین المللی با عنوان نسل کشی ارامنه از آن یاد می شود. بلافاصله دولت برخاسته از ترک های جوان، شروع به کوچ دادن و همگون سازی اجباری کردها در ولایت های ترک نشین و در نهایت هضم آنها در ملت ترک بود. نکته حائز توجه این است که آنچه مایه تفاوت در سرنوشت کردها و ارامنه شد، ریشه در دو عامل داشت: نخست اینکه کردها مسلح بودند و ادامه دادن سیاست ها ضد کرد ها می توانست منجر به اتحاد و شورش همگانی کردها شود و دوم، در سال ۱۹۱۶ روسیه وارد خاک عثمانی شده بود و ایستادگی در مقابل آن در صورت فقدان حضور نیروهای رزمی کرد ممکن نبود.

### ۳) جایگاه ارامنه در امپراتوری عثمانی :

«حدود پنج میلیون ارمنی که هزاران سال بین قفقاز و مدیترانه سکونت داشتند و حتی قبل از رومن ها اولین ملتی بودند که به مسیحیت گرویدند، در میان سه امپراطوری توزیع شده بودند: روسیه، ایران و عثمانی» (گوست، ۱۴۰۱: ۲۷). آنها عموماً در ایران سازگاری داشته و زندگی آنها در کنار مسلمان شیعه و سنی سپری می شد اما در عثمانی جمعیتی پراکنده در کل قلمرو بودند که برخاسته از حملات بود و به تدریج از شرق به غرب رانده شده بودند. آنها در ولایت های سیواس، ار زروم، خارپوت، دیاربکر، بتلیس و وان سکونت داشتند. در سده های نخستین استیلای دولت عثمانی ارمنی ها در زیست هویتی خویش با مسائل دشواری مواجه نبودند لذا «دولت عثمانی از همان آغاز حاکمیت با پیروان ادیان و مذاهب سخت گیری نداشت و نه تنها در جامعه که در دربار و

نهاد ها و سازمان های دولتی نیز جایگاه مناسبی داشتند» (بارانی، ۱۳۹۸: ۶۱۹) اما در عثمانیه مقامات رده بالا و خدمات نظامی نمی توانست جایگاهی برای ارامنه داشته باشد لذا به بازرگانی و تجارت روی آورده و می توان گفت که نخبگان اقتصادی بودند به گونه ای که «یوهان هنریش کنت فون برنستوف، سفیر آلمان، ارامنه را حامیان اصلی حیات اقتصادی ترکیه می خواند» (گوست، ۱۴۰۱: ۲۸). این در حالی بود که «سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۶۳، آزادی نسبی به آنان داده بود و سلطان عبدالحمید نیز در ابتدای سلطنت، بسیاری از مشاغل و مناصب را به آنها سپرده بود. به طوریکه در سال ۱۸۹۰ ارامنه، اعتبار و نفوذ فراوانی در دولت عثمانی پیدا کرده بودند و بعد ها پیمان های سن استفانو و برلن هم سلطان عثمانی را موظف می کرد تا در اصلاح وضع ارامنه کوشش نماید» (اعتماد سلطنه، ۱۳۷۷: ۲۸) لذا ارمنیان ترکیه در شرایط عموماً خوبی زیست خویش را به سر برده ولو اینکه اقلیت نژادی و دینی بودند اما مهم تر از آن اینکه «مکاتبات صاحب منصبان تزار نشان می دهد که ارمنیان عثمانی نسبت به ارمنیان روسیه از شرایط بهتری برخوردار بودند. از این رو ارمنیان روسیه تزاری به سمت عثمانی سرازیر شده و پناه گرفته اند» (پرینچک، ۱۳۹۰: ۱۷).

در خصوص وضعیت زیستی ارامنه در امپراتوری عثمانی هیچ اجماع فهمی دیده نمی شود و گویی یک دوگانه در این خصوص به وضوح در حرکت اند اما موازی با هم اما از آنجایی که هدف این نوشتار نبوده و نمی تواند باشد، پرداختن به اینکه کدام یک وضعیت حیات و جایگاه اجتماعی ارامنه را به واقعیت نزدیک می سازد و بازسازی دقیق تری بدست می دهد، صرف نظر می شود. به نظر می رسد

که عموم ارامنه وضعیت نسبتاً خوبی داشته و از زیستی قابل قبول برخوردار بودند چرا که عمده منابع و اسناد اشاره به این مهم دارند لیکن روایت‌هایی نیز وجود دارند که مدعای دیگری می‌نمایند؛» قرن‌ها بود که جمعیت ارامنه ساکن در امپراتوری عثمانی، به خصوص در نواحی ارمنی‌نشین آن، زیر سلطه و استبداد ترک‌ها زندگی می‌کردند. ارامنه به عنوان یک جمعیت، تقریباً در همه جای امپراتوری زندگی نا مطمئن و متزلزلی داشتند ولی به خاطر سازش و تطبیقی‌سازی و آموزشی داده شده توانستند با فداکاری زیادی دوام بیاورند» (دوزایاس، ۲۰۰۵؛ ۱۵) لیکن تحولاتی که در اروپا رقم می‌خورد، ارامنه را به این سمت متمایل کرد که انتظار استقلال داشته باشند چرا که از یکسو استبداد سلطان عبدالحمید متوجه آنان بود و دلیل دیگر اختلاف مابین دولت‌های اروپایی بود. ارامنه در قلمرو عثمانی حضوری گرم داشته و نیز همکاری‌های گسترده‌ای با دیوان‌های دولتی داشتند لیکن با تجدید حیات فرهنگی و نیز تلاش روسیه برای ایجاد ملی‌گرایی، به فکر ایجاد استقلال در آمدند لذا «ده‌ها سال پیش که سیاست عبدالحمید مبتنی بر تضعیف ارامنه بود. ترک‌های جوان افراطی تصمیم خود را درباره از بین بردن نهایی ارامنه گرفته بودند و آن را اجرا کردند» (گوست، ۱۴۰۱؛ ۱۰۸).

#### ۴) پیمان سن استفانو و کنفرانس برلین:

پیمان سن استفانو برآمده از شکست عثمانی در مقابل روسیه در جنگ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ بود که به وسیله نیکولاس پاولویچ ایگنیف و الکساندر نلیدوف از سوی امپراتوری روسیه و صفوت پاشا و سعد الله بی از سوی امپراتوری عثمانی بسته شد. این

پیمان تجلی پیروزی سیاست خارجی روسیه بود و این پیروزی واکنش نا مساعد دولت‌های اروپایی را به دنبال داشت و زیر فشار آن کنگره برلین در تابستان ۱۸۷۸ برگزار شد. ماده ۱۶ سن استفانو تأکید می‌داشت که دولت عثمانی باید بی‌درنگ اصلاحات خواسته شده در مناطق ارمنی‌نشین انجام داده و امنیت ارمنیان را تأمین دارد. با برپایی کنفرانس برلین و در نتیجه ماده ۶۱ آن، وضعیت ارامنه مورد توجه قرار گرفت اما به طوری متفاوت و متن آن بدین شرح است: «باب عالی تعهد می‌کند بدون گذراندن وقت، در مورد اصلاحات و آبادانی مورد نیاز ولایات ارمنی‌نشین اقدام کند و امنیت ارمنیان را در چرکس‌ها و کرد‌ها تضمین کند. باب عالی متعاقباً به طور مرتب، تصمیماتی را در این زمینه اتخاذ می‌کند، به آگاهی قدرت‌های ناظر بر اجرای معاهده برساند». جایگزینی ماده ۱۶ سن استفانو با ماده ۶۱ کنفرانس برلین گواه از آن دارد که نخست بر مبنای سن استفانو نیروی‌های روسیه تا اجرای کامل اصلاحات توسط دولت عثمانی به مدت شش ماه در ولایات ارمنی حضور داشتند و زمامداران عثمانی بیشتر تحت فشار قرار می‌گرفتند اما کنفرانس برلین چاره‌ای جز خروج نیروهای روسی از آن‌ها به صورت بی‌درنگ باقی نگذاشت و در نتیجه آن هیچ نیرویی نبود که دولت عثمانی را وادار به اصلاحات نماید. دوم اینکه کنفرانس برلین با حذف اصلاحات موجود در پیمان سن استفانو، حل مسئله را به عبدالحمید محاله داشت و هویدا بود که شخص سلطان چگونه به اوضاع دامن خواهد زد. «قدرت‌های بزرگ با واگذاری مسئله اصلاحات ارمنی به سلطان عبدالحمید دوم، اصلاحات ارمنستان غربی را به شکست کشاندند. سلطان اصلاحات را آغاز نکرد و در ارمنی ستیزی، اقدامات کارآمد تر و خطرناک‌تری

کرد ... سلطان عبدالحمید، پس از کنگره برلین، سوار نظام حمیدیه را تشکیل داد که کار اصلی اش کشتار و در پییم و وحشت انداختن ارمنیان بود. او آوردن نام «ارمنستان» را در قلمرو امپراتوری عثمانی منع کرد و کشتارهای سال های ۱۸۹۴ الی ۱۸۹۶ را سازمان داد» (هوهانیسیان، ۱۳۸۷؛ ۱۸۵).

در روایتی کلی تر، پس از کنفرانس برلین روسیه جهت گسترش نفوذ خود در آسیای صغیر و پیگیری منافع خود به ارمنه فشار وارد آورد ولی چون ارمنه برخودار از ملیت گرایی فزونی خواهی بودند مقاومت نمودند. روسیه در این شرایط خود را در کنار دولت عثمانی دید و به تحریک و البته تشویق آن علیه ارمنه پرداخت. بنابر روایت بدست آمده از آرشیوهای دولتی روسیه تزاری، «مسئول اصلی جنگ میان دولت ها و مجادله ارمنی - مسلمان؛ در هر دو مورد دولت امپریالیستی غرب و روسیه تزاری هستند. دولت های بزرگ که خواستار تقسیم خاک دولت عثمانی در میان خود بودند با ایجاد و تحریک تشکل های ناسیونالیست متعصب ارمنی آنان را به سمت جنگ راندند» (پرینچک، ۱۳۹۰؛ ۱۵) بنابراین طبیعی به نظر می رسد که نتیجه تحریکات بیرونی و خشونت زا چه خواهد بود و «ارمنه هم که در خاک عثمانی سکونت داشتند، با امید واری به کمک انگلستان دست بکار اقدامات تروریستی در جهت ایجاد یک نهضت ملی شدند» (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۷؛ ۲۸). کنفرانس برلین و دخالت های انگلستان در مخالف با روسیه مورد توجه بورژوازی ارمنی قرار گرفت و خیال «ارمنستان بزرگ» در ذهنیت آنها جای یافت. بنابراین کنفرانس برلین به مسئله ارمنه ماهیتی بین المللی داد و همین امر حساسیت حضور آنها را در خاک عثمانی دو چندان نمود. اما «دولت عثمانی با کشتار ارمنه و

کاهش نفوس آنان، سعی داشت از زیر بار اجرای ماده ۶۱ کنفرانس برلین و همه برنامه های تحمیلی اصلاحات شانه خالی کند» (پاپازیان، ۱۳۸۸؛ ۲۰). فلذا امپراتوری با درخواست خود مختاری ارمنه مخالفت نمود و اصلاحاتی را پذیرفت که قرار بود از انجام آن امتناع ورزد. «در سال ۱۹۱۴ عبدالحمید به بهانه اینکه ارمنه به تحریک روس ها، در عثمانی خرابکاری می کنند و ادعای استقلال دارند، دستور کشتار ارمنه را صادر کرد. در مدت دو سال حدود سیصد هزار ارمنی به طور فجیعی به قتل رسیدند» (زمانی و دیگران، ۱۳۸۹؛ ۱۴۹). می توان مدعی شد یکی از علل اقدام مذکور این بوده است که دولت عثمانی با اضمحلال ارمنه، دخل و تصرف دولت های اروپایی را خاتمه دهد. از دیگر سو «مورخان ترم همچنین استدلال می کنند در حالی که خاور میانه با جنگ جهانی اول دست و پنجه نرم می کرد و دولت عثمانی با خطر فروپاشی و تجزیه روبه رو بود در درون دولت، اعضای دو گروه ناسیونالیستی دست به مبارزه مسلحانه علیه دولت عثمانی زدند؛ یکی ارمنه و دیگری شورش عرب ها در ضرق آناتولی» (امیدی و رضایی، ۱۳۹۲؛ ۶۴) که بعدا اقداماتی دیگری نیز توسط ارمنه رقم خورد.

## ۵) نقش عوامل خارجی:

«در روز دوم اوت ۱۹۱۴ پس از آنکه دولت های عثمانی و آلمان پیمان اتحاد بسته و موافقت نامه امضا کردند و فشار های سیاسی آلمان افزایش یافت، شرکت عثمانی در جنگ جهانی اول، در کنار قدرت های مرکزی قطعی شد» (کایزر، ۱۳۸۴؛ ۳۱). در ۲۹ اوت ۲۰۱۴ دولت عثمانی به بنادر روسیه در دریای سیاه حمله نمود و علیه جبهه مخالف اعلام جنگ نمود. در این حین حمله ای خارج از برنامه ریزی علیه ایران

صورت داد که موضع خویش را بی طرفی اعلام کرده بود، صورت یافت که در نتیجه آن تبریز اشغال شد. در فوریه ۱۹۱۵ ارتش سوم عثمانی متحمل شکستی سنگین شد و سربازان عثمانی مجبور به فرار از خاک ایران شدند.

در اثنای این وضعیت ارامنه مناسبات خویش را با روسیه کاهش داده بودند که دو دلیل عمده داشت: نخست اینکه آنها انگلستان را حامی را خویش یافته بودند و دیپلماسی آنان خیال ارمنستان بزرگ را تزریق می کرد. دوم اینکه با کنفرانس برلین و مصوبات بر آمده از آن قدرت روسیه تا حد زیادی تضعیف شد و به نسبت انگلستان حامی ضعیف تر در مقابل دولت عثمانی بود. از دیگر سو انگلیسی ها نمی خواستند که ارامنه در سیاست های خاور میانه ای روسیه بکار گرفته شود لیکن و از دیگر سو، جایگاه ارامنه برای تحقق سیاست های انگلستان در امپراتوری عثمانی راهبردی قلمداد نشد که برخی دلیل آن قرارداد های پنهانی مابین انگلستان و عثمانی دانسته اند. «بر اساس این قرار داد ها انگلستان در مقابل حفظ ترکیه از روسیه، قبرس را از ترکیه گرفته بود. به این دلایل انگلستان بعد از قطع حمایت روس ها از ارمنیان، آنان را بدون حمایت ول کرد و ارامنه را به حمایت ترکیه ای سپرد که نقش ارامنه را در بازی دولت های بزرگ فهمیده بود. بدین ترتیب فشار ترکیه بر ارامنه آغاز شد» (پرینچک، ۱۳۹۰؛ ۳۳). بدین واسطه بورژوازی ارمنی، با از دست دادن شانس خویش جهت تحقق «ارمنستان بزرگ» دست به اعمال انتقام جویانه و حتی تروریستی زد. در این حین بود که احزاب هینچاک و داشناک (داشناکسیتیون) موجودیت یافتند که هدف برین آنان محاق گردانیدن «ارمنستان بزرگ» بود اما از آنجایی که این امر ممکن نبود، غایت

معقول خویش را جلب نظر دولت های بزرگ خصوصا اعضای کنفرانس برلین و اجرای ماده ۶۱ بود که قبلا پذیرفته بودند اما این ماده را همه دولت عثمانی و دولت های اروپایی به فراموشی سپرده بودند. داشناک اقدام به تشکیل گروه های انقلابی کرد که این گروه ها می باید با دولت عثمانی و تمامی مللی که مانعی بر سر این غایت بودند، به مبارزه می پرداختند. در دهه ۱۸۹۰ حزب هینچاک از صحنه خارج شده و فقد داشناک باقی ماند.

روسیه در توالی ناکامی برآمده از کنفرانس برلین، در حال روسی کردن قفقاز جنوبی بود و آشکارا با استقلال و نیز به دست دادن مناطقی به ارامنه به عنوان امتیاز ممانعت می ورزید که دلیل آن تجربه بلغارستان بود. بلغارستان استقلال خود را به کمک روسیه تزاری بدست آورده بود اما خواستار عدم وابستگی به روسیه شد لذا از تکرار آن توسط ارامنه هراس داشت و ایجاد بلغارستان جدید را بر نمی تابید. آلمان نیز تحت زعامت ویلهلم دوم، آشکارا از سلطان عبدالحمید حمایت کرد چرا که خواستار بدست آوردن خط آن بغدا بود. «تغییر موضع اروپا در قبال به اصطلاح مسئله ارمنستان که از سر تفنن بود، وضع اسفبار ارمنی های ترکیه را وخیم تر می کرد. سیاست های نا هماهنگ و اغلب متناقض قدرت های اروپایی نه تنها آلام ارمنی را التیام نبخشید، بل سوء ظن سلطان را نسبت به اوضاع ارمن دو چندان کرد» (هوانسیان، ۱۳۹۷؛ ۲۱)

بورژوازی متعصب و البته سرخورده ارمنی، به واسط ناکامی های موجود و عدم تحقق اهدافی که در نظر داشتند به طرز خیره کننده ای، سیاست های خویش را تغییر دادند. به بیانی رسا تر، داشناک شروع به همکاری با احزاب مخالف عثمانی و احزاب انقلابی داخل عثمانی کرد. در سال

۱۹۰۷ کنگره ای از احزاب مخالف دولت عثمانی در پاریس برگزار گردید که داشناک نیز در آن حضور داشته و کودتا علیه سلطان عبدالحمید مورد توافق کلیه طرفین واقع شد لیکن پس از وقوع آن «تنها انتظار داشناک ها برآورده نشد. وضعیت ارامنه مطلقا تغییری نکرد و دوایر سیاسی ارمنی دوباره با تغییر جهت، بار دیگر به طرف روسیه ای که بار اول به آن متمایل بودند، چرخیدند» (پرینچک، ۱۳۹۰؛ ۳۴). روسیه نیز انتظار آنان را می کشید چرا که با قطعی شدن جنگ جهانی اول ارمنیان قرار گرفته میان روسیه و دولت عثمانی، حائز اهمیت روز افزونی بودند. در ۱۹۱۳ روسیه که با بورژوازی ارامنه پیوند داشت، خواستار اصلاحات در ولایت های شرقی عثمانی شد که پس از کشمکش هایی که روی داد، در ۲۶ ژانویه ۱۹۱۴ دولت عثمانی قائل به پذیرفتن و اجرای اصلاحاتی شد که آزادی هایی را برای ارامنه رقم می زد و نقش روسیه در اجرای این رفرم ها به عنوان ناظر مورد توافق بود. با شروع جنگ جهانی اول، وضعیت ارامنه به دشواری گرایید و آنان شروع به فعالیت هایی داشتند که مورد مرحمت دولت عثمانی نبود لذا آنها را به بین النهرین کوچاند. «به خاطر این جنگ ارمنی ها مجبور به ترک آناتولی شرقی شدند. در این جنگ ۳۰۰ هزار نفر کشته شدند، ۳۰۰ هزار نفر در راه بین النهرین جان باختند و ۲۰۰ هزار نفر به روسیه متواری شده و ۴۰۰ هزار نفر به اسلام گرویدند و بدین صورت ارمنستان ترکیه خالی از ارمنی شد» (پرینچک، ۱۳۹۰؛ ۳۵). سپس انقلاب بلشویکی روسیه در ۱۹۱۷ معادلات مسئله ارامنه را دستخوش دگرگونی قرار داد. نقش دیگر دولت خارجی، پشتیبانی آلمان و بعضا همیاری آنان در خصوص کوچ اجباری ارامنه لذا بنابر اسناد موجود، نکته جالب توجه این است که «آلمان نیز در قتل عام

های ارامنه دست داشته است. دولت آلمان با نوشته ای مخفی که در ۴ ژوئیه ۱۹۱۵ به دولت عثمانی ارسال کرده از برنامه کشتار ارامنه حمایت کرد» (پاپازیان، ۱۳۸۸؛ ۲۴) و حتی سفیران آلمان را مشوق نسل کشی دانسته و برخی اعتقاد به دخالت و البته شرکت آنان در نسل کشی دارند.

## ۶) پان ترکیسم و آباء آن علیه ارامنه:

قبل از دوره ترک های جوان که عبدالحمید سلطان بود، مشکل حکومت عثمانی با ارامنه به شرح جنبش آزادی خواهی ارمنستان عثمانی بود، بر خاسته از اصلاحاتی که می بایست در در عثمانی صورت می گرفت و دولت های خارجی علی الخصوص روسیه و انگلیس آن را به عنوان حربه ای علیه عثمانی استفاده نمودند. سیاست عبدالحمید اگرچه مبتنی بر کشتار و خنثی کردن خطر استقلال ارامنه بود اما «در دوره ترک های جوان، همزمان با رشد بورژوازی ترک و رقابتش با بورژوازی ارمنی برای قبضه کردن تجارت آسیای صغیر، مسئله ارمنیان امپراتوری عثمانی به صورت پیچیده تری درآمد؛ بدین معنی که تضاد بورژوازی ترک و ارمنی ساکن شهر های ترکیه با موضوع پیکار آزادی خواهانه توده های ارمنی ساکن ارمنستان آمیخته شد. اینک ترک های جوان ضمن توسل به ایدئولوژی پان ترکیسم می خواستند تمامی مشکلات خود را در رابطه با ارمنیان یکجا و به طور نهایی حل کنند. ترک های جوان به خود حق می دادند که به بهانه حل قطعی مسئله ارمنی (که از نظر ایدئولوژی پان ترکیستی آنان مسئله ای حیاتی محسوب می شد)، اقدام به نابودی تمامی ارمنیان نمایند» (استپانیان، ۱۳۸۴؛ ۷۰). ارامنه تصور داشتند که با پایان سلطنت عبدالحمید دوم اوضاع آنها بهبود خواهد یافت لیکن با

دست به قدرت شدن ترک های جوان خلاف آن روی داد. بر این مناسبت که «بازه زمانی ۱۸۷۸ - ۱۹۲۳ را می شود روند در دست اقدام به نسل کشی دانست که با سه فاجعه ی عظیم علیه جمعیت ارمنی بارز شد» (آکچام، ۱۳۹۹؛ ۴۶).

به واسطه کودتای ترک های جوان در جولای ۱۹۰۸ عبدالحمید دوم از تحت پایین کشیده شد اما عبدالحمید در طی کودتایی دولتی در ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ دوباره به تخت سلطنت جلوس کرد و بعد ترک های جوان به واسطه سپاهی که سالونیک داشتند، عبدالحمید را خلع ید نموده و محمد رشاد پنجم را به تخت نشاندند. ترک های جوان در کودتای دوم خود جسور تر شدند و عملاً سعی در تحقق رویای توران نوین داشتند. ذیل دست یابی به ایجاد توران، نخستین سیاست آن ها ترک سازی اجباری و هضم دیگر هویت های غیر ترک در داخل مملکت عثمانی بود اما این قبل از دست زدن به خشونت آمیز ترین گزینه ممکن بود؛ بنابراین «درک عمیق پدیده نسل کشی ارمنیان بدون روشن ساختن سیاست ترک سازی اجباری ترک های جوان و تشکیل یک حکومت ترک خالص از نظر قومی، که شالوده سیاست ترک های جوان بود ممکن نیست» (هوهانیسیان، ۱۳۸۷؛ ۱۲۵). مع الوصف، یک همسویی ذاتی و امتداد قابل اجماع میان سیاست سلطان های عثمانی و ترک های جوان در قبال غیر مسلمانان در قلمرو عثمانی وجود داشت لیکن یک تفاوت اساسی و عموماً به عنوان وجه تمایز این دو نمایان است؛ سلاطین عثمانی به مرکزیت عبدالحمید دوم سیاست سرکوب و کشتاری تا حد امکان، کم در قبال ارمنه داشتند. این درحالی بود که ترک های جوان راه حل خویش را حول حذف فیزیکی ارمنه به طور عام جستجو

می کردند. قتل های متناوبی که در دوره عبدالحمید به تاسی از استقلال خواهی ارمنه صورت گرفت، نتوانست شالوده وضعیت ارمنه را دستخوش نیستی گرداند. مقدم بر این تلاش بزرگ، میل ترک های جوان به ترک سازی اجباری غیر ترک ها و تشکیل یک حکومت تاما ترکی بود که می توانست مقدمه ای بر شکل گیری و پی ریزی توران بزرگ [نوین] باشد. دولتی که ترک های جوان شکل داده بودند، اصلی ترین ابزار آنها جهت اجرا و ارزیابی پان ترکیسم و برنامه های برخاسته از آن بود لذا «ترک های جوان با انصراف از نظریه ملت عثمانی، که از سوی ملت های امپراتوری مطرود و بی اعتبار بود، طرح ترک سازی اجباری را در پیش گرفتند و پیگیرانه در سراسر قلمرو امپراتوری به کار بستند» (هوهانیسیان، ۱۳۸۷؛ ۱۲۸). این امر به واقع، ریشه در ساختار شکننده و البته ساختگی عثمانیسم داشت که نمی توانست موجبات وحدت ملی را فراهم سازد. ترک های جوان با اشراف به چنین خلأیی بود که به دنبال محرکه و عنصری نیرومند تر جهت وحدت ملی بودند یعنی ترکیسم. بدیهی می نمود که مقاومت در برابر آن می تواند ناخرسندی های وسیعی برای اقلیت ها بیافریند، چنانکه بدواً بر آن صحنه گذاشته بودند لذا «طراحان ترک سازی اجباری می پنداشتند ملت های غیر ترک داوطلبانه از ملت خود روی می گردانند و می گفتند اگر چنین نکنند، سرپا نابود می شوند» (هوهانیسیان، ۱۳۸۷؛ ۱۳۳) که همانگونه نیز به واقعیت رسید. بنابراین آنچه ترک های جوان را به این سو متمایل داشت تا نسل کشی را به عنوان آخرین گزینه روی میز رجوا دارند، ضدیت با ترکیسم و نیز تفاوت در برابر آن برای هضم شدن دیگر هویت ها بود.

به علاوه پان ترکیسم و رویای امپراتوری توران نوین، ارامنه را جدی ترین مانع راهی می دید که بایستی تهمیدی برای آن وجود می داشت. «سد ارمنی» بر سر راه پان ترکیسم بایستی برداشته می شد لیکن سیاست ترک سازی اجباری نتوانست به موفقیت بینجامد لذا خالص سازی مملکت عثمانی و ترکیزه کردن همه اقوام و اقلیت ها با پان ترکیسم پیوندی تاریخی یافت. بنابراین «طرفداران وقوع نسل کشی یک جانبه ارامنه معتقدند که پان ترکیسم به قتل عام مبادرت نمود چون ارمنیان همچون دیواری آهنین میان ترک های عثمانی و ترک زبانان قفقاز که هیچ گونه پیوند نژادی با آنان ندارند و ترکان آن سوی دریای خزر بودند، قرار گرفته بودند» (ملکمیان، ۱۳۹۴: ۲۵). مع الصف و متعاقبا ذیل آنچه به رشته تحریر درآمد در این گفتار، می توان پنج دلیل عمده برای ضرورت نسل کشی ارامنه توسط ترک های جوان معرفی داشت:

- ۱) شکست و ناکامی سیاست ترک سازی اجباری (ضدیت با ترکیسم)
- ۲) چشم انداز نژاد پرستانه تشکیل حکومت ترک خالص [به واسطه پان ترکیسم]
- ۳) ضرورت بر برچیدن مانع ارمنی از سر راه پان ترکیسم و تاسیس توران نوین (سد ارمنی: مهم ترین دلیل)
- ۴) کاهش خطر تجزیه عثمانی و تلاش برای حفظ قلمرو
- ۵) جلوگیری احتمالی از دخالت کشور های اروپایی در امور داخلی امپراتوری

| گروه های نژادی | بغداد   | دیاربکر | ارزنوم  | الاریغ  | سنواس   | وان     | مجموع     | %    |
|----------------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|-----------|------|
| ارمنیان        | ۱۸۰,۰۰۰ | ۱۰۵,۰۰۰ | ۲۱۵,۰۰۰ | ۱۶۸,۰۰۰ | ۱۶۵,۰۰۰ | ۱۸۵,۰۰۰ | ۱,۰۱۸,۰۰۰ | ۳۸,۹ |
| ترک ها، ۱      | ۴۸۰,۰۰۰ | ۷۲,۰۰۰  | ۲۶۵,۰۰۰ | ۱۸۲,۰۰۰ | ۱۹۲,۰۰۰ | ۴۷,۰۰۰  | ۸۰۶,۰۰۰   | ۳۰,۸ |
| کرد ها، ۲      | ۷۷,۰۰۰  | ۵۵,۰۰۰  | ۷۵,۰۰۰  | ۹۵,۰۰۰  | ۵۰,۰۰۰  | ۷۲,۰۰۰  | ۴۹۹,۰۰۰   | ۱۹,۱ |
| اقوام دیگر، ۳  | ۳۰,۰۰۰  | ۶۴,۰۰۰  | ۶۸,۰۰۰  | ۵۰,۰۰۰  | ۱۰۰,۰۰۰ | ۴۳,۰۰۰  | ۲۹۰,۰۰۰   | ۱۱,۱ |
| مجموع          | ۳۸۲,۰۰۰ | ۲۹۶,۰۰۰ | ۶۳۰,۰۰۰ | ۴۵۰,۰۰۰ | ۵۰۷,۰۰۰ | ۳۵۰,۰۰۰ | ۲,۶۱۵,۰۰۰ | ۱۰۰  |

۱ شامل قریان  
۲ شامل مردم زازا  
۳ لشواری ها (نسطوری، کلیسای کلدانی، چرکس، مردم یونانی، ایزدیان، فارسی زبانان، لازها، کولی)

تعداد افرادی که کشته شده اند در اسناد متفاوت، کم تعارض نیست لیکن عموماً حول قتل عام یک و نیم میلیون نفر گویی قراردادی نانوشته وجود دارد برای کشتار سال ۱۹۱۵ به بعد لذا «بر طبق آمار اسقف اعظم ارامنه در در استانبول از دو میلیون و صد هزار ارمنی ساکن در امپراتوری در سال ۱۹۱۲ تنها ۷۷,۴۳۵ نفر در سال ۱۹۲۷ باقی ماندند» (دوزایاس، ۲۰۰۵: ۵). لیکن تعداد کل تلفات همچنان مورد مناقشه است. ارامنه بر یک و نیم میلیون نفر و ترکیه به سیصد هزار نفر تاکید دارند اما انجمن بین المللی محققان نسل کشی تعداد آنان بالغ بر یک میلیون نفر ارزیابی می کند. بدست دادن برآورد های موجود می توان ابعاد این مهم را روشن تر سازد. ساموئل کوکس سفیر آمریکا در قسطنطنیه بین سال های ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶ جمعیت ارمنیان در امپراتوری عثمانی را ۲,۴۰۰,۰۰۰ نفر ذکر کرده است.<sup>۳</sup> پروفیسور جاستین مک کارتی در کتاب (مسلمانان و اقلیت ها) مهاجرین ارمنیان از ارمنستان غربی به کشورهای دیگر را ۸۱۰,۸۸۰ نفر تخمین زده است.<sup>۳</sup> سرشماری جمعیت ارمنستان غربی بر اساس داده های آرنولد جی. توینبی در سال ۱۹۱۲:<sup>۳</sup>

بر بنیه شواهد، می توان نسل کشی ارامنه را به دو مرحله اساسی تقسیم نمود: مرحله نخست آن از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ که دولت ترک های جوان «قتل عام بیش از یک و نیم میلیون نفر از ارامنه را برنامه ریزی کرد و یک میلیون نفر از ارامنه نیز آوراه شدند و در نقاط مختلف جهان پخش شدند» (مارگاریان، ۲۰۱۴: ۷). مرحله دوم آن با حمله به ارمنستان و الحاق بخش هایی از خاک آن رقم خورد که در سال ۱۹۱۸ تاسیس شده بود و به علاوه ترک ها پس از اتمام جنگ جهانی نخست از بازگشت ارامنه به موطن خویش البته سابق آنها، جلوگیری به

عمل آوردند. «ارمنیان امپراتوری عثمانی، پیش از جنگ جهانی (به جز ارمنیان پروتستان) حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر بوده اند و در ۱۹۱۷ شمار همه ارمنیان به جا مانده در ۲۳ ولایت (از همه مذاهب و فرق) سیصد و پنجاه هزار تا چهار هزار نفر بوده است» (صارافیان، ۱۳۹۴: ۲۴) لذا برابر با ۷۷ درصد از ارمنه از بین رفته بودند. آمار کشته شدگان ارائه شده توسط کشیش یوهان لپسیوس مبلغ مذهبی آلمان<sup>۳۳</sup> جالب توجه است:

(کیلکیه و سوریه شمالی کل جمعیت ۲۴۲'۹۵۰ نفر. تعداد کشته‌ها و تبعیدی‌ها ۲۳۸'۹۵۰ نفر)

(آناتولی شرقی (شش ولایت ارمنی ترکیه)، کل جمعیت ۱'۰۵۸'۰۰۰ نفر، کشته‌ها ۸۱۷'۶۰۰ نفر)

(آناتولی غربی (بورسا، ازمیر، آنکارا، قونیه)، کل جمعیت ارمنی ۳۳۷'۰۰۰ نفر، کشته‌ها ۳۰۹'۸۰۰ نفر)

(بخش اروپایی ترکیه (استانبول، ادرنه)، کل جمعیت ارمنی ۱۹۴'۰۰۰ نفر، کشته‌ها ۳۰'۰۰۰ نفر)

(سوریه، فلسطین، بغداد. تعداد کشته شدگان: ۱۳'۵۰۰ نفر)

منطبق با ارزیابی ایشان کل ارمنیان کشته شده فقط در سال ۱۹۱۵، ۱'۳۹۶'۳۵۰ نفر بوده است. بنابراین در مرحله اول نسل کشی مطابق با مفصل بندی ما که بیشترین تعداد از ارمنه در مرحله اول متوجه مرگ شدند، دولت ترک های جوان زعامت سیاسی مرد بیمار اروپا در دست داشتند و مشروعیت خویش را متکی بر پان ترکیسم استوار ساخته بودند و ذهنیت کارگزاران دولت ترک های جوان [به رهبری جمال پاشا، انور پاشا و طلعت پاشا به عنوان عامل

اصلی نسل کشی] شکل یافته از عناصر و مولفه های بنیادین پان ترکیسم بود. به علاوه ایدئولوژیی که پراگماتیسم تهاجمی کارگزاران دولت ترک های جوان [پان ترکیسم] تغذیه می داد، خود به عامل تشدید کننده ضدیت و عدم سازش با ارمنه بدل گشت لذا پان ترکیسم بر موج ضدیت تاریخی و مقابله خشونت خواسته با ارمنه که مسبوق به سابقه ای عمدتاً طولانی مدت بود، سوار شده و معادلات را به گونه ای نتیجه بخشیدند که نخستین و نیز عینی ترین گام برای تائیس توران نوین به نظر برسد و همانگونه نیز شد. در تائید این مدعای وینستون چرچیل در کتاب بحران جهانی اشعار می دارد که در این شکی نیست که طرح این جنایت و اجرای آن به دلایل سیاسی بوده است. فرصتی پیش آمده بود تا یک نژاد مسیحی کذهب را که با نظرات دولت ترکیه مخالف بود و حتی آرزو هایی در سر می پروراندند که برآوردن آنها جز به زیان ترکیه امکان پذیر نبود و از دیدگاه جغرافیایی نیز حایل بین ترکان عثمانی و ملت های مسلمان قفقاز بودند، از بین ببرند ... پیروان پان ترکیسم فکر کرده اند که حتی اگر قسطنطنیه سقوط کند و ترکیه در جنگ مغلوب شود، از بین بردن ارمنستان مزیتی همیشگی برای آینده نژاد ترک در بر خواهد داشت<sup>۲۹</sup>. در اکتبر ۱۹۱۸ دولت مغلوب عثمانی علاوه بر تسلیم شدن در شکوه گاه متفقین، از یک سو به دلیل اینکه مبدا شرایط سخت تری علیه امپراتوری به اتمام رسیده رمق یابد و از دیگر سو برای ایجاد وجهه ای مطلوب تر از خود و فرونشاندن خشم دولت های اروپایی [بریتانیا، فرانسه و روسیه] اقدام بر پایی دادگاهی برای علاملان نسل کشی کرد. این امر نشأت یافته از اعلامیه سه کشور قبل الذکر جهت محکومت نسل کشی صورت پذیرفته توسط ترک های

جوان در ۲۳ می ۱۹۱۵ بود. دولت عثمانی با این اقدام در پی متبادر سازی این تصویر بود که نسل کشی توسط عده ای قلیل از ترک ها صورت پذیرفته و نه همه آنان و در موازی با آن سردمداران حزب اتحاد و ترقی از گردونه رقابت های آینده خارج شوند لیکن چهره های اصلی حزب و مجریان نسل کشی قبل از آن به اروپا گریخته بودند. مطابق با محاکماتی که در ۱۹۱۹ صورت گرفته، مقامات وقت سعی در این داشتند که اعضای ارشد یا همان کارگزاران دولت ترک های جوان [دولت وقت ترک های جوان] عامل کشتار شناسانده شود اما نکته بسیار حائر اهمیت این است که نقش پان ترکیسم به حاشیه رفت که سه دلیل می توانست داشته باشد: نخست اینکه ترک های جوان تماماً تلاش نمودند که نام حزب و مهم تر از آن پان ترکیسم خدشه دار نشود و جنایت را متوجه افراد سرکش و منفرد دانستند. دوم اینکه با شکست سنگین امپراتوری عثمانی، قابلیت پان ترکیسم در وحدت حداکثری ملت های ترک و نیز تاسیس توران نوین را به محاق فراموشی سپارد و در نهایت سوم ترکیه به عنوان بازمانده و میراث بر امپراتوری عثمانی روایت نسل کشی را پذیرفته و سعی در این داشته است که نقش پان ترکیسم در دولت ترک های جوان را به حاشیه برده یا به تعبیر رسا تر شرکوب و کشتار ها فقط متوجه افراد کند تا پان ترکیسم به عنوان روح آگاهی بخش دولت ترک های جوان و ایدئولوژی حکومتی که منبعی برای مشورعت خودشان نیز می دانستند و تا کنون توانسته حیات خویش را حفظ کند تا آرمان توران همچنان زنده بماند، از اشتباه مبرا باشد.

### نتیجه:

تراژدی بزرگ جدیتی بسیاری از محققان و

پژوهشگران حاذق را به دنبال داشته است و در هر دوره بر اساس اسناد و آرشیوی که گاهها بدست داده می شود، لایه های از نسل کشی ارامنه را مورد واکاوی قرار داده اند لیکن به نظر می رسد که هنوز خلأهایی دیده می شود که نقشی پان ترکیسم در کشتار عظیم سال دوم جنگ جهانی اول از قبیل آنها می باشد. به تعبیر نویسنده، پان ترکیسم خط مشی سیاست های ملی گرایانه ترک های جوان در خصوص همگون سازی امپراتوری عثمانی و نیز امحاء دیگر اقوامی بود که غیر ترک بودند و قامتی کمتر شوونیستی داشت که نتوانست موفقیت کسب کند و ارامنه در انتها توان خود مقاومت نمودند. در تابستان ۱۹۱۴ با بالا گرفتن درگیری و جا گرفتن جنگ جهانی اول بود که دولت های اروپایی توجه ویژه خویش را معطوف به جنگ نمودند و دولت وقت عثمانی (ترک های جوان) تصمیم گرفت تا مسئله ارامنه را برای همیشه حل نماید. دولت ترک های جوان با هدف پیاده کردن سیاست های نشأت گرفته از پان ترکیسم، رویای تشکیل حکومت بزرگ ترک ها را داشتند (توران نوین) که بخشی از ایران را نیز در بر می گرفت. «در این بین ارمنیان و سرزمین ارمنستان غربی همچون سدی در راه پیوستن ترک های عثمانی بر ترک زبان های قفقاز که هیچ پیوند نژادی با آنان ندارند و ترکان آن سوی دریای خزر به شمار می رفتند» (یونانسیان، ۱۳۹۴؛ ۳) لذا جمعیت ارامنه را «بر پایه طرح و برنامه ریزی منسجم سران امپراتوری عثمانی و در ادامه سیاست های پان ترکی حزب اتحاد و ترقی، ملقب به ترک های جوان، نابود کرد» (یونانسیان، ۱۳۹۴؛ ۳).

دولت ترک های جوان به واسطه شرایط و موقعیت که پان ترکیست ها برای پان

ترکیسم ایجاد نموده بودند، رسالتی تاریخی برای خویش به صحنه آوردند یعنی رویای تاسیس توران نوین با محوریت دولت عثمانی و قفقاز که بعداً به کلیه ترک زبانان مسلمان گسترش می یافت لکن در راستای تحقق این ایده ارامنه هم به جهت پذیرفتن ایدئولوژی پان ترکیسم در حوزه ذهن توسط ارامنه و نیز به سبب جدا انداختن ترک های عثمانی از ترک های قفقاز و آسیای میانه (تشکیل سد ارمنی) به واسطه موقعیت جغرافیایی خود یعنی حوزه عینی، عملاً امکان سازگاری به طور مطلق از بین رفت. در این اثنای، شرایط خاور میانه و قرار گرفتن در آستانه جنگ جهانی اول، توسط ترک های جوان قابلیت به نظر رسید که می توانست مسئله سد ارمنی را یکبار برای همیشه در تاریخ امپراتوری عثمانی به نتیجه دلخواه برساند. پیشینه روابطی که حول ارامنه نظج یافته بود و جایگاه ارامنه در امپراتوری عثمانی آشکار ساخت که گرچه صحنه بین الملل و معادلات آن در حال باز اندیشی بود، نتوانست پیامدی ایجابی برای ارامنه داشته باشد لیکن این پان ترکیسم بود که به واسطه تجلی تام آن در کارگزاران دولت ترک های جوان بر ضرورت حل سد ارمنی استدلال می نمود لذا پان ترکیسم در قامت دولت ترک های جوان و سرآمدان آن با نسل کشی ارامنه، تلاش خود را معطوف به تاسیس توران نوین بر پایه رسالتی که برای خویش تراشیده بود، نمود البته در پناه شکست روسیه و جستجوی راهی جهت گذار از سد ارمنی.

## منابع:

- ۱) لاندو، جیکوب (۱۳۸۶) پان ترکیسم؛ یک قرن در تکاپوی الحاق گری، ترجمه حمید احمدی، چاپ دوم، تهران: نشر نی
- ۲) استپانیان، هراچ (۱۳۸۴) مقدمه ای بر پان

ترکیسم؛ چاپ اول، تهران: انتشارات ماهنامه آراکس

۳) زاره واند (۱۳۹۹) افسانه پان تورانیسم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران: انتشارات شیرازه

۴) برزویی، مجتبی (۱۳۹۶) نقد تاریخ نگاری پان ترکی (نگاهی به شیوه ها و روش های تاریخ نگاری پان ترک ها)، چاپ اول، تبریز: انتشارات ایران شناخت

۵) امامی خویی، محمد تقی (۱۳۹۵) تاریخ امپراطوری عثمانی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت ۵

۶) بارانی، محمد رضا (۱۳۹۸) تاریخ امپراطوری عثمانی، چاپ چهارم، قم: پژوهشگاه بین المللی مصطفی

۷) اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۷) شرح احوال سلطان عبدالحمید و اوضاع مملکت عثمانی، تصحیح محمد حسن کاووسی عراقی، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه

۸) زمانی محبوب، حبیب، (۱۳۸۹) سقوط امپراتوری عثمانی با تاکید بر جنبش اصلاحات، چاپ اول، قم: انتشارات زمزم هدایت

۹) پرینچک، محمد (۱۳۹۰) یکصد سند مسئله ارمنی در آرشیو های دولتی روسیه، ترجمه محمد اسدی فانی، چاپ اول، تبریز: انتشارات ندای شمس

۱۰) پاپازیان، آودیس (۱۳۸۸) اسناد سخن می گوید، ترجمه گارون سارکسیان، چاپ اول، تهران: نشر سیامک

۱۱) گوست، ولفگانگ (۱۴۰۱) نسل کشی ارمنی، ترجمه پروین دانشور، چاپ اول، تهران: نشر افکار جدید

۱۲) ملکیان، لینا (۱۳۹۴) نسل کشی

ارامنه، چاپ اول، تهران: نشر آئیش

۱۳) هوهانیسیان، نیکلای (۱۳۸۷) نسل کشی ارمنیان، ترجمه گارون سارکسیان، چاپ اول، تهران: نشر سیامک

۱۴) ساسونیان، هاروت (۱۳۹۹) نسل کشی ارامنه؛ جهان سخن می گوید، ترجمه محمد باقر امیرانی، چاپ اول، تهران: نشر ثالث

۱۵) مارگاریان، روبرت (۲۰۱۴) راه حل عادلانه؛ جبران خسارت های ناشی از نسل کشی ارمنیان، کارگروه بررسی میزان خسارت نسل کشی ارمنیان به ریاست هنری تری یو

۱۶) دوزایاس، آلفرد (۲۰۰۵) نژاد کشی ارامنه در سال های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۳ و ارتباط آن با کنوانسیون نژاد کشی سال ۱۹۴۸، ترجمه آتوسا فخر بخش، بروکسل: نشر فدراسیون ارامنه اروپا برای عدالت و دموکراسی

۱۷) صارافیان، آرا (۱۳۹۴) گزارش طلعت پاسا درباره نسل کشی ارمنیان، ترجمه آرپیار پطروسیان، چاپ اول، تهران: نشر سیامک

۱۸) یونانسیان، ایساک (۱۳۹۴) اعتراف؛ حدیث ترک ها از نسل کشی ارمنیان، ویراسته مصطفی زمانی نیا، هیأت برگزار کننده صدمین سالگرد نسل کشی ارمنیان، تهران

۱۹) یونانسیان، ایساک (۱۳۹۷) عملیات نمسیس؛ اجرای اعدام انقلابی طلعت پاشا عامل اصلی نسل کشی ارمنیان، چاپ اول، تهران: نشر معارف

۲۰) هوانسیان، ریچارد (۱۳۹۷) تاریخ جمهوری ارمنستان، جلد یکم، ترجمه آتوسا سمیعی، چاپ اول، تهران: نشر نشانه

۲۱) گیراگوسیان، ج. (۱۹۶۷) جنگ جهانی اول و ارامنه ارمنستان غربی (زبان ارمنی)

۲۲) ساسونی، گارو (۱۹۶۹) نهضت های ملی کرد و روابط کرد و ارامنه، چاپ بیروت

۲۳) آکچام، تانر (۱۳۹۹) فرمان قتل عام، ترجمه آتوسا سمیعی، چاپ اول، تهران: نشر نشانه

۲۴) کایزر، هیلمار (۱۳۸۴) پایداری های انسانی، ترجمه اصغر اندرودی، چاپ اول، تهران: نشر سیامک

۲۵) روحی، نبی الله (۱۳۸۱) رویای پان ترکیسم، راهبرد، شماره بیست و پنج، صفحات ۱۵۷ الی ۱۶۹

۲۶) احمدی، حمید (۱۳۸۸) ترکیه و پان ترکیسم در آسیای مرکزی، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین المللی، سال دوم، شماره پنجم، صفحات ۱ الی ۲۲

۲۷) روشندل، جلیل (۱۳۷۵) نقش پان ترکیسم در همگرایی منطقه ای، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره شانزده، صفحات ۷۱ الی ۸۸

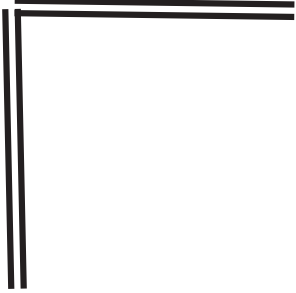
۲۸) امیدی، علی و رضایی، فاطمه (۱۳۹۲) نسل کشی یا تراژدی بزرگ ارامنه در سال ۱۹۱۵: استدلال مخالفان، پژوهش های تاریخی، سال پنجم، شماره سوم، صفحات ۵۷ الی ۷۶

۲۹) چرچیل، وینستون (۱۹۲۹) بحران جهانی، جلد پنجم، لندن، صفحه ۴۰۵

Samuel Cox, Diversions of a (30 Diplomat in Turkey, New York, 1893

McCarthy, Justin (1983). (31 Muslims and minorities: the population of Ottoman Anatolia and the end of the empire. New York: New York University press

The Treatment of Armenians (3۲ in the Ottoman Empire, 1915-1916: Documents Presented to



Viscount Grey of Falloden by Viscount Bryce, James Bryce and Arnold Toynbee, Uncensored Edition. Ara Safarian (ed.) Princeton, N.J. : Gomidas Institute, 2000

Johannes lepsiuss,bericht (3<sup>r</sup> uber die lage des armenischen volkes in der turkey,Potsdam,1916.5.p,298-303



